

**بر ما چه گذشت؟
(تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰)
جلد اول**

بیژن هیومن پور

بهمن ۱۳۶۲ (دسامبر ۱۹۸۴)



به خاطرۀ
چریک فدائی خلق
رفیق شهید اسمر آذری
تقدیم میشود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ماه ۱۳۶۲



<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب

ت	به خاطره چریک فدائی خلق رفیق شهید اسمر آذری	
۱	مقدمه	
۳	۱ وقتی که رفتار اپورتونیستی مرزها را مخدوش می‌سازد!	
۱۰	۲ ضرورت بررسی «انشعاب» در مقطع کنونی	
۱۲	۳ بررسی انشعاب (سال ۶۰)	
	۱ اختلاف بر سر جزوه «مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» (به اصطلاح مبانی نظری	
۱۳	انشعاب)	
۱۶	یکسال گذشت.	
۲۵	۲ اختلاف بر سر بررسی گذشته سازمان (منظور گذشته قبل از انشعاب است)	
	۳ اختلاف بر سر گشودن جبهه شمال (کارشکنی‌های معتقدین به دیدگاههای مصاحبه	
۲۹	در امر گشودن جبهه شمال)	
۳۷	۴ مبارزه ایدئولوژیک و دو برخورد با آن	
۴۰	نامه رفیق (ک) درباره مبارزه ایدئولوژیک	
۴۸	۵ ریزه‌کاری‌هایی (!) در مورد انشعاب	

پ

- ۵۰ ۶ شاخه تهران و مسائل مربوط به آن
- ۵۵ ۷ عصیان خرده بورژوازی و پیگیری پرولتری
- ۶۱ ۸ بعد از انشعاب
- ۶۳ ۹ در باره بیانیه «آغاز وحدت»
- ۶۸ ۱۰ تصفیه یا انشعاب؟!

به خاطره چریک فدائی خلق رفیق شهید اسمر آذری

رفیق اسمر آذری در یک خانواده زحمتکش در شهریور ۱۳۳۹ در روستای یام از روستاهای مرند آذربایجان بدنیا آمد. شرایط خانوادگی و اجتماعی‌اش او را فردی کوشا، فعال، هوشیار و حساس نسبت به محیط بار آورد. او در محیط زندگی خود در میان توده‌های زحمتکش، عشق به خلق را آموخته و پیوند طبیعی و عینی بین او و توده‌های خلق بوجود آمد، پیوندی که هر روز عمیقتر می‌شد و کینه به دشمن طبقاتی را در دلش بارور می‌کرد. هوشیاری و پویائی‌اش او را خیلی زود متوجه واقعیات اجتماعی نمود و او با الهام از زندگی و مبارزات و ایده‌های انقلابی چریکهای فدائی خلق به صحنه مبارزه سیاسی کشانده شد. همسایگی با مادر انقلابی، شهید روح انگیز دهقانی، فرصتی شد که دوستی انقلابی بین آن دو بوجود آید و علیرغم تفاوت سنی شان هر روز پربارتر و صیقل یافته‌تر گردد. دوستی‌ای که آب از سرچشمه جوشان انقلاب رهائی بخش خلقهای ایران می‌خورد و ریشه در آن ملزومات مبارزه طبقاتی داشت که الهام دهنده و رهنمون کنندگان‌شان، چریکهای فدائی خلق به آن دلیل در صحنه مبارزه بودند: تامین منافع پرولتاریا از طریق نابودی حاکمیت امپریالیسم در ایران و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر و رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم.

در جریان خیزش توده‌ها در سالهای ۵۶-۵۷ او فعالانه و با شوری بی‌پایان در این مبارزات شرکت کرد و در درون آن پرورده شد. در این زمان رفیق اسمر یک دانش آموز انقلابی بود که در دبیرستان تحصیل می‌کرد. اینک با گسترش و شدت یابی مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها در سراسر ایران شرایطی ایجاد شده بود که استعدادها می‌شکفت و نوجوانان در پیشبرد این مبارزات چنان ابتکاری از خود نشان می‌دادند که پیش از آن تصورش نمی‌رفت. رفیق اسمر هم یکی از همان نوجوانان بود. آگاه، با انرژی انقلابی و قاطع و بی‌گذشت در مقابل مزدوران دشمن. در این دوره او در رأس دانش آموزان انقلابی دیگر در مدرسه، مبارزه پرشوری را بر علیه مدیر وابسته به رژیم دبیرستان سازمان داد. چهره این مزدور برای آنان شناخته شده

ث

بود و آنها بخوبی می‌دانستند که وی اگر چه لباس مدیر مدرسه را به تن دارد، همواره در جهت پیشبرد اهداف ضدّ خلقی رژیم فعالیت می‌کند. از اینرو برپائی تظاهرات مدرسه‌ای و اقدامات دیگر جهت بیرون راندن مدیر مزدور از مدرسه، یکی از کارهای مهمّ مبارزاتی آنان شد و رفیق اسمر با شایستگی هر چه تمامتر این مبارزه را به کمک دوستان دیگرش پیش برد. موفقیت حاصل گشت و مدیر وابسته به رژیم شاه از مدرسه بیرون انداخته شد ولی کار مبارزاتی رفیق اسمر و دوستانش در مدرسه تمام نشد. آنها در همان دبیرستانی تحصیل می‌کردند که پیش از آن رفیق اشرف دهقانی در آنجا درس می‌خواند. به این مناسبت دانش آموزان انقلابی به تغییر نام مدرسه همت گماشتند و نام آن را از دبیرستان امیرنظام به دبیرستان اشرف دهقانی تغییر دادند. این نام به کوشش دانش آموزان مدتها در سرلوحه دبیرستان ماند تا آنکه پس از گسترش اختناق و تشدید آن در صحن جامعه توسط رژیم منفور جمهوری اسلامی، تعویض شد.

فعالیت‌های انقلابی رفیق اسمر در مدرسه پس از استقرار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نیز همچنان ادامه داشت. در این دوره او با انرژی تمام و با احساس مسئولیت انقلابی به تبلیغ نظریات چریک‌های فدائی خلق در مدرسه می‌پرداخت و فعالانه از چریک‌های فدائی خلق و نظرات آنان در مقابل اپورتونیست‌های رنگارنگ دفاع می‌نمود. او در رأس رفقای مبارزش در مدرسه برای باز کردن دفتری بعنوان دفتر هواداران چریک‌های فدائی خلق، جهت اشاعه نظرات سازمان، کوشش فراوانی می‌نمود ولی مسئولین مدرسه، اگر چه به دلیل آنکه رژیم هنوز نتوانسته بود شرایط اختناق را کاملاً در جامعه برقرار نماید و جوّ انقلابی در مدارس حاکم بود مجبور به گردن نهادن به این خواست بودند، به بهانه‌های مختلف از جمله کمبود مکان از پذیرش این خواست سر باز می‌زدند. انباری قدیمی در مدرسه بود که وسایل از کار افتاده سالهای متعددی در آن جمع شده بود. رفیق اسمر برای خنثی کردن بهانه‌های مسئولین مدرسه پیشنهاد کرد آن انبار را در اختیار او و دوستانش قرار دهند و بالاخره انبار مذکور در اختیار آنان قرار گرفت. آنها چند روز را برای تمیز کردن انبار صرف کردند و با آن، دفتر هواداران چریک‌های فدائی خلق را در دبیرستان بنا نهادند، اگر چه بزودی سرو کله هواداران غاصبین نام سازمان پیدا شد که برای استفاده از آن دفتر حق ویژه‌ای می‌خواستند.

رفیق اسمر آذری را در بسیاری از صحنه‌های مبارزاتی می‌بینیم: در ترتیب دادن کوهنوردی‌های دوستانه برای ایجاد ورزیدگی‌های جسمی در خود و دوستانش، تلاش برای ارتقای قابلیت‌های خود در کلاس آموزش تایپ و غیره... در جلسات متعددی که برای آموزش آموخته‌های خود به هواداران دیگر سازمان ترتیب می‌داد... در هنگام توزیع اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق ایران و ترتیب دادن انجام این وظیفه توسط دیگر هواداران در سطح شهر تبریز.

شور انقلابی رفیق اسمر چنان بود که او را در تمام مدت به فعالیت و کوشش انقلابی بطور خستگی ناپذیر وامی‌داشت. ولی انجام این حدّ از وظایف انقلابی هرگز او را قانع نمی‌کرد و همواره از رفیق رابط سازمانش می‌خواست که او را در رابطه‌ای فعال‌تر و خطیرتری قرار دهد.

مدتها بود که رفیق اسمر آذری در رابطه با یکی از هواداران که دستگیر شده بود برای ملاقات جلوی زندان تبریز می‌رفت و در آنجا با خانواده‌های زندانیان سیاسی ارتباط گرفته و کوشش می‌کرد توسط آنها مبارزات اعتراض آمیزی را به جریان بیاورد و اتفاقاً یکبار هم آنها با سنگ به ماشین مزدوران رژیم در جلوی زندان حمله کردند. در جریان این حرکت بود که رفیق اسمر، محمد حسن نوری، دادیار ضدّ انقلابی

ج

و معاون دادستان تبریز را کتک زد که باعث شناسائی رفیق گردید. پس از آن بود که رفیق اسمر توسط مزدوران رژیم جمهوری اسلامی دستگیر شد و در زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت ولی لب به سخن نگشود و هیچ اطلاعاتی در مورد سازمان در اختیار شکنجه‌گران خود قرار نداد.

در جریان محاکمه، رفیق اسمر در مقابل فحاشی‌های موسوی تبریزی سیلی‌ای به گوش او زد که عمامه از سرش به زمین افتاد. بیدادگاه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی رفیق را به حبس ابد محکوم کرد. از این پس رفیق همچون همه صحنه‌های مبارزاتی در زندان شروع به فعالیت پرشوری نمود و در تغییر جو زندان تا ثیر بسزائی گذاشت. پس از وقایع خرداد ماه و تشدید شرایط ترور و اختناق در جامعه توسط دژخیمان رژیم، رفیق اسمر که قبلاً دستگیر و به حبس ابد محکوم شده بود در ۷ تیر ماه ۶۰ تیرباران شد و یکبار دیگر نشان داده شد که قانون در دست بورژوازی وابسته، حتی اگر تا حد قوانین رژیم جمهوری اسلامی هم ارتجاعی باشد، برای خود آنها نیز محترم نیست. صحنه تیرباران چریک فدائی خلق رفیق اسمر آذری نیز یکی از پر شورترین صحنه‌های زندگی اوست. رژیم برای ترساندن زندانیان زندان تبریز آنها را به صحنه تیرباران رفیق آورده بود ولی رفیق اسمر، پرشور، در حالیکه سرود «ای پرچمدار زحمتکشان [ستمکشان]» را با صدای بلند می‌خواند تیرباران گردید و نشان داد که تا آخرین لحظات زندگی خویش نیز به آرمان‌ها و اهداف پرولتری‌اش وفادار مانده است.

رفیق اسمر آذری شهید شد، در خون سرخ خود غوطه خورد و در خون خُفت ولی او نمرد. او به هم‌زمانش بخصوص به کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، شور انقلابی، کینه‌ای مقدس و عزمی راسخ‌تر از پیش بخشید و در یادها زنده ماند. خون سرخ رفیق اسمر در رگهای دیگر رفقای سازمان جاری است. رفقائی که از پاکبختگی و شجاعت انقلابی او می‌آموزند تا با به ثمر رساندن راه او یادش را همیشه زنده نگه دارند.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
آذر ماه ۱۳۶۰

مقدمه

تشکل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران پس از رخنه اپورتونیستها و سازشکاران به درون سازمان ما در سال ۵۸ پا گرفت. در سال ۶۰ از طرف عده‌ای از رفقا انشعاب غیر اصولی‌ای بر سازمان تحمیل شد که نتایج مخرب آن هنوز هم بر روی فعالیتهای مبارزاتی سازمان ما سایه افکنده است.

ضرورت بررسی این انشعاب و درس‌گیری از آن برای ما همواره مطرح بوده است ولی متأسفانه تاکنون موفق به انجام این امر نشده بودیم. در بررسی انشعاب لازم آمد از مدارک قبل از انشعاب استفاده کنیم و در این سری جزوات مبادرت به چاپ آنها نمائیم. با اینحال ما کوشش کرده‌ایم که در این امر تا آنجایی که روشنگر مسائل باشد پیش برویم.

تاکنون اپورتونیستها از تأخیر ما در روشن کردن مسئله انشعاب سوء استفاده‌های زیادی کرده‌اند. آنها هر جا که منافعشان حکم می‌کند فدائی را با اکثریت خائن یکسان می‌گیرند و هر جا که پایش می‌افتد انشعاب در درون سازمان ما و یا انشعابات در سازمان‌هایی که به دروغ نام فدائی بر خود نهاده‌اند را به رخ ما می‌کشند و در مورد اخیر آنها با توجه به دید غیرمارکسیستی خود این مسئله را نه ناشی از انعکاسات مبارزه طبقاتی بلکه حاصل «اختلافات خانوادگی» قلمداد می‌کنند.

مسئله جریانات اپورتونیست هرگز جرأت نمی‌کنند مسائل درونی سازمان‌های خود را همانند ما آشکار کنند و آنجا هم که گاه در اثر تضادهای بین خود به افشاء مسائل درونی‌شان می‌پردازند، همه دیدند که چه افتضاحاتی را به نمایش گذاشتند. اگر سازمان‌های آنها بر پایه دروغ و ریا برپاست و باند بازی و فراکسیون‌بازی و... شیوه متداول کار تشکیلاتی آنهاست، و در درونشان امری طبیعی است، سازمان «چریکهای فدائی خلق ایران» نمی‌تواند آن گونه مسائل را در درون خود بپذیرد. یا باید هویت واقعی خود را از دست بدهد و صرفاً تابلویی از چریکهای فدائی خلق حفظ شود و یا اندیشه‌ها و طرز برخورد‌های غیر پرولتری را از خود طرد نماید.

بهر حال ناروشنی مسائل امکان سوءاستفاده بیشتری به دشمن و اپورتونیستها می‌دهد تا روشن شدن مسائل. بر این اساس جزوه حاضر که در چند جلد به چاپ می‌رسد کوششی است در جهت درک علل انشعاب سال ۶۰ و درس‌گیری از آن.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ۱۳۶۲

وقتی که رفتار اپورتونیستی مرزها را مخدوش می‌سازد!

دو سال از انشعاب بی‌مسا و غیر اصولی‌ای که به سازمان ما تحمیل شد (سال ۱۳۶۰) می‌گذرد. رفقای منشعب که بعداً تشکل خود را بنام چریکهای فدائی خلق (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) نامیدند، علیرغم گذشت این مدت، تاکنون در توضیح علت انشعاب خود جز پاره‌ای مطالب غیرمستدل چیزی نگفته‌اند و تاکنون هیچگونه اثری که مبین نقطه نظرات جدید آنها بوده، و بالطبع تفاوت و اختلاف نظراتشان را با ما نشان دهد، در اختیار جنیش قرار نداده‌اند. اگر توجه کنیم که انشعاب خود محصول یک مبارزه ایدئولوژیک درونی نبود، و در نتیجه فاقد مرزبندی‌های سیاسی - ایدئولوژیک روشن می‌باشد، می‌توانیم دریابیم که چنین رفتاری از طرف این رفقا چگونه باعث مخدوش شدن مرزها، سردرگمی بیش از پیش هواداران تئوری مبارزه مسلحانه و مشوب کردن ذهن جنیش نسبت به این تئوری و نسبت به چریکهای فدائی خلق گشته است.

پس از انشعاب، ما در عین اعلام این مطلب که به کلیه نظرگاههای قبلی خویش (چریکهای فدائی خلق) پایبندیم و در عین تأکید به تأیید کلیه مواضع و سیاستهای اتخاذ شده در رابطه با جنیش، که پراتیک جنیش نیز مهر تأیید بر آنها زده، در ادامه خط سیاسی - ایدئولوژیک خویش، نظرگاههای خود را در مورد مسائل مختلف جنیش، در طی جزوات و کتابهای مختلف مطرح ساختیم. انتظار ما آن بود که رفقای منشعب حداقل در رابطه با مطالب نشریات فوق موضعگیری نموده و نظرات خویش را به جامعه ارائه دهند تا حداقل نقصان گذشته (اگر بتوان نام نقصان به آن رفتار داد) مرتفع گردد، ولی باز این رفقا در عین حال که در بحثهای شفاهی هر یک به گونه‌ای به رد آن نظرات پرداخته و می‌پردازند، و در حالی که پیش از آن هم معلوم نکرده‌اند نظرگاهها و سیاستهای سازمان را قبل از انشعاب مورد تأیید قرار می‌دهند یا نه، اقدام به مرزبندی نظرات خود با ما ننمودند.

بخودی خود روشن است که این رفتار موجب چه توهماتی در جنیش گشته و چگونه کار ما را نیز در

توضیح مسائل با دشواری مواجه می‌سازد. ادعای اعتقاد به تئوری مبارزه مسلحانه و در عین حال احتراز از توضیح نظرات خود، در رابطه با مسائل مشخص جنبش، موجد این توهم در بین صدیق‌ترین هواداران تئوری مبارزه مسلحانه گشته است که گویا نظرات ما و آنها بر هم منطبق می‌باشد یا گویا تفاوت ما با آن رفقا آنقدرها هم اساسی نیست.

ما می‌توانیم نشان دهیم که همین یک برخورد با تئوری مبارزه مسلحانه با توجه به اینکه تنها تئوری مارکسیستی منطبق بر شرایط ایران است، و لذا اعتقاد به آن برخورد مشخص با مسائل مشخص جنبش را می‌طلبد، خود بیانگر تفاوت بزرگ بین ما و آنهاست و نشان می‌دهد که چه کسانی منطبق بر روح این تئوری حرکت می‌کنند و چه کسانی صرفاً ادعای پایبندی به آن را دارند. چه کسانی به راستی از آن تئوری شجاعت سیاسی و انرژی انقلابی کسب کرده و در جهت تحقق آن به توضیح مسائل جنبش و حل معضلات آن می‌پردازند و چه کسانی برخورد دگماتیستی با آن می‌کنند و هر جا که لب به سخن می‌کشایند بجای برخورد مشخص با مسائل مشخص جنبش صرفاً به نقل جملات طولانی از کتاب مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک بسنده می‌کنند.^۱

ما می‌توانیم نشان دهیم که این رفقا با چنین رفتاری همان کاری را می‌کنند که اپورتونیستهای مدافع کار آرام سیاسی با کتابهای لنین می‌نمایند. وقتی چریکهای فدائی خلق چه در آغاز فعالیت خود در سال ۱۳۴۹-۵۰ و چه اکنون به آن اپورتونیستها می‌گویند تحت حاکمیت امپریالیسم در ایران، و شرایط خفقان‌بار ناشی از این حاکمیت، چگونه می‌شود با توده‌ها ارتباط گرفت یا مثلاً چگونه می‌شود آن حزب کمونیستی را که شما ظاهراً پرچمدار تشکیل دادنش در ایران شده‌اید بنا نهاد ما را به خواندن «چه باید کرد» لنین رجوع می‌داده و می‌دهند و، در حالیکه سراسر نوشته خود را با نقل جملات طولانی از لنین می‌آرایند، ذره‌ای از جوهر اندیشه لنین را در نوشتجات خود منعکس نمی‌نمایند. اکنون این رفقا نیز برای احتراز از برخورد مشخص، همان رفتار را پیشه خود ساخته‌اند با این تفاوت که آنها با جملات رفیق مسعود به جنگ مارکسیسم خلاق می‌روند و از این طریق خواننده را مرعوب می‌سازند.

ما می‌توانیم نشان دهیم که این رفقا با چنین رفتاری فراموش کرده‌اند که تئوری مبارزه مسلحانه به هوادارانش آموزش داده است که مارکسیسم بر اساس واقعیت گسترش می‌یابد نه بر عکس، همچنان که بنیان‌گذاران مارکسیسم هم تأکید کرده بودند که آموزشهای ما شریعت جامد نیست بلکه رهنمون عمل است.

ما می‌توانیم نشان دهیم که رفقا حتی آنجا که منطبق بر تئوری مبارزه مسلحانه، ضرورت گسترش جنگ را پیش می‌کشند از مشخص کردن این امر که چطور می‌شود جنگ را گسترش داد پفره می‌روند و در بهترین حالت، صرف انجام عملیات مسلحانه روشنفکران انقلابی را دلیل بر گسترش جنگ می‌دانند. آنها حتی نمی‌خواهند کتاب رفیق مسعود را در کلیتش در نظر بگیرند و مبارزه مسلحانه را بعنوان «شکل عمده مبارزه»، «زمینه بسط سایر اشکال مبارزه» و «محور سایر اشکال مبارزه» بنظر بیاورند. تأکید برگسترش جنگ، حداقل بدون نشان دادن اینکه «بسط سایر اشکال مبارزه» چه رابطه‌ای با مبارزه مسلحانه و گسترش جنگ دارد، تأکید بیهوده‌ای است؛ درست مثل برخورد اپورتونیستهای مدافع کار آرام سیاسی با مسئله

^۱ متأسفانه ما رونوشت «سخنی با رفقای مرکزیت» را اکنون در اختیار نداریم.

«حزب» است.

ما می‌توانیم همه این تفاوتها را نشان دهیم ولی برای اینکه این تفاوتها و ماهیت این دو برخورد هر چه آشکارتر، برای حتی ساده‌ترین اذهان، روشن شود حتماً ضروریست آنها صراحتاً نقطه نظرات خود را در مورد مسائل مختلف جنبش عیان کنند و مرزبندی نظراتشان را با ما روشن سازند. باید از کلیات بدر آیند و به خود جرأت دهند حرف خود را بزنند. بطور کلی آنچه در رفتار این رفقا مشاهده می‌شود احتراز از برخورد مشخص با مسائل مشخص جنبش است و این نیز خود بارزترین نمونه رفتار اپورتونیستی است.^۲ آنها با همین رفتار، «توهم» یکسانی نظرات ما و خود را در جنبش ایجاد می‌کنند ولی ما می‌گوییم اینطور نیست، کفایت رفقا حرف مشخصی بزنند و راه حل‌های مشخص برای معضلات جنبش پیشنهاد کنند تا طبیعت راست روانه خود را آشکار سازند.^۳ از جنبه دیگر، توضیح این امر که به چه دلیل در سال ۶۰ از چریک‌های فدائی خلق انشعاب کردند کماکان بر دوش رفقا قرار دارد.

در مورد مسئله انشعاب ذکر مطلبی از طرف ما لازم به تأکید است و آن اینکه ضرورت توضیح این مسئله علیرغم تمام مخالفت‌هایی که با وقوع انشعاب داشتیم، به لحاظ آن که اصولاً هر سازمان سیاسی باید با گذشته خود برخورد فعال نموده و تجربیات و درس‌های حاصل از آن را در اختیار جنبش قرار دهد، به عهده ما نیز بوده است و ما تأخیر در توضیح این مسئله را انتقاد وارد بر خود می‌دانیم که اثرات سوء خود را هم در رشد سازمان ما بجای گذاشته است ولی این انتقاد مفهوم واقعی خود را نشان نخواهد داد مگر این که به توضیح چند مسئله بپردازیم:

۱. در همان اوایل که واقعیت انشعاب در مقابل ما قرار گرفت (بالاخره آن واقعیت تلخ را پذیرفتیم) در طی جزوه‌ای به توضیح علل و انگیزه‌های انشعاب، پروسه و شرایط آن پرداختیم و آن را، همراه نامه «اکثریت شورایی عالی سازمان» به اعضا، در اختیار هواداران مرتبط با سازمان قرار دادیم. همچنین نامه‌ای در جواب رفقای هوادار نارمک در این رابطه نوشته بودیم.

۲. ما لازمه توضیح مسئله انشعاب در سطحی وسیع را به گونه‌ای که موجب سوء استفاده اپورتونیستها واقع نشود به دستیابی به نظرات واقعی رفقای منشعب و توضیح علت انشعابشان، بطور رسمی، موکول کرده بودیم. انشعاب به صورت کاملاً غیر منتظره و صرفاً با زیر پا گذاشتن موازین تشکیلاتی از طرف آن رفقا امکان پذیر شده بود بطوریکه ما برای شنیدن دلایل (بهتر است بگوییم توجیحات) آنها به هواداران رجوع می‌کردیم که آن رفقا برای جذب ایشان، مسائلی را در توجیه انشعاب خود با آنان مطرح می‌کردند.^۴ در آن مقطع ما تشنه آن بودیم که حداقل رفقا ما را از رؤس مسائلی

^۲ جملاتی که در اینجا داخل گیومه آمده نقل از جزوه «گزارش به جنبش انقلابی» است.

^۳ این تهمتی نیست که ما به آنها وارد می‌کنیم. از همان آغاز ما برخورد آنها را اپورتونیسم راست ارزیابی کردیم. گرچه آنها فکر می‌کردند با اصطلاحاتی نظیر «ارتش خلق» و «جنگ انقلابی» و غیره و غیره به اندازه کافی برای خود، نمای چپ ساخته‌اند (رجوع کنید به مقاله «مبارزه ایدیولوژیک یا جنجال در درون سازمان») - فروردین ۶۰. اکنون با پیوستن تعدادی از آنها به صفوف مدافعین کار آرام سیاسی (مشخصاً به صف باصلاح حزب کمونیست)، این واقعیت تا حد زیادی روشن شده ولی بهرحال ما به رفقا می‌گوئیم حرف خود را بزنید، نظراتتان را به جنبش ارائه دهید تا ما با استدلال‌های لازم سخن خود را به اثبات برسانیم. می‌بینید مقصر این هم که حرف ما اینک احتمالاً تهمت بنظر می‌رسد خود شما هستید.

^۴ مطالبی هم که در نامه به هواداران مطرح شده بر مبنای سخنان پراکنده‌ای بود که از این ور و آن ور شنیده بودیم.

که بر مبنای آن دست به انشعاب زده‌اند. مطلع سازند - لااقل فقط مطلع سازند - در حالیکه هم این انتظار و هم انتظار توضیح مسائل بطور رسمی از طرف رفقای منشعب انتظار بیهوده‌ای بود، بخصوص که در مورد اخیر پیشاپیش می‌دانستیم اقدامی چنان بی‌مسما و غیر اصولی، برخورد بی‌مسما تر و غیر اصولی تر را بدنبال خواهد داشت.^۵

۳. با این وصف بلافاصله پس از انشعاب ما در طی اعلامیه‌ای بنام «بازهم شایعه» موضع خود را در مورد «انشعاب» رسماً به جنبش اعلام نمودیم.

۴. ضربه‌ای که انشعاب بی‌مسما سال ۶۰ به چریکهای فدائی خلق وارد ساخت آن چنان شدید بود که از ضربه اپورتونیستهای مدافع کار آرام سیاسی و توده‌ای‌های نفوذ کرده در سازمان در سال ۵۷، کاری تر افتاد - اگر چه این ضربه توسط رفقای زده شد که شخصیت انقلابیشان بهیچوجه با آن اپورتونیستها، آن دغلكاران قابل مقایسه نیست - ضربه انشعاب سال ۶۰ سازمان را به مرزی رساند که یکبار دیگر مسئله مرگ و زندگی برای چریکهای فدائی خلق مطرح شد. شمایی از شرایط بعد از انشعاب را می‌توان اینچنین بیان کرد:

اغلب هواداران، بخصوص در کردستان که در جریان سه سال فعالیت سازمان در ارتباط مستقیم با آن پرورش یافته بودند - با توجه به خصلت غیر اصولی انشعاب و برخوردهای غیر موجهی که رفقای انشعابگر برای جذب آنان به طرف خود انجام دادند (قرار دادن چشم اندازهای کاذب در مقابل آنان)^۶، حتی در مواردی علیرغم محکوم ساختن انشعاب، بدنبال آنان روان شدند^۷ این انشعاب زمانی اتفاق افتاد که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، یورش خود را به خلق در ابعاد بیسابقه‌ای گسترش داده و با وحشیگری شایسته یک سگ زنجیری امپریالیسم به کشتار توده‌ها و قلع و قمع انقلابیون می‌پرداخت. هیچکس نه در خانه، نه در خیابان و نه در هیچ جای دیگر امنیت نداشت (همانطور که امروز ندارد) و... در این شرایط با امکانات محدود ما که اینک در اثر انشعاب بیش از پیش محدود شده بود، حتی به سختی به حفظ نیروی خود قادر بودیم و هر لحظه امکان آن بود که رفقای با سابقه ما که وظیفه بازسازی سازمان اینک بیش از پیش بر دوش آنان سنگینی می‌کرد بدست دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی شهید گردند، همچنان که شهادت رفیق محمد حسین خادمی یکی از اعضای برجسته سازمان، رفقا مهوش جوکار، حسین شانه چی، سیما دریایی از هواداران بسیار نزدیک و عده‌ای از بهترین رفقای هرمزگان و... ضربه بزرگی در آن شرایط به ما بود و نیروی اندک ما را بیش از پیش تقلیل داد.

^۵ به محض اینکه یک مقاله تحلیلی از این رفقا بدست ما رسید گرچه نه به امضای یک رفیق بلکه با امضای یک تشکیلات پخش شده بود جوابیه‌ای نوشتیم و خواستیم آنرا منتشر نمائیم. ولی وقتی قبل از چاپ آنرا در اختیار رفقا قرار دادیم، مطرح ساختند که آن مقاله نوشته یک فرد است و نظر تشکیلاتی ما را منعکس نمی‌کند (اعتبار تشکیلاتی ندارد). از اینرو در آن زمان از انتشار «جوابیه» صرفنظر کردیم.

^۶ این موضوع را بعداً مفصلاً توضیح خواهیم داد.

^۷ این واقعیت، انتقاد مشخصی را که در این رابطه به رفقای هوادار وارد است توجیه نمی‌کند. بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

رفقای منشعب با وارد آوردن اتهامات بی‌اساس، جنگ روانی بزرگی را تحمیل کرده بودند که نه تنها انرژی زیادی از ما می‌گرفت بلکه باعث سرخوردگی، ناامیدی و یأس در بعضی رفقای هوادار گردید.^۸

ولی همه اینها با وجود اینکه در ضمن از جمله عواملی بودند که چریکهای فدائی خلق نتوانستند نقش برجسته و شایسته خود را در آن مقطع و بلافاصله پس از ۳۰ خرداد در جامعه ایفاء کنند،^۹ هنوز به منزله ضربه اصلی نبود. مهمترین ضربه‌ای که از این انشعاب حاصل شد، ضربه‌ای بود که به اتوریته و اعتبار چریکهای فدائی خلق در جامعه وارد آمد. با از بین رفتن اتوریته و اعتبار سازمان در مقیاس قابل توجهی در بین رفقای هوادار خودمان، بحران در سازمان گسترش یافت. رفقای هواداری که همچنان با سازمان مانده بودند علیرغم اینکه موضع قاطعی در محکوم ساختن انشعاب داشتند با بدبینی و بی‌اعتمادی مفرط به مسائل برخورد می‌کردند. برای آنها مسئله صرفاً این نبود که چرا در سازمانشان چنین انشعاب بی‌مسامی رخ داده و باعث تضعیف آن گشته است. تنها از روشن نبودن مرزبندی‌های سیاسی - ایدئولوژیک انشعاب پریشان خاطر نبودند و حتی روشن نبودن علل و انگیزه‌های انشعاب، علیرغم اینکه این احساس را به آنها می‌داد که تاکنون کورکورانه بدنال سازمان حرکت کرده‌اند،^{۱۰} مسئله اصلی نبود ولی مجموعه این مسائل آنان را در چنان فضائی گرفتار کرده بود که دیگر از سازمان چیزی جز ضعف، نارسائی و... نمی‌شناختند و اقرار به سیاستها و عملکردهای انقلابی سازمان را دور از یک برخورد نقادانه کمونیستی می‌پنداشتند. در این فضا، «انقلابی» کسی بود که هر چه بیشتر، هر چه شدیدتر و هر چه با لحن خشن‌تری «انتقاد» نماید. «انتقاد»، یعنی همه چیز گذشته را نفی کند بدون آنکه بداند یک انقلابی حق ندارد عملکردها و دستاوردهای انقلابی را نه فقط نفی کند بلکه حتی حق ندارد آنها را کم ارزش یا بی‌ارزش قلمداد نماید؛ بدون آنکه بداند اینکار، درست آن روی برخورد کسانی است که بدون تعمق، بر هر چیز درست و نادرست مهر تأیید زده و با دگماتیسم خویش حرکت کورکورانه را دنبال می‌کنند.

بحران، رفقای هوادار را کاملاً فرا گرفته بود. حتی تحت تأثیر این جو بعضی از رفقای هوادار، سازمان را ترک گفتند و این به نوبه خود به شدت بحران افزود. رفقای عضو سازمان اگر چه خود

^۸ این رفقا که هیچ دلیل منطقی برای توجیه انشعاب خود نداشتند، در جواب سئوالات رفقای هوادار و مردم، بدون هیچگونه احساس مسئولیتی، ما را به ردّ تئوری مبارزه مسلحانه متهم ساخته و حتی از پیوستن ما به «اکثریت» سخن گفتند. این موضوع زمینه‌ای شد که اکثریت خائن و حزب توده رسوا، تلاش گسترده‌ای را علیه چریکهای فدائی خلق ایران سازمان دهند و اینان در عین حال ورقه مأموریت خود را مستقیماً در «محضر» رژیم وابسته به امپریالیسم خمینی به ثبت رسانده بودند، بطوریکه پس از انجام این مأموریت تأیید شده از طرف رژیم و در بحبوحه آن، سخنگوی وقت دولت، توکلی، از طریق دستگاههای تبلیغاتی خود شایعه «اکثریتی» شدن رفیق اشرف دهقانی را رسماً در سطح جامعه پخش کرد.

^۹ از آنجا که نتوانسته بودیم، منطبق بر نظرات خود سازماندهی مسلح توده‌ها را بوجود آوریم مسلماً آنطور که می‌بایست نمی‌توانستیم به وظایف خویش عمل نمائیم، با این حال در شرایط انفعال اغلب نیروهای سیاسی باز هم توانستیم نقش برجسته‌ای در مبارزات آن مقطع ایفاء کنیم ولی انشعاب چنان ضربه‌ای وارد ساخت که انرژی سازمان در مقیاس زیادی تلف گردید.

^{۱۰} نامه رفقای هوادار نارمک در این مورد گویا است، در جلد سوم به چاپ رسیده.

از انشعاب غیر منتظره و با آن خصوصیتی که تا حدودی ذکر شده مبہوت شده و واقعیت تلخ ضربه مجدد به سازمان از درون، آنها را مضطرب می‌نمود، می‌بایست جسورانه و قاطعانه با آن فضا و تفکرات مربوط با آن، به مبارزه برخیزند ولی این کار در آن شرایط با توجه به مجموعه مسائل حلّ نشده از گذشته در سازمان، کار آسانی نبود. دیگر شرایطی ایجاد شد که سازمان عملاً در خطر انهدام قرار گرفت.

تلاش برای تغییر این وضعیت، مبارزه با دیدگاهها و تفکرات غلط حاکم، نه فقط از طریق بحث و گفتگو بلکه با اقدامات عملی، وظیفه مہرم و اساسی ما در این دوره گشت.^{۱۱}

۵. در مرداد ماه سال ۶۱، ما در طی جزوہ‌ای بنام «شرایط کنونی و وظایف ما» به مرزبندی نظرات خود با رفقای منشعب تا آنجا که از بحث‌های شفاهی و از نوشته‌های آنان در نشریات درونی قبل از انشعاب دستگیرمان شده بود پرداختیم. در این جزوہ همچنین به دیدگاهی که آن رفقا در یکی از اعلامیہ‌های خود در مورد «ارتش خلق» ارائه داده بودند برخورد شده و کاستیها و بعضی دیدگاههای غلط گذشته مورد نقد قرار گرفته است.

۶. عدم ارائه جمع‌بندی کامل از گذشته سازمان و مسئله انشعاب، همانطور که با توضیح شرایط بعد از انشعاب و اقدامات انجام شده نشان دادیم، به معنای بی‌توجهی صرف ما نسبت به این موضوع نبوده است و ما با اهمیتی که به این امر و بخصوص روشن ساختن مرزبندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود با آن رفقا قائل بودیم، در هر فرصتی به آن پرداخته‌ایم. در عین حال اگر در نظر بیاوریم که هدف از انجام این کارها زدودن افکار و برخورد‌های غیر پرولتری و درس‌گیری از تجارب گذشته برای انسجام و اعتلای سازمان «چریکهای فدائی خلق» می‌باشد، ما در حدّ تشکل فعلی چریکهای فدائی خلق یعنی در درون سازمان فعلی خود مبارزہ‌ی عمیق و پر دامنه‌ای را

^{۱۱} اکنون می‌توانیم با قاطعیت اعلام کنیم که ما آن دوره را با موفقیت کامل از سرگذرانیدیم. ولی این موفقیت تنها به قیمت تلاش شبانه روزی، توأم با فداکاری بی‌حدّ و درایت انقلابی رفقا و با تکیه بر ایمان پُرصلابت تک تک رفقا (چه رفقای عضو و چه رفقای هوادار) نسبت به تنها تئوری واقعاً انقلابی پرولتاریا - تئوری مبارزه مسلحانه - بدست آمد. آمیختن صداقت انقلابی با آگاهی انقلابی چنان ایمان پرصلابتی در رفقا بوجود آورده بود که بدون آنکه از مشکلات بگریزند و یا انبوه دشواریها آنان را از پای در آورد و لحظه‌ای روحیه جرمان را بر آنان غالب سازد، با احساس مسئولیت کامل و درک رسالت انقلابی خویش، برای اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق، با تمام توان مبارزه کردند.

این سخنان شاید اغراق آمیز بنظر آید ولی واقعیتی است که فقط می‌بایست در آن شرایط بود تا معنی سخنان فوق را درک کرد.

در تاریخ این دوره از سازمان ما چندین عملیات مسلحانه موفقیت آمیز مانند حمله به مقر جاشها در تهران و یکسری عملیات مسلحانه در کردستان و هرمزگان تأثیر بسزائی در رشد چریکهای فدائی خلق ایران بجا گذاشته است. از این لحاظ در اینجا جا دارد که از تلاش و فداکاری آن رفقای که در جریان ترتیب دادن این سری عملیات شرکت داشتند و برخی از آنها اینک شهید و یا در چنگال دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی بسر می‌برند قدردانی گردد، همچون رفیق گرانقدر فریدون شافعی (کاک رحمان) که در جریان عملیات مام زینه - خویسان (کردستان) شهید شد و رفیق حسین رکنی که در یک درگیری خیابانی در بندرعباس شهادت رسید.

علیه تفکرات و برخوردهای غیر پرولتری گذشته از سرگذرانده و به دستاوردهای پر ارزشی دست یافتیم.^{۱۲} با اینحال همانطور که گفتیم کماکان تأخیر در انجام این وظیفه انتقاد کاملاً واردی به ماست که با توجه به اینکه تأثیر سوء در رشد سازمان بجا گذاشته، قابل تأکید است.

^{۱۲} در صورت لزوم در آینده در این مورد بیشتر توضیح خواهیم داد.

ضرورت بررسی «انشعاب» در مقطع کنونی

اینک با پشت سر گذاشتن موفقیت آمیز دوره‌ای بس خطیر در حیات سازمان، چریکهای فدائی خلق توانایی ایفای نقش هر چه فعال‌تری را در جنبش خلق بدست آورده و سازمان ما می‌رود که در پروسه رشد و اعتلای خود، بار دیگر یکپارچگی کمونیست‌های انقلابی ایران (چریکهای فدائی خلق) را در یک سازمان واحد تامین نماید. لذا در عین حال که اینک بیش از هر زمان دیگر امکان برخورد به این مسئله را داریم از این لحاظ نیز انجام این امر بعنوان وظیفه بیش از پیش عاجل و مبرم ما در آمده است. در عین حال درست در چنین شرایطی است که رفقای چریکهای فدائی خلق (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) پس از دو سال سکوت، مطالبی را در مورد «انشعاب» و گذشته سازمان در طی دو جزوه بنام «پاسخ به انحلال‌طلبان» و «برخورد به گذشته» منتشر ساخته‌اند. در این جزوات مسئله انشعاب و گذشته سازمان (هر چند که بطور کاملاً جزئی به آن پرداخته‌اند) به تحریف و در ابهام مطرح شده، همچنین باید به مطالب غیر مستند و غیر واقعی‌ای که در این رابطه در جزوه گزارش به جنبش انقلابی^{۱۳} آمده است، اشاره کنیم. با توجه به این اوضاع نیز ضرورت توضیح مسائل گذشته بیش از پیش در مقابل ما قرار می‌گیرد.

^{۱۳} «گزارش به جنبش انقلابی» نام جزوه‌ای است که توسط گروهی از کادرها، اعضاء و هواداران چفخا (آرخا) منتشر شد. مهمترین مسئله ایکه در این جزوه به چشم می‌خورد، برخورد شدیداً لیبرالیستی این گروه رفقا با خود از یک طرف و ذکر یکسری مطالب غیر واقعی در رابطه با انشعاب سال ۶۰ و گذشته سازمان است.

بعداً بخشی از این گروه با دلایلی سطحی و پیش پا افتاده به «حزب کمونیست» دست ساز اتحاد مبارزان کمونیست پیوست. تعدادی پراکنده شدند و تعدادی در رابطه با سازمان ما قرار گرفتند و بخشی از این رفقا در طی جزوه‌ای بنام «گزارش به جنبش انقلابی (۲)» به افشای عملکردهای اپورتونیستی و برخورد مزورانه پیوستگان به «حزب کمونیست» پرداختند و از این لحاظ جا دارد از برخورد انقلابی این بخش از این رفقا در این مورد یاد شود اگر چه هنوز لیبرالیسم حاکم بر جزوه «گزارش به جنبش انقلابی ۱» روی جزوه آنان سنگینی دارد.

در این جا ذکر یک مطلب ضروری است و آن اینکه با توجه به خصلت انشعاب سال ۶۰ که ما آن را با کلمات بی‌مسمما و غیر اصولی توصیف می‌کنیم، توضیح این مسئله بدون کمک گرفتن از اسناد و مدارک درون سازمانی قبل از انشعاب، کار دشواری بود ولی بهر حال می‌شد به صورتی به توضیح مسئله پرداخت، ولی اکنون با توجه به برخوردی که رفقای چفخا (آرخا) با گذشته سازمان شروع کرده‌اند،^{۱۴} توضیح مسائل بدون کمک‌گیری از اسناد و مدارکی از گذشته سازمان غیرممکن است. اگر چه اسناد و مدارک خود بسیار محدود می‌باشد ولی بهر حال در چنین اوضاعی تا حدودی می‌تواند روشنگر مسائل باشد. با مثالی این موضوع را روشن می‌کنیم: رفقای ارتش رهائی بخش در پاورقی جزوه «پاسخ به انحلال‌طلبان» می‌نویسند: «واقعیت این است که ارگان رهبری سازمان سیاستهای سازمان را پیش می‌برد ولی رفقای خط مصاحبه^{۱۵} با این سیاستها همسوئی نداشته و...» آیا خواننده‌ای که می‌خواهد روی این مطالب قضاوت نماید، نخواهد پرسید آن سیاستهای سازمانی چه بود؟ و به چه دلیل «رفقای خط مصاحبه» با آن همسوئی نداشتند و اصولاً با چه سیاستی همسوئی داشتند که مخالف سیاست ارگان رهبری بود؟ و اگر «رفقای خط مصاحبه» بگویند بر عکس، این اکثریت اعضای ارگان رهبری بود که با سیاستهای تعیین شده سازمان از طرف شورایی عالی بعنوان عالیترین ارگان سازمان همسوئی نداشت و...، تکلیف خواننده چه می‌شود و کدامیک را باید قبول کند؟

اگر قرار باشد مسائل انشعاب صرفاً با «ادعا» مورد بررسی قرار گیرد، بهتر است اساساً دست به اینکار نزنیم چرا که حاصلی جز ایجاد اغتشاش فکری و این بار در سطحی وسیعتر، نخواهد داشت. ولی اگر اینکار باید به درستی انجام شود و منظور از آن هم انتقال تجربه و پالایش تفکرات و برخوردهای غیر پرولتاری باشد، حتماً ضروری است که اینکار با کمک آن اندک اسناد و مدارک موجود صورت بگیرد. بنابراین ما در بررسی خود از این اسناد کمک خواهیم گرفت. البته برای رعایت مسائل امنیتی و حفظ بعضی پرنسیپ‌های کمونیستی از بردن نام اصلی یا مستعار رفقا اجتناب کرده و در صورت لزوم از حروف اختیاری برای نامگذاری استفاده خواهیم کرد و صرفاً متذکر خواهیم شد که نویسنده فلان مطلب پس از انشعاب در کدام طرف قرار گرفته است.

^{۱۴}رفقای «آرخا» جزوه‌ای بنام «بررسی گذشته» انتشار داده‌اند که در آن حتی تاریخچه شکل‌گیری سازمان در سال ۵۸ مورد تحریف قرار گرفته، که در اینجا ما به این بحث نمی‌پردازیم.

^{۱۵}منظور از «رفقای خط مصاحبه»، چریکهای فدائی خلق ایران است. این وجه تسمیه از آن روست که اختلاف با جزوه مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی برای رفقای ارتش رهائی بخش بیانگر مبانی نظری انشعاب سال ۶۰ است.

بررسی انشعاب (سال ۶۰)

همانطور که پیش از این گفتیم، انشعابی که در سال ۶۰ به چریکهای فدائی خلق تحمیل شد، انشعابی غیر اصولی بوده و فاقد هرگونه حقانیتی می‌باشد. دلایل ما برای اثبات این موضوع چیست؟ ما می‌گوئیم «یک کمونیست هرگز تن به انشعاب نخواهد داد مگر اینکه امکان پیشبرد نظر و سیاست انقلابی را در چارچوب سازمان قبلی نبیند و برای اینکه عملاً این موضوع معلوم شود لازم است او تمام کوشش خود را برای تفهیم و پیشبرد آن نظر و سیاست به رفقای سازمانیش بکار برد و اگر چنین شد و باز انشعاب اجتناب ناپذیر باشد، آن وقت با خط و مرزهای روشن نظری و عملی انشعاب صورت خواهد گرفت. در این صورت نیروهای جنبش بدون سردرگمی و منطبق بر نظرات و سیاستهای خود این یا آن طرف را ردّ یا قبول خواهند کرد.» (نقل قول از جزوه «نگاهی به وقایع ۳۰ خرداد» از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران).

بینیم وضع در سازمان ما چگونه بود: اولاً ما در مورد بسیاری از مسائل اساسی اختلافی بین یکدیگر قائل نبودیم (اینکه واقعاً اختلاف وجود داشت یا نه مسئله دیگری است) ۱- در مورد ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران ۲- در مورد مرحله انقلاب و صف بندیهای طبقاتی ۳- در مورد استراتژی و تاکتیک مبارزه - خط مشی و شیوه اصلی مبارزه ۴- در مورد ماهیت طبقاتی حاکمیت، ظاهراً نظرات یکسانی داشتیم و حتی در مورد اجرای آن وظیفه تاکتیکی که از آن بنام گشودن جبهه شمال نام برده می‌شد، همچنان که در نشست عمومی چند ماه قبل از انشعاب،^{۱۶} همه رفقای حاضر در آن نشست شاهد بودند، اختلافی نبود.^{۱۷}

^{۱۶} آن نشست عمومی را می‌توان کنگره سازمانی نامید ولی ما بدلیل بعضی نقائص که نشست فوق الذکر داشت از اطلاق نام کنگره به آن اجتناب می‌کنیم.

^{۱۷} با توجه به اینکه این موضوع خود بعدها یکی از مسائلی گردید که بعنوان اختلاف نظر جلوه داده شد، لازم است توضیح داده شود که رفقای منشعب نه قبل و نه بعد از انشعاب، ایذا که ما در ضرورت اتخاذ آن تاکتیک یعنی «گشودن جبهه شمال»

پس اختلافات بر سر چه بود؟ این سؤال جواب واقعی خود را داراست ولی اکنون بینیم رفقای منشعب چه اختلافاتی بین خود و ما قائل بودند و آیا این اختلافات آن چنان اساسی بود که انشعاب را توجیه نماید؟ آیا برای حل این اختلاف اقدام کردند؟ چه کوشش‌هایی بعمل آمد که اختلاف به انشعاب منجر نشود؟ یا اصلاً مسئله را در مورد این انشعاب بدین شکل نمی‌توان مطرح کرد و ما با وضع دیگری روبرو هستیم؟ ما در این بررسی نشان خواهیم داد که واقعاً طرح مسائل بشکل فوق در مورد این انشعاب کاملاً بیجاست. در اینجا رفقا از طریق برافراشتن بیرق یک مبارزه ایدئولوژیک به تمام و کمال غیر پرولتری در سازمان، ابتدا زمینه‌های انشعاب را ریختند و سپس در پرتو آن، به اصطلاح مبانی نظری انشعاب بوجود آمد. ما نشان خواهیم داد که این به اصطلاح مبانی نظری انشعاب هم چگونه در خدمت پیشبرد مقاصد تشکیلاتی مشخصی قرار گرفت و کار را به انشعاب کشاند.

اکنون به توضیح آن «اختلافاتی» بپردازیم که رفقا پس از انشعاب عنوان کرده‌اند.

۱ اختلاف بر سر جزوه «مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» (به اصطلاح مبانی نظری انشعاب)

بی‌شک این عبارت به خودی خود برای هیچ کمونیستی گویای اختلافی نیست مگر آنکه در واقعیت عینی و در صحنه مبارزه طبقاتی جامعه، بار مبارزاتی این اختلاف نشان داده شود. به عبارتی دیگر باید معلوم شود مثلاً کسانی که معتقد به ایده‌های جزوه «مصاحبه» بودند، در صحنه مبارزه طبقاتی چگونه می‌اندیشیدند و چگونه عمل می‌کردند؛ و بر عکس آن مخالفین چگونه می‌اندیشیدند و چگونه عمل می‌کردند و هر یک معضلات جنبش را در چه می‌دیدند و چه راه‌هایی برای حل آن معضلات پیشنهاد می‌کردند؟ ولی متأسفانه در این به اصطلاح اختلاف بر سر جزوه مصاحبه پاسخ هیچیک از مسائل فوق را نمی‌توان یافت. البته اختلاف بر سر ایده‌های مصاحبه، خود تاریخی دارد و مقطع آن به اوایل سال ۵۸ و زمان انتشار مصاحبه برمی‌گردد، و اتفاقاً در ابتدا که مخالفت با «مصاحبه» شروع شد این اختلافات در کانال درستی سیر می‌کرد. همه میدانند که در آن مقطع تعیین ماهیت طبقاتی حاکمیت و تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه، برای کل جنبش کمونیستی ایران به عنوان مبرم‌ترین و عاجل‌ترین وظیفه در آمده بود. هر نیروئی در درون جنبش کمونیستی و حتی خارج از آن پاسخهای مشخص مربوط به خود را به این مسئله می‌داد و بی‌شک این پاسخها هم با هم متفاوت بوده و بیانگر دید مارکسیستی و یا غیرمارکسیستی هر یک از آنان بود. بنا براین بحث بر سر این معضل و داشتن اختلاف بر سر آن، هم امری طبیعی بود و هم بار مبارزاتی داشت. بی‌شک هر کس با پاسخی که به این مسئله می‌داد، مرزبندی سیاسی - ایدئولوژیک خود را با دیگری آشکار می‌کرد.

در آن مقطع در سازمان ما دو مرزبندی کاملاً مشخص بوجود آمد. رفقای بودند که:

اختلافی نداشتیم، رد نمی‌کنند. بعنوان نمونه در زندگینامه رفیق محمد حرمتی پور که رسماً از طرف رفقای ارتش رهایی بخش منتشر شد نوشته‌اند، رفیق «درک اصولی و درست گسترش جنگ انقلابی و گشایش جبهه شمال را به کنگره ارائه نمود که با تصویب قاطع کنگره سازمان روبرو گشت» (تأکیدها از ماست).

- مطرح می‌کردند ماهیت رژیم کنونی فرقی با ماهیت شاه ندارد و پایگاه طبقاتی هر دو یکی است (هر دو وابسته به امپریالیسم می‌باشند).
 - مطرح می‌کردند که با سقوط شاه در ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران تغییری حاصل نشده و بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط دارد و دولت فعلی هر چه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است و مطرح می‌کردند انقلاب به هیچیک از خواسته‌های توده‌ها جواب نداده است.
 - مطرح می‌کردند مبارزه مسلحانه همچنان بعنوان «هم استراتژی و هم تاکتیک» مطرح است.
 - مطرح می‌کردند که پایبندی به این خط مشی در شرایط کنونی با طرح شعار «پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها» و حرکت در جهت آن مفهوم دارد و ...
 - و بطور کلی عقیده داشتند رژیم کنونی محصول سیاست نو استعماری امپریالیسم است و بر دوش چریکهای فدائی خلق همان وظایف اساسی‌ای قرار دارد که رفیق مسعود احمدزاده برای به ثمر رساندن انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی ایران ترسیم می‌کند.
- و رفقای بودند که با تمام این مواضع و دیدگاههای ناشی از آن مخالفت کرده و برای حاکمیت کنونی پایگاه طبقاتی ملی، خرده بورژوازی قائل بودند و مثلاً می‌گفتند:
- «انقلاب تحت رهبری قشری از روحانیون که عمدتاً گرایشات قشر خرده بورژوازی را منعکس نموده و با آن پیوند دارد، تا سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم (شاه) پیش رفته است».^{۱۸}
 - معتقد بودند، «دولت در حال حاضر بطور عمده در اختیار قشری از روحانیون به اصطلاح مبارز است و با همکاری قشرهای سنتی خرده بورژوازی اداره می‌شود. البته بدون آنکه (بخواهم) وجود نیروهای وابسته به امپریالیسم را در این قدرت دولتی انکار (کنم)».^{۱۹}
 - معتقد بودند که دیگر شکل عمده مبارزه خلق با امپریالیسم تغییر کرده است و مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک مطرح نیست و شکل عمده مبارزه سیاسی است.^{۲۰}
 - مطرح می‌کردند این حقیقت ندارد که انقلاب هیچیک از مسائلی را که مطرح کرده بود حل نکرده است.^{۲۱}
 - آنها همسان گرفتن پایگاه طبقاتی رژیم خمینی با رژیم شاه را از طرف ما یک استدلال قیاسی می‌نامیدند.^{۲۲}

^{۱۸} رجوع شود به مقاله رفیق (د)

^{۱۹} رجوع شود به مقاله رفیق (د)

^{۲۰} رجوع شود به مقاله رفیق (د)

^{۲۱} رجوع شود به مقاله رفیق (د)

^{۲۲} مثلاً می‌نوشتند: «در استدلال قیاسی آنطور که معمولاً میان رفقای ما رایج است عمدتاً بر همانندیها تکیه می‌شود نه بر ناهمانندیها... آنها کلیت دو پدیده مجزا از هم را، بطور مجزا بررسی نمی‌کنند بلکه از همان ابتدا عملکرد مشخص از واقعیت مورد نظر را می‌گیرند و برای آن ما به‌ازائی در پدیده دیگر پیدا می‌کنند. پدیده اول پدیده‌ای وابسته بود. بنابراین واضح است که چنین شیوه تفکری بطور منطقی به همسان بودن مطلق دو پدیده با یکدیگر می‌انجامد. در نتیجه پدیده دوم نیز طبق

اینها بیانگر اختلافاتی واقعی بود که بعلت وجود دیدگاههای متفاوت در سازمان، بر سر حلّ اساسی‌ترین معضلات جنبش در آن مقطع، بوجود آمده بود. مرزبندی‌های نظری کاملاً مشخص بود.

پس از آنکه جزوه مصاحبه که نظرگاههای اولی را در خود منعکس کرده بود در جامعه پخش شد و به قول یکی از همان مخالفین آن چنان نیروئی آزاد نمود که حتی قادر به سازماندهی‌شان نبودیم، رفقای مخالف یعنی معتقدین به نظرگاههای دوم هم‌رنگ جماعت شدند و متأسفانه بدون اینکه معلوم سازند با چه تحلیلی و طی چه پروسه‌ای نظرات قبلی خود را پس گرفته‌اند، با دیگر رفقای سازمان هم آواز شدند.^{۳۳} و حتی یکی از همان رفقا در توضیح بعضی نقطه نظرات مطروحه در جزوه مصاحبه جزوه «نگاهی به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی» را نوشت. ظاهراً دیگر مشکلی وجود نداشت.

مسائل برای همه رفقای سازمان کاملاً مشخص شده بود. با تبلیغ و ترویج نظرگاههای مطروحه در مصاحبه، رفقای زیادی به طرف «چریکهای فدائی خلق» کشیده شدند، و از آن هواداری نمودند. در شرایطی که اپورتونیست‌هایی با غصب نام سازمان چریکهای فدائی خلق و با امکانات فراوانشان، توهم ادامه راه چریکهای فدائی خلق را بوجود آورده بودند، آنچه باعث می‌شد رفقای به هواداری از چریکهای فدائی خلق برخیزند آگاهی کامل آنان از نظرگاههایی بود که در مصاحبه مطرح شده بود. آنچه باعث شده بود آنها علیرغم تمام تحقیر و توهین‌های غاصبین نام سازمان و دیگر اپورتونیست‌ها نسبت به چریکهای فدائی خلق، و بخصوص نسبت به رفیق اشرف دهقانی، از آنان هواداری کنند وقوف کامل آنان به نظرگاههای انقلابی چریکهای فدائی خلق و اعتماد به آن عملکردهای انقلابی بود که چریکهای فدائی بنا به نظرگاههای خویش انجام می‌دادند. آنها کاملاً به این امر آگاه بودند که مصاحبه در مورد آن مسائل اساسی و آن معضلات واقعی جنبش چه گفته است. همه و حتی اپورتونیست‌ها هم خیلی خوب به این امر واقف بودند و اتفاقاً در مورد اپورتونیست‌ها تشکیل دسته‌گُرشان بر علیه چریکهای فدائی خلق بر این مبنا بود.

در شرایطی که هر یک از نیروهای سیاسی نغمه سازش با رژیم جمهوری اسلامی را سر داده بودند، ما مثلاً میتینگ مهاباد را برگزار می‌کردیم، کتاب پیام به مناسبت دو روز بزرگ تاریخی (سال ۵۸) را منتشر می‌نمودیم و بطور کلی به تبلیغ ایده هائی می‌پرداختیم که به دل خلق می‌نشست و سازشکاران و همچنین خود سردمداران رژیم را به کشیدن فریادهای هیستریکِ آنارشیست هستند، چپ رواند وامی‌داشت. یکدستی، صراحت و وضوح نظرات ما که باعث افزایش توانائی و انرژی رفقای هوادار در مقابله با اپورتونیست‌ها می‌گشت، مورد رشک آنها بود.

قوانین <منطق صوری> پدیده‌ای وابسته می‌گردد. و قاطعانه این حکم از آن در می‌آید که رژیم کنونی رژیم کمپرادورهاست و حاکمیت سیاسی در دست امپریالیسم...»

^{۳۳} این رفقا با توجه به اینکه قبل از انتشار مصاحبه با مواضع مطروحه در آن مخالف بودند، قرار شد پس از انتشار مصاحبه، تحلیلی از پایگاه طبقاتی حاکمیت نوشته و بحث‌های رفقا را در این مورد جمع‌بندی کنند و قرار شد اگر نظر حاصل از این جمع‌بندی غیر از آن چیزی بود که در مصاحبه اعلام شده بود، آن نظر موضع رسمی سازمان تلقی شده و رفیق اشرف بعنوان یک فرد نظرش را رسماً در مورد آن ابراز نماید. ولی علیرغم تأکیدات فراوان، رفقا از انجام اینکار سرباز زدند.

یکسال گذشت...

اختلافات جدید بر سر ایده‌های مصاحبه در سازمان از نو شروع شد. همان اختلافاتی که اکنون تحت عنوان اختلاف با «مصاحبه» بعنوان یکی از مبانی انشعاب از طرف رفقای منشعب بحساب می‌آیند. و اتفاقاً مخالفت‌ها از جانب همان رفقا شروع شد که قبلاً نیز در آغاز انتشار «مصاحبه» با آن به مخالفت برخاسته بودند.

آیا این رفقا مجدداً به اعتقادات قبلی خویش برگشته بودند؟ نه! نه!! اتفاقاً این بار رفقا دارای نهای کاملاً چپی بودند و اساساً با توجه به هویت و موجودیتی که چریکهای فدائی خلق در پرتو این نظرگاههای انقلابی در جامعه کسب کرده بودند نمی‌توانستند هم به غیر از این خود را بنمایانند. پس چه شده بود؟ یکبار دیگر تکرار کنیم: مسائل مهم و اساسی که در مصاحبه مطرح شده مشخص بود، تأثیرات اجتماعی این نظرات هم خود را نشان داده بود، رفقا به عقاید قبلی خود برگشته بودند و ظاهراً هم، اکنون خود را مسلح به همان نقطه نظرانی که مصاحبه گفته بود می‌دانستند.

پس چه شده بود که اینک با «مصاحبه» در افتاده بودند؟ تغییراتی ایجاد شده بود؟ رفقا که تغییر نکرده بودند. پس نکند خود «مصاحبه» تغییر کرده بود؟ ولی هر کسی می‌داند که «مصاحبه» بعنوان همان نظرگاههایی که شرحش رفت می‌تواند منظور نظر باشد. پس تغییر «مصاحبه» چه معنی دارد؟ ولی بهر حال برای حل این معما چاره‌ای نیست، مگر بپذیریم واقعاً مصاحبه تغییر کرده بود و اگر چنین چیزی در عالم واقعیت غیر ممکن باشد خواهیم دید که رفقا چگونه آن را ممکن ساختند.

بلی اکنون دیگر مصاحبه تغییر کرده بود و دیگر نظرگاههای قبلی‌اش را بیان نمی‌کرد. الان مصاحبه می‌گفت تضاد عمده جامعه ما تضاد بین خلق و دیکتاتوری فردی شاه بوده، می‌گفت قیام ۲۲-۲۱ بهمن پیروز شده^{۲۴}، چرا که با سقوط شاه تضاد عمده (خلق و دیکتاتوری) حل شده است، دیگر معیار تعیین ماهیت دولت را مصاحبه درست بیان نمی‌کرد و احتیاج به بحث مفصل‌تری بود.^{۲۵}

الان مصاحبه می‌گفت دیگر «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» مطرح نیست و باید کار آرام سیاسی کرد و بالاخره الآن دیگر مصاحبه نه تنها اعتقادات قبلی را بیان نمی‌کرد، بلکه هر چه می‌گفت در تضاد با آن اعتقادات بود.

اتفاق بسیار مهمی رخ داده بود «روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده بود». و مصاحبه دیگر نه تنها دیدگاههای رفیق مسعود احمدزاده را منعکس نمی‌کرد بلکه در «ضدیت کامل با آن قرار گرفته بود» و اگر قبلاً نشان داده بود مبنای نظراتش همان نظرات رفیق مسعود احمدزاده است «این تکرار دوباره‌ی کاری بود که بیژن جزنی آغاز کننده بود، روح بیژن جزنی در مصاحبه زنده شده بود ولی، باز هم تحت نام مسعود».^{۲۶}

بلی الان در درون سازمان یکبار دیگر بر سر «مصاحبه» صراحتاً اختلافی بوجود آمده بود «ولی متأسفانه

^{۲۴}بعبارت دیگر منظور مصاحبه حالا همان نظر قبلی رفقا شده بود «انقلاب... تا سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه پیش رفته است»، یعنی حاکمیت امپریالیسم دیگر در ایران مطرح نیست.

^{۲۵}رجوع کنید به مقاله اول رفیق (خ)

^{۲۶}رجوع کنید به مقاله اول رفیق (خ)

نه کاملاً صریح».^{۲۷} اختلاف بین کسانی که می‌گفتند مصاحبه تغییر کرده و کسانی که با ناباوری می‌گفتند چنین چیزی چگونه ممکن است؟ و میهوت و حیران مانده بودند.

شاید خواننده تصور کند که ما در توضیح این به اصطلاح «اختلاف بر سر جزوه مصاحبه» راه اغراق می‌رویم. ما خواننده را مخصوصاً به مطالعه مباحثات درون سازمانی در این مورد فرا می‌خوانیم. خواننده در جریان مطالعه مقالات آن رفقا بخوبی درخواهد یافت که در سال ۵۹ همه چیز در مصاحبه دگرگون شده بود. همه آن چیزهایی را که مصاحبه می‌گفت درست است، رفقا به او نشان خواهند داد بر عکس می‌گویند غلط است. همه آن چیزهایی که مصاحبه می‌گفت باید انجام داد، رفقا نشان خواهند داد که اینک می‌گویند نباید انجام داد و اصولاً رفقا نشان خواهند داد مصاحبه از اول هم همه چیز را انحرافی گفته بود و تمام اعضاء و هواداران چریکهای فدائی خلق ایران در سراسر ایران هم به غلط و بنا به توهمات خویش آن نظرات را انقلابی تصور کرده و از آن جانبداری کرده بودند و البته رژیم و اپورتونیستها و همچنین خود آن رفقا هم در آن ابتدا بیش از همه گول خورده بودند که در مقابل آن صف آرائی کردند. چه اتفاق عجیب و غریبی! یک مقطع در یک دوره مبارزه طبقاتی در جامعه، مبارزه بین چریکهای فدائی خلق از یکسو و رژیم و اپورتونیستها (که در مورد اخیر رفقا هم شاملشان بودند) از سوی دیگر بر سر یک «توهم» بوده است، این «توهم» که همه فکر می‌کردند در مصاحبه هر آنچه که مطرح شده منظور است، حال آنکه اصلاً منظور مصاحبه همان چیزهایی نبود که خودش مطرح کرده بود، بلکه منظور چیزهایی بود که اکنون رفقا به کشف آن نایل آمده بودند و البته آنها هم تأخیر یکساله در کشف این «حقیقت» عجیب را «گناه نابخشودنی» برای خود می‌دانند.^{۲۸} روح بیژن جزنی در مصاحبه حاکم بود و آن را هیچکس نفهمیده بود! جا داشت مطبوعات رژیم که گاه و بیگاه عقاید ما را به شیوه‌های مختلف از مسخره گرفته تا تهدید می‌کوبیدند، این را زودتر می‌فهمیدند. جا داشت آن توده‌ای که با شم مخصوص بخود با انتشار مصاحبه احساس خطر کرد، این را می‌فهمید و دیگر نمی‌گفت این دختر^{۲۹} می‌خواهد جنگ بپا کند و همه را به کشتن بدهد. جا داشت «راه فدائی» بعنوان به اصطلاح مدافع سرسخت نظرات شهید بیژن جزنی این را زودتر می‌فهمید و دیگر آن قدر به خود زحمت نمی‌داد که برای ردّ نظرات «مصاحبه» سراغ قدیمی‌ترین نوشته‌های مارکس و انگلس برود و رفیق اشرف را سوسیالیست تخیلی بنامد و کلاً جاداشت اپورتونیست‌ها این را زودتر می‌فهمیدند و دیگر دست در دست هم بر علیه چریکهای فدائی خلق توطئه نمی‌چیدند. هیئات که هیچکس این را نمی‌دانست که روح بیژن جزنی بر مصاحبه حاکم است و همه بیخودی و صرفاً بر اساس یک «توهم» یا به دفاع و یا به دشمنی با «مصاحبه» و نظرگاه‌هایش برخاسته بودند!

فکر می‌کنم تا اینجا خواننده متوجه قضیه شده یا می‌تواند آن را حدس بزند. بلی، رفقای ما اکنون دیگر به ایده‌های مصاحبه که برای همه روشن بود و تأثیرات اجتماعی خود را هم بجا گذاشته بود، کاری نداشتند. آنها شیوه جدیدی برای یک مبارزه ایدئولوژیک «پرولتری»! اختراع کرده بودند، گرفتن نبض کلمات و جملات، در ردیف مناسب آنها را پشت سر هم گذاشتن و آنگاه ایده دلخواه را روی آن سوار کردن.

^{۲۷} اشاره به جمله‌ای از مقاله اول رفیق (خ)

^{۲۸} همانجا.

^{۲۹} منظور رفیق اشرف دهقانی است.

یک نمونه ذکر می‌کنیم تا ببینیم با این اختراع جدید چگونه مصاحبه حرفه‌ای می‌زند که در حقیقت حرفه‌ای خودش نیست.

در مصاحبه آمده است: «خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد، تا وقتی شاه بود این مبارزه به صورت مبارزه با حکومت شاه متجلی می‌شد.» هر کسی که فقط غرضی در سر نداشته باشد می‌تواند بفهمد در همین جمله، این ایده که خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد، با صراحت و وضوح تمام بیان شده است. یعنی رفیق مصاحبه‌گر با ارائه این ایده، مرزبندی خود را با هر کسی که خلأ ف این عقیده را داشته باشد روشن می‌کند، از جمله با شهید بیژن جزنی که معتقد بود خلق ما در مرحله مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه قرار داشته و پس از ازبین رفتن این دیکتاتوری، مرحله مبارزه ضد امپریالیستی شروع می‌شود. در ضمن مصاحبه‌گر این واقعیت را که خلق ما مبارزه ضد امپریالیستی خود را در مبارزه با رژیم شاه متجلی می‌کرد، بیان می‌کند. یعنی باز هم بوضوح می‌گوید مبارزه‌ای که خلق ما در طی سالیان دراز با رژیم شاه می‌کرد یک مبارزه ضد امپریالیستی بود و اگر این مبارزه روی رژیم شاه متمرکز بود و مردم شعار مرگ بر شاه می‌دادند و... اینها همه تجلی آن مبارزه ضد امپریالیستی بود. مبادا کسی مانند شهید جزنی تصور کند که این مبارزه ضد امپریالیستی نبوده بلکه مبارزه با شاه بود. آیا روشن‌تر از این می‌شد سخن گفت؟

حال به جمله دیگری توجه کنید، «خلق ما بالاخره می‌بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیک‌تر شده است.»

در اینجا چه ایده‌هایی مطرح می‌شده؟ خلق ما که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کرد و بالاخره هم می‌بایست مبارزه قطعی با آن بکند، امروز دقیقاً رویاروی آن بورژوازی وابسته قرار گرفته و... امروز چه روزی است؟ جواب کاملاً مشخص است به تاریخ انتشار مصاحبه توجه کنید و ببینید که در مصاحبه، امروز متعلق به زمان پس از سقوط شاه تا مقطع خرداد ۵۸ (زمان انتشار مصاحبه) است. در این مقطع چه اوضاعی بر ایران حاکم بود؟! مبارزه ضد امپریالیستی خلق که کماکان ادامه داشت ولی شاه هم سقوط کرده بود و دیگر مبارزه ضد امپریالیستی خلق در وجود مبارزه با شاه متجلی نمی‌شد. هر کسی فقط به شرطی که حافظه خود را بکار گیرد، می‌تواند بیاد بیاورد که در آن روز خلق رویاروی بورژوازی وابسته که البته رژیم خمینی هم متعلق به آن بود قرار گرفته بود.

حال ببینیم مبارزه ایدئولوژیک نوع اختراعی رفقا چه بر سر ایده‌های فوق می‌آورد (ضمناً به اپورتونیست‌ها بگوئیم از اینکه با اختراع این نوع جدید مبارزه ایدئولوژیک، گنجی بر گنجینه‌شان اضافه می‌شود، پیشاپیش به آنها تبریک می‌گوئیم، اگر چه خود آنها در بکارگیری انواع مشابه این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک اُستادند).

اول، ایده «خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد» کنار گذاشته می‌شود. بعد زیر عبارت تا وقتی شاه بود یک خط تأکید کشیده می‌شود. تا وقتی شاه بود و بعد زیر این جمله خط تأکید می‌رود: خلق که بالاخره می‌بایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد، امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حائل شده بود از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیک‌تر شده است.

حال باید مقدمات حمله را چید: «طبق تعاریف ساده و رایج تضاداً عمده، تضادی است که حلّ تضاداً اصلی منوط به حلّ آن است» و «این همان تز جزئی است»، «هرم تضاداً جزئی است».

البته فراموش کردیم بگوئیم که مقدمات حمله باید قبلاً و با شروع کار، با یک بحث تبلیغاتی شروع شود. مثلاً ابتدا باید جملات کاملاً تحریک آمیز بکار برد و در بطن آن مدام القاء کرد که روح بیژن جزئی بر مصاحبه حاکم است و دیدگاههای رفیق مسعود نفی شده و... «برای چریکهای فدائی خلق ایران که برای چندین سال انرژی خود را صرف مبارزه با آن ایده‌های انحرافی در درون مبارزه مسلحانه نمودند این امر تأسف بار است و باعث تضعیف سنگرهای ایدئولوژیک آنها می‌گردد» (تأکیدها از ماست).

بسیار خوب حالا حمله اصلی شروع می‌شود: «در حقیقت جملات بالا این را می‌گویند برای آنکه مبارزه قطعی را آغاز کنیم، ابتدا می‌بایست شاه را بیرون می‌رانیم». (تأکید از ماست)

«جملات بالا این را می‌گویند، شاه را بیرون رانیم، اکنون نوبت امریکاست و مبارزه قطعی تازه آغاز شده است» (تأکیدها از ماست). و برای آنکه کسی هم نگوید حتی جملات را تحریف کرده‌ای باید گفت: «(البته در متن می‌گوید: مبارزه قطعی نزدیکتر شده است)» و زنده‌ای که کسی پرسد معنی مبارزه قطعی چیست؟

حالا می‌بینید که باز هم بهمان تز معروف بیژن جزئی می‌رسیم، یعنی به تز عمده بودن تضاداً بین خلق و دیکتاتوری شاه، از خواننده می‌پرسیم شما هنوز ندیدید؟ باشد. باز هم ادامه می‌دهیم. مگر مصاحبه‌گر نگفته بود: «من اعتقاد ندارم که جنبش شکست خورده» مگر نگفته بود که نزدیکتر شدن مبارزه قطعی خود دلیل آنست که مبارزات ضد امپریالیستی نه تنها شکست نخورده بلکه حتی رشد کرده است. باشد. فعلاً باید همان جمله «من اعتقاد ندارم که جنبش شکست خورده» را بطور مجرد در نظر بگیرید و ببینید که چگونه مصاحبه‌گر معتقد است که مرحله مبارزه خلق ما، مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه بود، نه مرحله مبارزه ضد امپریالیستی.

«از آنجا جنبش شکست نخورده است که ابتدا می‌بایست شاه را انداخت، بنابراین ما در آن مرحله پیروز شدیم و سرنگونی شاه یک پیروزی مرحله‌ای بود و اکنون زمان مبارزه جدی و قطعی فرا رسیده است.» (تأکیدها از ماست).

امیدواریم که خواننده دیگر از این اختراعات جدید در مبارزه ایدئولوژیک کاملاً سر در آورده باشد. بنابراین در سال ۵۹ اختلاف بر سر «مصاحبه» اختلاف روشنی بود! همان اختلافی که از اول هم رفقا با آن داشتند و از اول هم گفته بودند نظرگاههای مصاحبه انحرافی است.^{۳۰} بلی! این است ماهیت اولین اختلافی که رفقای (آرخا) بر مبنای آن از چریکهای فدائی خلق جدا شدند، اختلاف بر سر جزوه مصاحبه. و اگر، این «اختلاف» «جدی» (!) را مخصوصاً به طنز مطرح ساختیم در عین حال که از خواننده پوزش می‌طلبیم ولی این را هم می‌گوئیم که واقعاً «این اختلاف» را بخاطر ماهیت خود بشکل دیگری هم نمی‌شد بیان کرد.

^{۳۰} پس از اینکه رفقا به این شکل اختلاف جدید را با دیدگاههای مصاحبه مطرح کردند، دیگر بسیار رادیکال جلوه می‌کردند و از موضع به اصطلاح چپ‌دانا می‌گفتند: ما از اول گفته بودیم که دیدگاههای مصاحبه انحرافی است و البته به روی خود نمی‌آورند که آن موقع از موضع آشکارا راست این حرف را زده بودند.

بی شک پس از گذشت یکسال از انتشار مصاحبه، در شرایط پر تحوّل آن دوره، در شرایطی که یکی از عظیم‌ترین مبارزات طبقاتی در جامعه ایران جریان داشت، مسائل مختلفی در جامعه بوجود آمده بود و سازمان می‌بایست پاسخگوی تک تک آنها باشد. ولی نیروی کوچک ما و امکانات محدود آن در مقابل یک جنبش توده‌ای عظیم و شرایط تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق که از همان ابتدا در محاصره اپورتونیست‌های رنگارنگ قرار گرفته بود، از یک طرف، و اینکه ما نتوانسته بودیم آن حداقل نیروی خود را به درستی سازمان دهیم و نتوانسته بودیم شعارهای درست و انقلابی را که مطرح کرده بودیم متحقق سازیم، از طرفی دیگر، باعث شده بود که کم‌کم انتقاد و اعتراض چه از طرف رفقای عضو و چه از طرف رفقای هوادار نسبت به سازمان آغاز شود. در چنین شرایطی لازم بود سازمان به بررسی ضعفها و نارسائی‌های خود بپردازد و هم در نظر و هم در عمل پاسخ انقلابی به آن بدهد، ولی قبل از اینکه سازمان بتواند به این معضلات بپردازد آن بحث‌های انحرافی آغاز شده بود. رفقای مبتکر این بحث‌ها از نواقص سازمان صحبت می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که گویا مصاحبه می‌بایست در همان زمان به همه این معضلات کنونی پاسخ گفته باشد. آنها که نه فقط در گذشته بلکه اکنون هم از حلّ معضلات جنبش عاجز بودند اینطور وانمود می‌کردند که گویا اگر مصاحبه نبود آنها مانیفستی می‌نوشتند و به تمام این مشکلات پاسخ می‌گفتند. همه چیز به گذشته بر می‌گشت، اعلام موجودیت چریکها با مصاحبه انجام شده بود و این درست نبود! در گذشته می‌بایست کارهایی می‌کردیم که به مسائل کنونی جواب داده باشیم ولی مصاحبه مانع این کار شده بود (البته چه کارهایی معلوم نبود). مصاحبه، رفقای سازمان را منحرف کرده بود! همه نابسامانی‌ها از مصاحبه برخاسته بود! همه چیز زیر سر مصاحبه بود! بیش از این نمی‌بایست با مصاحبه مبارزه ایدئولوژیک شود و آن [باید] به کناری نهاده شود و البته در مورد این سهل انگاری سازمان، رفیق یا رفقای طراح این بحثها نیز سهیم هستند.^{۳۱} مشکلات در «حال»، جریان داشت ولی رفقا در گذشته سیر می‌کردند.

آنها هرگز از این واقعیت سخن نمی‌گفتند که سازمان به رهنمودهای مصاحبه عمل نکرده و در جهت تحقق اصلی‌ترین شعار آن (پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها) قدم جدی بر نداشته است و حتی در آغاز این بحثها علیرغم اینکه می‌گفتند این شعار را قبول داریم، هرگز این بحث را پیش نمی‌کشیدند که چگونه می‌بایست به آن عمل می‌کردیم و از همه مهمتر اینکه چگونه باید آنرا متحقق سازیم؟ بعدها رفقا کار را بجایی کشاندند که گفتند اساساً این شعار، شعار غلطی بوده است و باز هم نگفتند شعار درست چه می‌بایست باشد و اکنون چه باید باشد. از مسائل «حال»، از مسائل مشخص «حال» خبری نبود. مسئله این بود که مصاحبه نگذاشته بود آنها راه «درست» در پیش بگیرند. دیدگاههای «غلط» (جزئیستی) مصاحبه باعث شده بود که چنان «نابسامانی‌هایی» در سازمان بوجود آید. این دیدگاههای ضد دیدگاههای رفیق مسعود در مصاحبه، این حاکمیت «روح بیژن جزنی» در آن، همه چیز را خراب کرده بود! بنابراین راه چاره در آن بود که اولاً به همه رفقا این موضوع گفته شود و ثانياً «با سخت گیری» هر چه تمام‌تر به مبارزه با مصاحبه اقدام شود و رفیق مائو هم که پیش از آن گفته بود «اصل آنست که باید در مبارزه ایدئولوژیک

^{۳۱} رجوع کنید به مقاله رفیق (خ)

سختگیر بود.^{۳۲} اکنون دیگر باید با «افشای» مصاحبه رفقا دردها را دریابند! آن وقت که دیگر همه بر علیه مصاحبه بسیج شدند آنها خواهند گفت درمان چیست و برآستی هم گفتند درمان چیست: انشعاب یا به قول خودشان تصفیه عناصر مخرب که از این مصاحبه‌ی «ام‌الامراض» دفاع می‌کنند. در ضمن باید گفت اینست کلید حلّ واقعی آن معمای پیچیده‌ای که چگونه هیچ چیز تغییر پیدا نکرده بود (دیدگاه‌های مطروحه در مصاحبه که امکان نداشت تغییر کرده باشد و رفقا هم که آن دیدگاهها را در خود تغییر نداده بودند) ولی رفقا با مصاحبه اختلاف داشتند.

برای اینکه نشان داده شود که چگونه این به اصطلاح اختلاف یکی از مبانی انشعاب گردید، لازم است یک موضوع نیز توضیح داده شود که ما در مقابل طرح چنین اختلاف بی‌مسما چه کردیم و چه می‌توانستیم بکنیم؟ در ابتدا، وقتی مسائل بطور شفاهی مطرح می‌شد، نسبت به آن بی‌توجه بودیم و بدون آنکه به انگیزه‌های طرح مسئله به آن شکل بیان‌دیشیم در دامی که آن رفقا بر سر راه رشد سازمان گسترده بودند افتادیم. ما به بحث با آنان برای اثبات اینکه منظور از فلان جمله مصاحبه نه آن چیزی است که رفقا «برداشت» می‌کنند، بلکه آن چیزی است که خودش می‌گوید مشغول شدیم. ولی آنها در این مدت شدیداً و وسیعاً (بخصوص در کردستان) به رواج این شیوه بحث که نامی جز بحث اسکولاستیک ندارد و جانداختن این نوع مبارزه ایدئولوژیک در سازمان مشغول شدند. بعداً که مقاله‌ای از طرف یکی از آنان نوشته شد و انگیزه‌های این طرز برخورد (این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک) تا حدّ زیادی آشکار گشت، اگر چه در مقابل آن عکس‌العمل نشان دادیم، ولی هنوز خود را کاملاً از دایره آن به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک بیرون نیاوردیم و فقط بعداً بود که متوجه شدیم چگونه باید با این شیوه اسکولاستیکی بحث به مبارزه برخاست و چگونه باید بحث را به کانال درست و انقلابی خود انداخت. اگر ما با هوشیاری و جدّیت کامل از همان ابتدای طرح این مسائل در سازمان با آن برخورد می‌کردیم، اگر به جای قاطی کردن خود در آن بحثها از همان ابتدا سعی می‌کردیم مسیر این به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک را تغییر داده یک نوع مبارزه ایدئولوژیک پرولتری در سازمان به جریان بیان‌دازیم، هرگز وضع به گونه‌ای که آن رفقا می‌خواستند پیش برند و بردند، پیش نمی‌رفت. ما می‌بایست مبارزه ایدئولوژیک را بر سر وظایف مبارزاتی متمرکز می‌کردیم و از رفیق یا رفقای مبتکر این بحثها مصرّاً می‌خواستیم که بگویند چه می‌بایست می‌کردیم و چه باید بکنیم؛ مثلاً مصرّاً از آنها می‌خواستیم اگر شعار پیش به سوی سازماندهی مسلّح توده‌ها را قبول دارند بگویند چگونه، به چه وسیله‌ای و با چه اقداماتی باید در جهت تحقق آن حرکت کنیم؟ آیا در این صورت آنها به آنجا می‌رسیدند که بگویند اصلاً این شعار اساساً غلط است؟ و اگر به این نظر می‌رسیدند با توجه به اینکه می‌بایست نظر مشخص ارائه دهند، آیا اگر نگوئیم خود را افشاء می‌کردند، حداقل می‌توانیم بگوئیم مجبور می‌شدند مرزبندی سیاسی - ایدئولوژیک مشخصی با ما ترسیم نمایند؟ ولی با این سهل‌انگاری که از ما سر زد آنها بالاخره گفتند شعار پیش بسوی سازماندهی مسلّح توده‌ها را قبول ندارند ولی نه افشاء شدند و نه یک مرزبندی سیاسی - ایدئولوژیک واقعی بوجود آمد. آنها شعار پیش بسوی تشکیل ارتش خلق را در مقابل شعار پیش بسوی سازماندهی مسلّح توده‌ها قرار دادند ولی دیگر کسی از آنها نپرسید برای تشکیل ارتش خلق اگر سازماندهی مسلّح توده‌ها را نباید بوجود آورد پس چه کار باید کرد؟! ما به شرطی که

^{۳۲} رجوع کنید به مقاله رفیق (خ)

مبارزه ایدئولوژیک را به کانال درست خود یعنی مبارزه ایدئولوژیک بر سر تعیین وظایف مبارزاتی متمرکز می‌کردیم، می‌توانستیم به رفقای سازمان نشان دهیم، که این رفقا با چنان سبک برخوردی و با آن جنجالی که در سازمان پیا کرده‌اند، در فکر حلّ معضلی از جنبش نیستند و راه حلی برای معضلات جنبش ندارند و اگر در مقابل راه پیشنهادی ما و راه حلّ هائی که بهر حال در مصاحبه برای حلّ معضلات جنبش ارائه شده ایستاده‌اند، این در حقیقت به آن معناست که آن راه‌های انقلابی را قبول ندارند و اساساً به دیدگاههای رفیق مسعود احمدزاده مجهز نیستند. ولی اوضاع به گونه‌ای گذشت که نه فقط ماهیت راست روانه شان معلوم نشد بلکه حتی رادیکال‌تر از ما جلوه کردند... خواهیم دید که اوضاع چگونه گذشت...

ما خیلی دیر متوجه اصل مطلب شدیم و اکنون دیگر اوضاع بر وفق مراد آنان بود. حالا دیگر اکثر رفقا بحث بر سر «مصاحبه» را یک بحث جدی تلقی می‌کردند و حتی صادق‌ترین رفقا به نحوی قاطی مسئله شده بودند. این رفقا که ایراداتی در حرکت سازمان می‌دیدند و تمام ذهن آنان را پیدا کردن راه حلّ برای رفع آن ایرادات اشغال کرده بود، بعلت بی‌تجربگی خود تصور می‌کردند که واقعاً مبتکرین آن بحثها هم برای رفع همان ایرادات به چنان نحو «کوبنده» (!) با مصاحبه برخورد می‌کنند و به «افشاگری» مصاحبه مشغولند. بهرحال کوشش‌های ما برای انداختن بحث به کانال درست اگر چه این قبیل رفقا را تا حدودی متوجه موضوع اصلی بحث ساخت ولی فریادهای «اختلاف وجود دارد»، «دو دیدگاه در سازمان مطرح است»، همچنان بر پا بود، یعنی اختلاف و دیدگاه کسانی که معتقدند در مصاحبه همان چیزهایی مطرح شده که ما می‌گوئیم که سازمان رسماً به آن معتقد است، و اختلاف و دیدگاه کسانی که می‌گویند در مصاحبه «روح بیژن جزنی» زنده شده است و آنچه ما می‌گوییم و آنچه سازمان رسماً به آن معتقد است مطرح نشده و نه فقط مطرح نشده بلکه در ضدیت با آن مطرح شده و هر کس هم خلاف این را بگوید در خود او «روح بیژن جزنی» حلول کرده، اگر چه حتی نظراتی که ابراز می‌کند و از مسائل مشخصی که دفاع می‌کند کاملاً مغایر با آن «روح» باشد. بالاخره زور است آقایان زور! اختلاف وجود دارد! دو دیدگاه مطرح است! زمینه‌های انشعاب ریخته شد.

آری ما خیلی دیر متوجه شدیم که چگونه باید بحث را به کانال واقعی انداخت ولی بهرحال وقتی متوجه شدیم با تمام وجود در جهت حلّ آن کوشیدیم.^{۳۳}

با توجه به اینکه به اصطلاح اختلاف بر سر مصاحبه یکی از مبانی انشعاب تلقی گردیده، ما برای این که مسئله بیش از پیش روشن شود آن بحث‌هایی را هم که در این رابطه با آن رفقا داشتیم مطرح می‌کنیم. یک لحظه و به فرض محال خود را قانع کنیم که در مصاحبه هیچ یک از آن نظرگاههای انقلابی مطرح نشده؛ پس اگر هم ما و هم شما آن نظرگاهها را، که به زعم رفقا در مصاحبه منعکس نشده، قبول داشته باشیم پس این اختلاف فرعی و غیر مهمّ بجا میماند که آیا در مصاحبه هم همان نظرگاهها منعکس شده است یا نه؟ که این نیز نمی‌تواند اختلاف اساسی شمرده شود و با توجه به آن دیدگاههای مشترک انقلابی

^{۳۳} مقاله «مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال در درون سازمان» دقیقاً در این رابطه نوشته شد.

بین ما و شما به راحتی قابل حل می‌باشد.^{۳۴} ولی اگر رفقا از این فراتر رفته و در این زاویه بحث، آن نظرگاههای انقلابی را بخود نسبت داده ما را متهم به داشتن نظرگاههای انحرافی می‌نمایند و دلیلشان هم اینست که «مصاحبه» مورد تأیید ماست، بسیار خوب ما می‌گوئیم رفقا حقیقت که مجرد نیست خیلی هم مشخص است، بیایید انعکاس نظرگاههای درست یا غلط را در مسائل مشخص نشان دهید. مگر نه این است که وقتی از اختلاف نظر صحبت می‌کنیم این نظرات مختلف انعکاسات عملی خاص خود را خواهند داشت، بیایید نشان دهید انعکاس عملی آن دیدگاههای بزعم رفقا غلط مصاحبه چه بوده است و چگونه خود را در حرکت تشکیلات نشان داده است. آیا شما موضع گیرها و نظرات سازمان را در مورد غاصبین نام سازمان و سازمان‌های دیگر چون پیکار و... در رابطه با ترکمن صحرا و آذربایجان (جریان خلق مسلمان) و جنگ ایران و عراق و... قبول ندارید؟ و بطور کلی نظرتان در مورد کلیه آثار چریکهای فدائی خلق چیست؟ و یا اینطور مطرح کنیم اینکه ما در «خانه کارگر» تهران با وجود داشتن فقط یک رفیق علنی (منظور رفیق شهید اسد رفیعیان) مبارزات کارگری را به درستی هدایت کردیم، این که شرکت در مجالس خود ساخته رژیم را تحریم نمودیم، اینکه به خلق گفتیم تسخیر سفارت آمریکا از طرف به اصطلاح دانشجویان خط امام یک توطئه امپریالیستی است، اینکه در جنگ کردستان شرکت کردیم، اینکه به مبارزه با خلع سلاح توده‌ها برخاستیم ...

آیا این هاست انعکاس عملی آن دیدگاههای به زعم رفقا غلط در مصاحبه؟ و آیا همه اینها قبل از آنکه کاشف بعمل آید که «روح بیژن جزنی» در مصاحبه حاکم است و درست همان زمانی که همه با قبول نقطه نظرات مصاحبه «دچار انحراف شده بودند»، انجام نشده؟ یا منظور اینست که هر آنچه را می‌بایست می‌کردیم و نکردیم باید به پای دیدگاههای مصاحبه نوشت و یکاش آن رفقا همین منظور را هم مشخصاً نشان می‌دادند، نشان می‌دادند که فلان عملکرد اشتباه و یا فلان کار انجام نشده، ناشی از حاکمیت دیدگاه «غلط» مصاحبه در سازمان بوده است. آن وقت می‌شد گفت واقعاً بحث جدی بر سر انجام این یا آن وظیفه مبارزاتی در بین ما جریان دارد. چگونه می‌شود که کسی از وجود اختلاف دیدگاههای حاد در سازمان صحبت کند ولی در عمل حتی یک نمونه از انعکاس عملی آن دیدگاهها را نشان ندهد و اصلاً به این فکر هم نیفتد که نشان دهد و هرگونه دعوت عملی برای اینکار را هم رد کند،^{۳۵} آیا چنین کسی براستی دیدگاه مشخصی را بیان می‌کند که در مقابل دیدگاه دیگر ایستاده است؟ آیا بحث او را می‌توان جدی و دارای بار مبارزاتی تلقی کرد؟

باز هم یک لحظه و به فرض محال قبول کنیم که مصاحبه آنچه را که می‌گفت منظورش نبود و همان چیزهایی را می‌گفت که رفقا به آن نسبت می‌دادند و ما هم به دلیل وجود دیدگاههای انحرافی‌مان از

^{۳۴} وقتی در یک بحث رفیق (خ) بما گفت شما نظرات جزئیستی ندارید ولی بی‌دلیل از مصاحبه دفاع می‌کنید، مثلاً فلان جمله مصاحبه معنایش فلان چیز است، نه آنچیزی که عقیده شماست. ما فوراً به او گفتیم، باشد بی‌آئید همین موضوع را رسماً به رفقای سازمان و به کل جنبش اعلام کنیم. جزوه مصاحبه را از نو منتشر سازیم و توضیح دهیم اگر از فلان جمله مصاحبه فلان برداشت می‌شود، این نظر ما نیست، نظر ما فلان چیز و... است.

رفیق سکوت رضایتمندی نمود ولی، این آن چیزی نبود که وی واقعاً با آن موافق باشد و در عمل نپذیرفت و راهی را که انتخاب کرده بود رفت: راه انشعاب.

^{۳۵} رجوع کنید به مقاله (مبارزه ایدئولوژیک یا جنجال در درون سازمان).

مصاحبه دفاع می‌کنیم، آیا قبول دارید که اگر صحبت بر سر دیدگاهها باشد این دیدگاهها نمی‌توانند صرفاً در یک بحث، در یک عمل و در یک نوشته منعکس شوند و الزاما خود را در هر رابطه‌ای نشان خواهند داد؟ بنابراین آیا رفیق اشرف و رفقای هم‌نظرش که دیدگاههای موجود در مصاحبه را مورد تأیید قرار میدهند، دیدگاه به زعم رفقا غلط خود را فقط در مصاحبه منعکس کرده‌اند؟ و اصولاً می‌توانستند فقط در مصاحبه منعکس کنند؟ وقتی رفقا تحلیلهای و نوشته‌های دیگر سازمان را مورد تأیید قرار می‌دادند آیا این اعتقاد را دارند که رفیق اشرف دیدگاههای خود را در آن نوشتجات منعکس نکرده؟^{۳۶} از دو حال خارج نیست یا پاسخ مثبت است که چنین چیزی ممکن نیست چون هیچکس نمی‌تواند به اراده خود ایده‌هایش را در این نوشته منعکس بکند و در آن یکی منعکس نکند و یا پاسخ منفی است و مثلاً رفقا می‌گویند رفیق اشرف قبلاً دارای دیدگاههای غلط بود، در این صورت مسئله اختلاف نظر در حال حاضر خود بخود منتفی می‌گردد و فقط این مسئله می‌ماند که بر مبنای دیدگاههای مشترکی که داریم مجدداً مسائل مطروحه در «مصاحبه» را مورد بررسی قرار دهیم و چون دیدگاه‌هایمان یکی است مسلماً در این بررسی با اشکال جدی مواجه نخواهیم شد. آخر اختلاف بر سر یک جزوه چه معنایی دارد؟ آن هم در شرایطی که نویسنده و مؤیدین نظرگاههای مصاحبه همان دیدگاهها را (دیدگاههای خود را) در دیگر کتب، جزوات، اعلامیه‌ها... منعکس ساخته‌اند و اصلاً در کار ترویجی و تبلیغی سازمان آن دیدگاهها منعکس شده و مورد استفاده قرار گرفته.

در چنین شرایطی آیا صرف عنوان اختلاف در مورد جزوه مصاحبه و آنگاه آن را یکی از مبانی انشعاب قرار دادن بیانگر آن نیست که این نه خود اختلاف، بلکه پوشش یک اختلاف واقعی بوده است؟ ولی بهرحال آنها، تحت فشار رفقای هوادار و سؤالات آنها به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند از موضع مشی مسلحانه به سؤالات، اشکالات و انتقادات رفقای هوادار پاسخ گویند «و اکنون دیگر احساس می‌کردند که بین مصاحبه و نظرات رفیق مسعود یک رشته اختلاف اساسی وجود دارد» (نقل از «گزارشی از رویدادها»^{۳۷} بلی! آنها «موضع مشی مسلحانه» (!) را داشتند ولی نمی‌توانستند به سؤالات، اشکالات و انتقادات رفقای هوادار از موضع مشی مسلحانه پاسخ گویند، «زیرا برخورد سازمان با مصاحبه چنان بود که مصاحبه تبلور نظرات چریکهای فدائی خلق در این مقطع است» و «در برخورد با چنین تناقضاتی بحث در حول و حوش مصاحبه کمی داغ می‌شد.» ولی هنوز «مبارزه‌ایکه در حول مصاحبه انجام می‌پذیرفت مبارزه‌ای پراکنده و کم دامنه بود و هیچگاه نتیجه قاطع و پرحاصلی نداشت» (گ.ا.ر.) بنابراین باید چیزی به آن اضافه می‌شد که نتیجه پرحاصل و قاطعی «بدست آید» بلی! حال «از سویی دیگر انتقادات رفقای کادر و هواداران در باره عدم کارایی تشکیلاتی، وضع سازمان، مشی سازمان بطور مستقل جریان داشت» و همین «فشار کادرها،

^{۳۶} جالب است از میان تمام کتب، جزوات و اعلامیه‌های چریکهای فدائی خلق قبل از انشعاب که اکثراً توسط رفقای هم‌نظر رفیق اشرف و خود وی نوشته شده است، فقط به اصطلاح دیدگاههای آن نوشته‌هایی مورد مخالفت رفقا قرار گرفته که نام رفیق اشرف در پای آن نشسته: مصاحبه و میتینگ مهاباد.

در مورد میتینگ مهاباد پس از گذشت دو سال از برگزاری میتینگ جمله‌ای از آن را گرفتند و بر سر آن هیاهویی به راه انداختند (رجوع کنید به مقاله دوم رفیق (خ)).

^{۳۷} «گزارشی از رویدادها» اثری است که پس از انشعاب، رفقای آرخا نوشته‌اند، بعد از این بجای این عبارت، از (گ.ا.ر.) استفاده خواهیم کرد.

عصبیت آنها، اعتراض همگانی نشان داد که مسئله... (کدام مسئله؟! مسئله مبارزه در حول مصاحبه)... «به نحوی جدی مطرح است» (گ.ا.ر). اکنون باید ببینیم چگونه بحث حول مصاحبه با «انتقادات رفقای کادر و هواداران»... که «بطور مستقل جریان داشت» قاطی شد و صورت جدی (!) بخود گرفت.

۲ اختلاف بر سر بررسی گذشته سازمان (منظور گذشته قبل از انشعاب است)

پس به ترتیبی که گفته شد اکنون یک چیز ظاهراً معلوم بود و آن اینکه ایده‌های مطروحه در مصاحبه انحرافی بود. مصاحبه رفقای سازمان را به انحراف کشانده بود و بخاطر حاکمیت دیدگاههای مصاحبه بر سازمان «رهبری سازمان از مشی انقلابی مبارزه مسلحانه هم. استراتژی هم. تاکتیک، عدول کرده بود.»^{۳۸} و به همین دلیل هم سازمان بجای تحقق تئوری مبارزه مسلحانه در جامعه، مبلغ و مدافع کار آرام سیاسی شده بود و این هم مشخص بود که «سرمقاله خبر نامه ۳۴» به این دلیل که «از چهارچوب اعتقادات رسمی و عملی سازمان خارج نشده بود مخالف اعتقادات مان نبود.»^{۳۹} بنابراین هر چه در گذشته گفته بودیم و هر چه در گذشته انجام داده بودیم، انحرافی، مخالف با تئوری مبارزه مسلحانه و «سیاسی‌کاری» بوده است و اگر بخواهیم روشنتر بگوئیم سازمان هم در نظر و هم در عمل اپورتونیست بود.

این، همه آن برخوردی است که رفقا با گذشته سازمان قبل از انشعاب می‌کردند و می‌کنند و مسلم است که ما هم با چنین برخوردی اساساً مخالف بودیم (و هستیم) بنابراین در اینجا هم مرزبندی‌های ما و آنها کاملاً (!) مشخص است. البته درست به همان ترتیبی که در مورد اختلاف بر سر مصاحبه بود. آیا کسی از این اختلاف کاملاً مشخص (!) سر در می‌آورد؟ اینکه سازمان از تئوری مبارزه مسلحانه عدول کرده بود و... دقیقاً به چه معناست؟ آیا تحلیلهای ما غلط بود؟ تئوری ما غلط بود؟ شعارهای ما غلط بود؟ عملکرد ما غلط بود؟ موضع‌گیریهای سیاسی ما غلط بود؟ سازماندهی غلطی داشتیم؟ کدامیک...؟ اگر چه آنها در آستانه انشعاب گفتند شعار «پیش بسوی سازماندهی مسلح توده‌ها» غلط بود (البته نگفتند شعار درست چه بود و چه باید باشد) ولی صراحتاً هرگز در مورد غلط بودن بقیه این مسائل مشخص صحبت نمی‌کردند. بهر حال از نظر آنها اساساً همه چیز غلط بود و البته بازهم معلوم نبود این «اساساً همه چیز غلط» در مقابل کدام «اساساً همه چیز درست» مطرح می‌شود؟! بعبارتی دیگر اگر، چه می‌گفتیم و اگر، چه می‌کردیم درست بود و اکنون اگر، چه بگوئیم و چه بکنیم درست می‌شود؟!^{۴۰}

^{۳۸} رجوع کنید گزارشی از رویدادها (گ.ا.ر).

^{۳۹} خبر نامه ۳۴ (خبرنامه چریکهای فدائی خلق ایران - مازندران) رهنمود مشخصی را برای پیشبرد مبارزات هواداران ارائه کرده بود. نفس دادن رهنمود مشخص اقدام با ارزشی بود ولی در این مقاله مسائل از دیدگاه تئوری مبارزه مسلحانه توضیح داده نشده بود و به همین خاطر در خبرنامه ۳۹ نقدی بر دیدگاههای سرمقاله ۳۴ نوشتیم. رفیق (خ) با نقل این جمله که سرمقاله ۳۴ از چهارچوب اعتقادات رسمی و عملی سازمان خارج نشده بود می‌خواهد بگوید که سازمان خود اساساً مجهز به دیدگاه‌های تئوری مبارزه مسلحانه نبوده است. این موضوع را هم توضیح دهیم که سرمقاله ۳۹ را رفیقی نوشته بود که از مصاحبه و دیدگاههای آن دفاع می‌کرد. در رابطه با چنین تناقضاتی بود که رفیق (خ) مجبور می‌شد بما بگوید شما خود دارای دیدگاه سیاسی درستی هستید ولی به غلط از دیدگاههای انحرافی مصاحبه دفاع می‌کنید.

^{۴۰} جالب است که آنها چنین برخوردی را تئوریزه هم کرده بودند و باصطلاح می‌توانستند از نظر فلسفی توضیح دهند که چگونه

واقعیت این است که در کار تشکیلاتی ما اشکالاتی وجود داشت و مثلاً ما هنوز اساسنامه مدوئی تنظیم نکرده بودیم و روابط و ضوابط تشکیلاتی، مدون و تنظیم شده نبود. اینها اشکالات مشخصی بودند و می‌شد با آگاهی و برخوردی جدی آنها را مرتفع ساخت و اتفاقاً وقتی اشکال فوق‌الذکر برایمان مطرح شد، در صدد برطرف کردن آنها برآمدیم. بطوریکه اساسنامه موقت سازمان تنظیم شد، رابطه‌ها و ضابطه‌ها معلوم و تعیین گردید و برای اجرای درست اصل سانترالیسم دموکراتیک اقدام شد.^{۴۱} آیا واقعاً وقتی اشکال و معضل مشخصی بود، کسی نمی‌خواست با آن برخورد کند؟ کسی مانع برخورد به این اشکال مشخص می‌گشت؟ کجا؟ چه اشکالی بود؟ چه کسی نخواست با آن برخورد کند؟ و اصلاً چه کسانی در پی حل مشکلات و رفع نارسائی‌ها بودند و چه کسانی با براه‌انداختن بحث‌های انحرافی آنچنانی، انرژی سازمان را تلف کرده و ذهن رفقا را مخدوش می‌ساختند و بدین ترتیب سدی بر سر راه رشد سازمان ایجاد کرده بودند؟ ولی در قاموس رفقا جایی برای طرح مسائل مشخص نبود. اساساً خصیصه آنان احتراز از هر برخورد مشخص بود. آنها فقط می‌گفتند همه چیز غلط بود. عدول از مشی کرده‌ایم و...

درعین حال نارسائی‌های مشخص سازمان زمینه‌ای بود که به رفقا امکان می‌داد با تکیه بر آنها، بر همه چیز سازمان خط بطلان بکشند و آن را در بوق‌های تبلیغاتی بدمند و برای رفقای بی‌تجربه که صادقانه خواهان رفع اشکالات مشخص بودند این شبهه را ایجاد کنند که اگر می‌گویند همه چیز غلط است، همه چیز انحرافی بوده، با آنها هم آوازند و حرف آن رفقای دلسوز سازمان را می‌زنند، البته فقط همه جانبه‌تر (!) شدیدتر (!) و کوبنده‌تر (!). به این ترتیب می‌شد اینطور جلوه داد، رفقائی در سازمان هستند که متعصب و دگم نیستند، به سازمان بعنوان یک وسیله خشک و مقدس برخورد نمی‌کنند و رفقایی که انتقاد ناپذیرند، تعصب دگماتیستی دارند و از انتقاد به سازمان می‌ترسند.

ولی برآستی کارآمد چنین برخوردهایی چه بود؟ همه چیز غلط بود. ولی «مسئولیت اساسی» این همه چیز غلط مبهم به گردن چه کسانی بود؟ مسلماً به گردن اعضای مرکزیت سازمان که اکثریت آنان یا مدافعین سرسخت «مصاحبه» بودند و یا در آن ایراد اساسی نمی‌دیدند. «مسئولیت اساسی بر عهده رهبری گذشته سازمان بود.» (گ. ا. ر) ولی در هر حال رفیقی هم در مرکزیت عضویت داشت که مدافع آن بحث‌های معروف بر سر مصاحبه و پشتیبان رفقای «منتقد» بود. آیا او هم در این همه چیز مبهم که غلط بود سهیم بود؟ البته بلی! ولی با یک فرق بارز، این رفیق امتیاز بزرگی بر دیگران داشت! او اکنون به اشتباه خود پی برده بود و لنین هم گفته است «درک نارسائی‌ها در کار انقلابی برابر با بیش از نیم رفع نارسائی‌هاست»^{۴۲} (لنین چه باید کرد) در نتیجه اکنون «دیگر در بررسی کار گذشته، رفقائی در درون مرکزیت ضمن بازگویی انتقاداتی که بر سازمان ما وارد است بر چند مسئله اساسی تأکید ورزیدند از جمله

می‌شود انتقاد کرد ولی نگفت بجای آن مسئله مورد انتقاد چه باید گذاشت، گویا می‌شود گفت فلان چیز غلط است ولی گویا در عین حال نمی‌توان گفت چه چیز درست است و البته پیش از آنهم لازم نیست که گفته شود چرا غلط است.

^{۴۱} در رابطه با این کوششها بود که شواربعالی سازمان بوجود آمد. این شورا در غیاب کنگره سازمانی، عالیترین ارگان سازمان بوده و وظیفه داشت بر اعمال مرکزیت نظارت داشته باشد، به اینطریق که مرکزیت هر ماه می‌بایست گزارشی از چگونگی انجام وظایف خود به شواربعالی سازمان ارائه نماید و شواربعالی سازمان هر چهار ماه یکبار گزارش جامعی از وضع سازمان در اختیار اعضا قرار دهد.

^{۴۲} این جمله در سازمان ما زیاد تکرار می‌شد.

اینکه رهبری سازمان از مشی انقلابی، مبارزه مسلحانه (هم استراتژی هم تاکتیک) عدول کرده و برای پیشبرد سازمان سیاست و برنامه مشخصی نداشته است. و افرادی بودند که مشخصاً اعتقاد داشتند سازمان ما کاملاً طبق مشی انقلابی هدایت شده، ادعا داشتند که مصاحبه برنامه و تاکتیک و خط درست استراتژیک ما را در مرحله کنونی مشخص کرده است.» (گ. ا. ر) با قید این مطلب که «البته نقطه نظرات دیگری نیز بود که مابین این دو طیف مشخص جا میگرفت.» (همانجا)

بالاخره می‌بایست سازمان را از وضعی که برایش پیش آمده بود، خلاص کرد. می‌بایست به این «همه چیز غلط» پایان بخشید. ولی مگر نه آنکه آن «همه چیز غلط» به دلیل حاکمیت دیدگاههای مصاحبه بوجود آمده بود؟ مگر نه آنکه «مسئولیت اساسی» آن «همه چیز غلط» به گردن مرکزیت سازمان بود؟ و مگر نه آنکه در درون مرکزیت کسانی بودند که کماکان از دیدگاههای مصاحبه دفاع می‌کردند؟! و این مورد اخیر مگر بدان معنا نیست که تازمانیکه آنها در مرکزیت باشند، همچنان ایده‌های مصاحبه را پیش خواهند برد و بی‌شک بر آن «همه چیز غلط» چیزهای غلط دیگری را اضافه خواهند نمود؟ پس واضح است، راه چاره در آنست که این رفقا از مرکزیت به نحوی عزل شوند و رفقای که در خارج از مرکزیت سرسختانه بر علیه مصاحبه مبارزه می‌کنند و هم در نظر و هم در عمل «معتقد» به تئوری مبارزه مسلحانه هستند، بجای آنان به عضویت مرکزیت در آیند!! اساساً هم افتخار اولیه مبارزه بر علیه مصاحبه از آن بعضی از رفقای مذکور بود و حتی یکی از آنان خیلی وقت‌ها پیش در همان آغاز کار طی نامه‌ای تحت عنوان «سخنی با رفقای مرکزیت» سازمان را به باد انتقاد کوبیده (!) گرفته و با لحن تمسخر گفته بود اگر بتوان نام «سازمان» به آن داد. (نقل به معنی)^{۴۳} اساساً این بسیار ناعادلانه و اصلاً غیر انقلابی بود که چنین

^{۴۳} اگر چه در آن زمان رفیق مرکزیت مزبور، خود به آن نامه پاسخ داده بود ولی بهر حال امروز روزی بود که «معتقدین به تئوری مبارزه مسلحانه» از روی انتقادات کوبنده‌ای (!) که به سازمان کرده بودند و یا الآن می‌کردند شناخته می‌شدند و درجه اعتقاد به «تئوری مبارزه مسلحانه» از روی این میزان سنجیده می‌شد.

اکنون هم نویسنده «سخنی با رفقای مرکزیت» دیگر سر از پا نمی‌شناخت. امتیاز او از همه بیشتر بود:

اولاً وی در شرایطی که آن دیگران از مصاحبه تعریف و تمجید می‌کردند به سازمان تاخته بود و ثانیاً از این شانس برخوردار بود که زمان تاختن او به سازمان زمانی بود که همه ظاهراً مواضع چپی داشتند و او هم از موضع اولتراچپ انتقاد کرده بود. (در حقیقت او پس از تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق به آن پیوسته بود و در آن بحث‌های اولیه شرکت نداشت چرا که در آن زمان او در صفوف غاصبین نام سازمان در ستاد ارومیه مشغول فعالیت بود).

در مورد فرد مذکور (کاظم) بدنیت بدانید که او بعداً در عمل ثابت کرد که واقعاً «چپ» بوده است نه «راست»! او پس از انشعاب از چریکهای فدائی خلق در سازمان جدیدشان یعنی چفخا (آرخا) پروسه جالبی را از سر گذراند، در آنجا به این نتیجه رسید که «انشعاب انقلاب آگاهی در برابر خودبخودی نبود بلکه یک عصیان کور خرده بورژایی بود» او حتی اعتراف کرد که «درک روشنی از وجوه اختلاف خود نداشتند و نمی‌دانستند با این جدائی چه مسئله‌ای را می‌خواهند حل کنند.» ولی آیا انتقادی به او وارد بود که بعنوان یک خرده بورژوا عصیان کرده بود؟ آیا این انتقاد به او وارد بود که بدون آنکه درک روشنی از وجود اختلاف داشته باشد و بدون آنکه بداند با این جدائی چه مسئله‌ای را می‌خواست حل کند، از چریکهای فدائی خلق جدا شد؟ نه! بهیچوجه! او نظیر آن مدافعین آزادی انتقاد بود که بقول لنین وقتی پای انتقادات مشخص میان می‌آید هیچ انتقادی را بخود روا نمی‌دارند. نه! هم عصیان خرده بورژوازی و هم آن ندانم‌کاری به دیگران بر می‌گشت؛ به «کسانیکه از یکدیگر جدا شدند» یعنی به دیگر رهبران ارتش رهاییبخش و کما فی‌السابق به چریکهای فدائی خلق. او از جمله کسانی بود که گویا از «انحرافات و کمبودهای گذشته به تنگ آمده بودند». از جمله آن افراد معصومی که گویا «پیوسته به تشکیلات

افرادی در خارج از مرکزیت تشکیلات همانند و افراد «منحرف» در نظر و عمل در رأس سازمان باشند!

جدید (آرخا) را خروج از وضعیتی دانستند که از نظر آنها نوعی بن بست بود.»

او اینرا فهمیده بود که می‌بایست در تشکیلات قبلی چریکهای فدائی خلق پیگیرانه تلاش شود که علل این نواقص و راه حل بر طرف نمودن آنها روشن گردد - که این نیز از طریق یک مبارزه ایدئولوژیک سالم امکان پذیر است - ... ولی این انتقاد هم به او برمی‌گشت، او می‌دانست «در تشکیلات کمونیستی، بروز اختلافات ایدئولوژیک، مبارزه ایدئولوژیک فعالانه را بدنبال دارد که به وحدت‌ها عمق بیشتری می‌بخشد.» ولی باز هم علیرغم این همه «درایت» و «آگاهی»، هنگامیکه در درون ارتش رهاییبخش که خود از بنیانگذارنش بود و بالطبع آنرا یک جریان کمونیستی می‌دانست، وقتی باصطلاح نواقص بروز کرد «بجای تلاش در پیدا کردن علل و روشن نمودن راه حل برطرف کردن آنها» (نقل به معنی) و علیرغم اینکه خود می‌دانست و گفته بود «که این نیز از طریق مبارزه ایدئولوژیک سالم امکان‌پذیر است» به این نتیجه رسید: «بخشی از تشکیلات، تأمین منافع تنگ گروهی را در مبارزه ایدئولوژیک دنبال می‌کند» در حالیکه باید «زدودن تمامی انحرافات پرولتری را مد نظر قرار داد» (تأکید از ماست) و با این جمله مبهم و در عین حال بحد کافی پرطمطراق باز هم از تن دادن به یک مبارزه ایدئولوژیک سرباز زد (فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم که اساساً ارتش رهاییبخش بر بنیان غیر اصولی و غیر پرولتری بنا شده و نه او و نه آن دیگرانی که «برای تأمین منافع تنگ گروهی مبارزه ایدئولوژیک را دنبال (می‌کردند)» نمی‌توانستند با حفظ چارچوب تشکیلات ارتش رهاییبخش از آن به اصطلاح نواقص خلاصی یابند). بالاخره او از یک موضع غیرپرولتری از ارتش رهاییبخش جدا شد ولی باز «انتقادی به او وارد نبود»!

بدین نحو بود که او از یک برخورد کمونیستی به گذشته سر باز زد تا بعداً به ندامت غیرکمونیستی از گذشته بپردازد.

اخیراً او به همراه تعدادی از اعضا و هواداران جدا شده از چفخا (آرخا)، در رابطه با سازمان ما (در بخش دموکراتیک) قرار گرفته بود و از آنجا که قرار بود بین ما و رفقای جدا شده از (آرخا) مبارزه ایدئولوژیک برای دستیابی به وحدت اصولی جریان داشته باشد، وی یکبار دیگر کوشید به سیاق پیشین به مبارزه ایدئولوژیک آنچنانی دست بزند. از اینرو اقدام به راه انداختن بحث‌های تبلیغاتی‌ای مبنی بر اینکه نظرات چریکهای فدائی خلق منطبق بر نظرات رفیق مسعود احمدزاده نیست، نمود. وی امیدوار بود که ما یکبار دیگر در دام بحث‌های تبلیغاتی آنچنانی بیافتیم و او از موضع به اصطلاح چپ ما را بکوبد و ما هم دفاع کنیم که چنین و چنان نیست. ولی دیگر کور خوانده بود. ما از اشتباه خود در گذشته در رابطه با آن بحث‌های کذائی مربوط به مصاحبه درس گرفته بودیم. در نتیجه با آگاهی کامل با وی برخورد کردیم (رجوع شود به نکاتی پیرامون گزارش به جنبش انقلابی و نقدی بر مرحله انقلاب وی).

این برخورد و مشاهده انسجام نظری در بین رفقای ما به او فهماند که بیش از آن ورشکسته است که تصورش را کرده بود، چاره‌ای نبود، بالاخره می‌بایست بالاجبار دست خود را رو کند و رو کرد. اگر پیش از این جرأت نکرده بود و به صلاحش نبود که موضع راست خود را برملا سازد، اکنون که دنباله روانی برای خود دست و پا کرده بود - همانهایی که از انشعاب بی‌مسمای دست پخت او و رفقای همراهش کاملاً سردرگم بوده و سپس بیش از پیش در تشکیلات (آرخا) در سایه آموزش و پرورش‌های این تشکیلات روحیه انقلابی خود را بقدر کافی از دست داده بودند - ناگهان اعلام کرد که دیگر به تئوری مبارزه مسلحانه اعتقاد ندارد. باین ترتیب وی با رسوائی تمام از صف معتقدین به مبارزه مسلحانه رانده شد و یکبار دیگر نشان داده شد «این حقیقت داشته است که اپورتونیسم مدت مدیدی نمی‌تواند خود را در قالب تئوری مبارزه مسلحانه جا کند». این حقیقت که «اساساً تئوری مبارزه مسلحانه چنان تنظیم شده که گوئی از قبل به آن واکنس ضد اپورتونیسم تزریق کرده‌اند.» (نقل از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی).

بهر حال او اکنون به حزب کمونیست دست ساز اتحاد مبارزان کمونیست پیوسته و بعنوان یک کالای جدید و سوژه تبلیغاتی مناسب برای آنها در آمده است که اتحاد مبارزان با آن بر قیمت حزب کمونیستی‌اش می‌افزاید و از آن بر علیه چریکهای فدائی خلق و تئوری انقلابی آن استفاده می‌کند.

براستی اگر چنین ورشکستگان سیاسی نبودند چقدر از «قیمت» این حزب کمونیست کاسته می‌شد ولی اکنون «نیروهای

می بینیم که چگونه در اینجا هم اختلاف مشخص (!) بر سر بررسی گذشته نتایج مشخص خود را بار می‌آورد، پیش از این هجوم نظری به «خط مصاحبه» انجام شده بود. اکنون با عنوان شدن این اختلاف مقدمات هجوم به مواضع تشکیلاتی «خط مصاحبه» ریخته شد. اکنون دیگر یک چیز مانده بود تا به این دو اختلاف اضافه شود تا نتایج «قاطع» و «پرحاصلی» بوجود آید.

۳ اختلاف بر سر گشودن جبهه شمال (کارشکنی‌های معتقدین به دیدگاه‌های مصاحبه در امر گشودن جبهه شمال)

این بحث را با توضیح پاره‌ای از مسائل و رخداد‌های تشکیلاتی که با مسئله فوق در ارتباط مستقیم قرار دارند، آغاز می‌کنیم.

پیش از شیوع بحث‌های آن چنانی بر سر مصاحبه، جهت بررسی عملکردهای سازمان، برخورد به مسائل و روشن کردن هر چه بیشتر سیاست‌های سازمانی و... قرار شد جلسه عمومی مرکب از تمام اعضاء تشکیل شود. تاریخ برگزاری جلسه (نشست عمومی) فروردین ماه سال ۵۹ تعیین شد ولی به دلیل هجوم رژیم وابسته به امپریالیسم خمینی به سندیج قهرمان در همان تاریخ، که ایجاب می‌کرد سازمان در آن جنگ شرکت کند، این امر امکان پذیر نشد و برگزاری نشست به بعد موکول گردید. در این مدت کم‌کم بحث‌های آنچنانی بر سر مصاحبه شروع شده و رواج می‌یافت. سردرگمی حاصل از این بحثها از یک طرف و کثرت کارهای مبارزاتی در شرایط بسیار متحول آن مقطع جامعه، که هر روز مسئله جدیدی را مطرح کرده و ضرورت برخورد از جانب سازمان را می‌طلبید، از طرف دیگر، ما را کاملاً به خود مشغول کرد و متأسفانه برگزاری نشست عمومی تا آذر ماه ۵۹ به تعویق افتاد، ولی هنوز زیاد دیر نشده بود. علیرغم تمام آن فضای نامطلوب که در اثر بحث‌های آن چنانی ایجاد شد، و روابط بین رفقای مرکزیت را به سردی و تیرگی کشانده بود، ولی فضای کل سازمان چندان نامطلوب نبود و هنوز این امکان بود که با برگزاری

برنامه حزب» می‌توانند آن فرد مذکور و دنباله روانش را اول چریکهای فدائی خلق ایران جا بزنند و سپس هیاهو راه بیاندازند که حتی بخشی از چریکهای فدائی خلق ایران به «حزب کمونیست» پیوسته‌اند، (رجوع کنید به بیانیه)، پیامها و قطعنامه‌های کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران) آیا براستی ماهیت و نقش آن انتقادات کوبنده (!) به چریکهای فدائی خلق در «سخنی با رفقای مرکزیت» و آن تزهات در «گزارش به جنبش انقلابی» با خزعبلات کنونیش در «حزب کمونیست» یکی نبوده است؟ اپورتونیستی که با یک ندامت نامه چاپلوسانه از جمله نیروهای به اصطلاح حزب کمونیست می‌گردد و به این ترتیب به اصطلاح با آنان به وحدت سیاسی - ایدئولوژیک می‌رسد، و در حالیکه بر علیه چریکهای فدائی خلق برخاسته، خود نیز می‌داند که تمام قُرب و قیمتش در نزد «حزب کمونیست» از آنجاست که تنش بهر حال به تن چریکهای فدائی خلق خورده، چه چیزی را به نمایش می‌گذارد؟ اینها همه در نهایت عجز اپورتونیسم راست را در مقابل مارکسیسم خلاق با وضوح هر چه تمامتر نشان می‌دهند.

در حاشیه: ۱. متأسفانه ما رونوشت «سخنی با رفقای مرکزیت» را اکنون در اختیار نداریم. ۲. جملاتی که در اینجا داخل گیومه آمده نقل از جزوه «گزارش به جنبش انقلابی» است. ۳. ما در اینجا کوشیدیم مرز بین فرد فوق الذکر و کسانی که بدنبال او روان شدند را مخدوش نسازیم و فکر می‌کنیم در میان این افراد رفقای هستند که اپورتونیسم کاملاً در آنها ریشه نگرفته است ولی اینکه آنان بالاخره با یک انتقاد از خود واقعاً کمونیستی خواهند توانست موضع انقلابی اتخاذ کنند و یا بیشتر از این در منجلاب اپورتونیسم غرق خواهند شد را آینده نشان خواهد داد.

نشست، مسائل به کانال درست مبارزاتی بیفتد و با حضور همه رفقا برای رفع اشکالات و نارسائی‌های سازمان چاره اندیشی شده، برای پیشبرد امر مبارزاتی تصمیماتی اتخاذ گردد و اتفاقاً علیرغم تمام انتقاداتی که به نحوه برگزاری نشست وارد بود و علیرغم تمام کمبودهایی که خود نشست داشت، مسائلی در این جلسه عنوان شد و تصمیماتی اتخاذ گردید که کاملاً دارای بار مبارزاتی بودند و عمل به آنها موجب رشد سازمان می‌شد. در عین حال آن تصمیمات، بهترین زمینه را هم برای پایان بخشیدن به آن بحث‌های کدائی بر سر مصاحبه فراهم می‌آورد.

اشکال نحوه برگزاری نشست در عدم تدارک قبلی آن بود. اگر چه دستور جلسه معلوم بود (الف- ارائه گزارش از طرف مرکزیت و مسئولین بخشهای مختلف سازمان به جلسه، ب- بررسی این گزارشات و طرح انتقادات، ج- اتخاذ تصمیمات جدید برای پیشرفت کار سازمان، تصویب اساسنامه موقت - انتخاب اعضای شورایی سازمان و اعضای مرکزیت) ولی در مورد مسائل مختلف بخصوص مسائل جدیداً مطرح شده، قبل از برگزاری شورایی، بحث فعال صورت نگرفته بود. اکنون مسئله جدیدی تحت عنوان گشودن جبهه در شمال از طرف چند تن از رفقا مطرح شده بود.

پیشنهاد رفقا توجه همه را به خود جلب کرده و هر کس بگونه‌ای و با دیدی با آن موافقت می‌کرد. رفقای مدافع آن بحث‌های کدائی موافقتشان را با این امر چنین استدلال می‌کردند:

مگر چریکهای فدائی خلق مبارزه مسلحانه را از سیاهکل آغاز نکرده بودند؟ مگر رفیق مسعود خود در مورد ارجحیت شمال برای آغاز جنگ پارتیزانی مطالب گویایی نوشته است؟ و مگر ما نمی‌گوئیم که پایگاه طبقاتی رژیم خمینی همان پایگاه طبقاتی رژیم شاه است و تغییر آنچنانی در شرایط ایجاد نشده است.^{۴۴} بنابراین اکنون که در اثر حاکمیت دیدگاههای مصاحبه، سازمان سیاسی‌کار شده بود، باید مبارزه مسلحانه را از جنگلهای شمال آغاز کنیم.^{۴۵} ما هم به نوبه خود با «گشودن جبهه شمال» موافق بودیم و دلیل‌مان هم این بود که باید مبارزه مسلحانه را در هر جائیکه امکان دارد سازمان بدهیم و توده‌ها را به این عرصه بکشانیم.

ولی علیرغم موافقت هر دوی ما با این تاکتیک، اختلافات سر جای خود باقی بود و اتفاقاً اختلافات از این به بعد، از یک طرف شدیدتر و از طرف دیگر واقعاً مشخص‌تر می‌شد و طبیعی هم بود که چنین شود. اکنون بحث حول یک وظیفه مبارزاتی جریان می‌یافت. اگر چه این فقط یک وظیفه مبارزاتی بود، و نه همه وظایف مبارزاتی سازمان.

جلسه عمومی برگزار شد ولی همانطور که گفتیم به دلیل عدم تدارک قبلی و با توجه بوجود اختلاف نظرات آشکار بر سر چگونگی «گشودن جبهه شمال» (با چه دیدی و با چه انتظاری) جمع‌بندی نظرات رفقا

^{۴۴} یکی دیگر از رفقای مرکزیت شدیداً حامل این دید بوده و در این رابطه پشتیبان آن رفقا گردید. دید این رفیق در مقاله مربوط به «جبهه شمال» مشخص است. منظور رفیق (چ) است.

^{۴۵} برآستی رفقا پس از گذشت ۹ سال از آغاز «مبارزه مسلحانه» در ایران و در حالیکه سازمان خود در مبارزه مسلحانه‌ای با ابعادی وسیع (کردستان) شرکت داشت، از شروع و آغاز مبارزه مسلحانه صحبت می‌کردند. آنها این حرکت دسته پارتیزانی در جنگلهای شمال را همان حرکت چریکهای فدائی خلق اولیه در سیاهکل تلقی می‌کردند و در شرایطی که بدلیل توده‌ای شدن مبارزه، مسئله ارتباط با توده‌ها از اهمیت بسیاری برخوردار بود، نسبت به جهت‌گیری دسته پارتیزانی برای حل مسئله، بی‌توجه بودند.

امکان پذیر نشد و جلسه، «گرایش عمومی» رفقا را بعنوان جمع‌بندی ارائه داد که چنین خلاصه می‌شد:

گرایش عمومی همه رفقای حاضر در جلسه بر این است:

۱. جبهه‌ای در شمال باز شود،
۲. سازمان در کردستان کماکان کار مبارزاتی‌اش را ادامه دهد،
۳. در جهت تدوین برنامه مبارزاتی سازمان اقدام شود.

در این جلسه همچنین اساسنامه موقت سازمان به تصویب رسید و اعضای شورایی عالی سازمان و اعضای مرکزیت انتخاب گردیدند. شورایی عالی، اعضای مرکزیت قبلی را همچنان در مرکزیت جدید ابقاء کرد. طبق اساسنامه هم اعضای مرکزیت تا یک سال قابل تعویض نبودند، ظاهراً کارها روی روال می‌افتاد. واقعیتی بود که تصمیم به «گشودن جبهه شمال» شور مبارزاتی زیادی در همه رفقای سازمان ایجاد کرده بود ولی این شور در همه یکسان نبود. رفقای بودند که همه وظایف مبارزاتی سازمان را در «گشایش جبهه شمال» خلاصه می‌کردند. به نظر آنها همینکه حرکت در شمال آغاز می‌گشت، همه چیز دیگر روبراه می‌شد^{۴۶} و تا آنجا در این تفکر پیش می‌رفتند که از تعطیل فعالیتهای سازمان در کردستان صحبت به میان می‌آوردند. اگر چه رفقا این مسئله را ظاهراً از لحاظ نیرو - اینکه ممکن است نیروی لازمه برای حرکت در شمال و همزمان شرکت در مبارزات خلق کرد را نداشته باشیم - عنوان می‌کردند ولی بطور کلی این نظر از آنجا ناشی می‌شد که رفقا اهمیت شرکت در مبارزات خلق کرد را بخوبی درک نمی‌کردند^{۴۷} به نظر آنها رفیق مسعود از اهمیت حرکت یک دسته پارتیزانی در شمال صحبت کرده بود و آنها هم می‌توانستند جملات خود رفیق را از حفظ تکرار کنند ولی گویا رفیق مسعود از اهمیت مبارزه مسلحانه یک خلق، از ضرورت و اهمیت پیشبرد جریان یک مبارزه مسلحانه توده‌ای برای چریکهای فدائی خلق صحبت نکرده بود!

بعضی رفقا که دید درست‌تری داشتند، می‌گفتند ما به شمال می‌رویم تا با پراکنده کردن نیروهای دشمن، فشار رژیم به کردستان کمتر شود. اگر این رفقا بعد فشاری را که با حرکت در شمال از روی کردستان برداشته می‌شد واقعی در نظر می‌گرفتند، ایرادی به حرفشان نبود ولی واقعاً مسئله به گونه‌ای مطرح بود که گویا با آغاز و حرکت یک دسته پارتیزانی در جنگلهای مازندران، مازندران کردستان دیگری می‌شد. یک جریان وسیع مبارزه توده‌ای در آنجا به جریان می‌افتاد و رژیم مجبور می‌شد حداقل قسمتی

^{۴۶} این دیدگاه بعداً تکامل یافت و با عبارت «همه چیز روشن است» در مقابل ضرورت به جریان انداختن مبارزه ایدئولوژیک در سازمان قرار گرفت. در قسمت بعد به این مسئله پرداخته خواهد شد.

^{۴۷} یکی از مسائلی که در «برخورد به گذشته» رفقا روی آن تأکید می‌کردند این بود که گویا سازمان با سیاست مشخصی در کردستان فعالیتش را شروع نکرده و بطور خودبخودی فقط چون در آنجا جنگ بود و نمی‌شد در آن شرکت نکرد - جایکه سازمان‌هایی چون پیکار و راه کارگر و... در آن شرکت داشتند - که ما در جنگ کردستان شرکت کرده‌ایم. رفقا تقصیر نداشتند که مسئله را اینطور بررسی می‌کردند. آنها که در واقع به دیدگاههای رفیق مسعود مجهز نبودند و نمی‌توانستند حرفهای مصاحبه را در این رابطه درک کنند، اهمیت و ضرورت شرکت در جنگ کردستان را برای پیشبرد «تئوری مبارزه مسلحانه» نمی‌فهمیدند.

از نیرویش را از کردستان بیرون کند. و اصلاً نامگذاری گشایش جبهه شمال برای یک حرکت پارتیزانی در شمال از این دید ناشی می‌شد: جبهه شمال در کنار جبهه کردستان. یکی از دلایل رفقا برای «گشایش جبهه شمال» این بود که گویا چون در کردستان حزب دموکرات و کومه‌له نیروی بزرگی هستند سازمان ما نمی‌تواند در کردستان رشد کند. یعنی رفقا با طرح این موضوع از یک طرف نشان می‌دادند چقدر با نظر سطحی به مسائل نگاه می‌کنند و اینکه گویا یک جریان پرولتری محقق است از مقابل جریانات سیاسی دیگر بگیرد و جنبش را به دست آنان رها کند و از طرف دیگر فکر می‌کردند به محض حرکت در شمال در آنجا به نیروی بزرگی تبدیل خواهیم شد، گویا چون حرکت شمال را ما شروع می‌کردیم، پس جریاناتی نظیر حزب و کومه‌له در آنجا نمی‌توانستند رشد کنند و در آنجا از ما بزرگتر گردند. با این منطق حتماً باید با مشاهده نیروی بزرگتر از خودمان از شمال هم فرار می‌کردیم و به جای دیگر میرفتیم!... البته این امر واضحی است که رشد سازمان ما در نقاط دیگر ایران موجب رشد آن در کردستان می‌شد و حرکت پارتیزانی در شمال تأثیر بر رشد سازمان در کردستان می‌گذاشت ولی این مسئله فقط در صورتی امکان پذیر بود که رفقا به اهمیت شرکت در مبارزات خلق کرد پی می‌بردند و در صدد رفع اشتباهات و نارسائی‌های کار سازمان در کردستان بر می‌آمدند، ولی جائیکه رفقا از تعطیل فعالیت سازمان در کردستان صحبت به میان می‌آوردند، جائیکه عدم رشد کافی سازمان را در کردستان صرفاً به دلیل عدم «بازگشایی جبهه در شمال» ارزیابی می‌نمودند، به این اعتبار زاویه دید رفقا درست نبود. رفقا وقتی بدون کمترین برخورد به دلایل مشخص عدم رشد کافی سازمان در کردستان، رشد آن را در «بازگشایی جبهه شمال» جستجو می‌کردند، این در حقیقت نشان می‌داد که در اینجا هم از برخورد به اشکالات و ایرادات مشخص سازمان در کردستان می‌گریزند.^{۴۸} گوئی فکر خلاصی از مشکلات کردستان آن همه شور در رفقا ایجاد کرده بود.

ولی برای ما مسئله به این نحو مطرح نبود و در نشست عمومی هم دقیقاً در مقابل چنین نظراتی، بخصوص آنجا که مربوط به تعطیل کار سازمان در کردستان می‌شد، ایستادیم و بند دوم جمع‌بندی نشست هم درست در همین رابطه نوشته شد.

- «سازمان در کردستان کماکان کار مبارزاتی‌اش را ادامه دهد» - رفقا حتی نمی‌دیدند همان نظراتی را که بر مبنای آن از ضرورت «بازگشایی جبهه شمال» صحبت می‌کردند جمع‌بندی کنند و به صورت نوشته‌ای مدون در آورند و علیرغم اینکه اختلاف نظر بر سر این امر آن قدر بود که جلسه عمومی بجای جمع‌بندی نظرات، گرایش عمومی ارائه داده بود، باز هم ضرورت برخورد نظرات مختلف در این زمینه را انکار می‌نمودند. وقتی این مسئله مطرح می‌شد، دیگر حرفهای مشخص خود را از یاد می‌بردند و می‌گفتند مگر رفیق مسعود همین موضوع را تئوریزه نکرده و با تبختر معنی داری می‌گفتند، هر کس نظرات رفیق مسعود را قبول داشته باشد این مسائل برایش مطرح نمی‌شود.

^{۴۸} رفقا انتظار داشتند، در شرایطی که به انجام تبلیغات سیاسی، ارتباط با توده‌ها، به امر تأثیر گذاری روی پیشمرگه‌های کردستان بی‌توجهی کامل می‌شد، سازمان در کردستان رشد کند. تازه علیرغم این نواقص پیشمرگه‌های زیادی در کردستان جذب سازمان شدند. ولی با توجه به بعضی سیاستهای نادرست شاخه کردستان آن نیروها حفظ نشدند.

مسئله روشن بود. اگر قرار بود با این دید که جبهه‌ای در شمال باز می‌کنیم و یا به عبارت دیگر اگر انتظاراتمان این می‌شد که با آغاز حرکت در شمال توده‌ها فوج، فوج به ما خواهند پیوست، از پیش سند شکست خود را در آنجا امضاء کرده بودیم. درست است که ابتدا هواداران بسیاری با چنین چشم اندازی برای حرکت در شمال بسیج می‌شدند ولی از آنجا که این یک چشم انداز کاذب بود با آشکار شدن هر چه بیشتر واقعیات آن شور فرو می‌نشست؛ امیدهای غیر واقعی (پیوستن فوج- فوج توده‌ها برای ثبت نام در ارتش خلق) به یأس مبدل می‌گشت و با توجه به مشکلات امر، خرده گیری‌ها آغاز می‌شد و انرژی ما را تحلیل می‌برد و بالاخره کار را به تعطیل حرکت در شمال میکشاند. به این ترتیب بود که ما در عین حال که از «گشودن جبهه شمال» بعنوان انجام یک پراتیک انقلابی استقبال می‌کردیم، اصرار داشتیم قبلاً نظر سازمانی را در مورد این حرکت معلوم کنیم و حتی تأکید می‌کردیم این کار را در حین اقدام برای تدارک عملی حرکت، انجام دهیم. می‌گفتیم سازمان باید برای حرکت در شمال دارای دید روشنی باشد. نمی‌توان صرف گرایش عمومی رفقا را به معنی یکسانی نظرات آنان گرفت. می‌گفتیم ما نمی‌توانیم به جامعه اعلام کنیم به آن دلیل به «شمال» رفتیم که گرایش عمومی‌مان بود، بلکه باید توضیح دهیم که با چه دلایل مشخص این حرکت ضروری بوده و چگونه در راستای خط استراتژیک ما قرار دارد و ما می‌گفتیم باید حداقل شناسائی و تدارکات را برای این منظور سازمان داد. ما می‌گفتیم باید شهر را در حد امکان در جهت پیشبرد کار شمال سازمان داد.

ولی رفقا گوششان به این حرفها بدهکار نبود و گویا پیش خود و در صحبت‌های در گوشی، طرح این مسائل را از طرف ما به معنی عدم اعتقاد ما به حرکت دسته پارتیزانی در «گشودن جبهه شمال»، تعبیر می‌کردند.

این، کل اختلاف ما با آن رفقا تحت عنوان «اختلاف بر سر جبهه شمال» بود «به همین سادگی»!

راستی ما از چه داشتیم صحبت می‌کردیم، گویا صحبت بر سر یکی از اختلافاتی بود که در درون چریکهای فدائی خلق بوجود آمده و رفقای «آرخا» از جمله به آن دلیل (که ظاهراً دلیل اساسی و آبرومندانه‌شان می‌باشد) از چریکهای فدائی خلق انشعاب کرده بودند.

ولی آخر، این اختلاف مثل دو اختلاف قبلی مبهم و بی‌مسما نبود. رفقای در درون یک سازمان بر سر چگونگی تلقی خود از یک تاکتیک مبارزاتی واحد اختلاف نظر داشتند.

مرزبندی‌های نظری هم حداقل تا حدودی در همان بحث‌های پراکنده مشخص بود. هر کسی میدانند که در چنین اوضاعی با یک مبارزه ایدئولوژیک فعال می‌توان مرزبندی‌ها را، حداقل در همین حدود مشخص، دقیقتر و روشنتر کرده و امکان حل آن را بوجود آورد.

بله، گرایش عمومی همه رفقا این بود که «جبهه‌ای در شمال» باز شود. ولی رفقا با ایده‌ها و نظرگاههای متفاوت چنین گرایشی داشتند. گرایش عمومی می‌بایست به نظر عمومی مبدل شود. راه حل هم مشخص بود: به جریان انداختن یک مبارزه ایدئولوژیک فعال حول این مسئله، در عین حال که عملاً در جهت تحقق آن اقدام می‌شود، پس مشکل چندان سختی در میان نبود، آن هم آن قدر سخت که انشعابی را بدنبال بیاورد. با این حال، مسئله به همین سادگی نبود. ما گویا آن دو اختلاف کاملاً مشخص (!) و صریح (!) را

فراموش کرده‌ایم: معتقدین به دیدگاه‌های مصاحبه سیاسی‌کار هستند و در حالی که بعضی از معتقدین راستین «مبارزه مسلحانه» در خارج از مرکزیت قرار دارند، آنها در راس سازمان قرار گرفته‌اند. مسئله «جبهه شمال» و نشست عمومی، زمینه را برای به ثمر رسیدن آن دو «اختلاف»، ظاهراً از بین برده بوده. انگار که معتقدین به مصاحبه دیگر سیاسی‌کار جلوه نمی‌کردند چون در حضور همه گفتند، موافق «گشودن جبهه شمال» هستند^{۴۹} از طرف دیگر نشست عمومی آنها را در مرکزیت جدید در جایگاه خود تثبیت کرده بود. مشکل جدیدی ایجاد شده بود و رفقا می‌بایست آن را حل کنند. چگونه؟

بیاد داشته باشیم که اینک آنها با بعضی از رفقای سازمان و مشخصاً با یکی دیگر از رفقای مرکزیت، دارای دیدگاه مشترکی بودند؛ پس این امکان وجود داشت که جبهه مشترکی را بر علیه ما تشکیل دهند، ولی تشکیل این جبهه مقدماتی لازم داشت. آنها می‌بایست بیش از هر چیز ثابت کنند که ما اصلاً «گشودن جبهه شمال» را قبول نداریم و اگر هم خودمان می‌گوئیم قبول داریم، آنها باید نشان دهند این فقط قبول ظاهری است.^{۵۰} آنها باید به اصطلاح ثابت کنند، ما بخاطر مخالفت پنهانی خود، در کار «گشودن جبهه شمال» کارشکنی می‌کنیم. چگونه میتوان این‌همه را ثابت کرد و نشان داد؟ ببینید اکتاء یک عده برای «گشودن جبهه شمال» سخنان رفیق مسعود احمدزاده در مقدمه کتاب «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» است ولی آنها چون نظرات رفیق مسعود احمدزاده را قبول ندارند، می‌گویند ما باید دلایل مشخص خود را برای «گشودن جبهه شمال» ارائه دهیم. ببینید! آنها چه حرف عجیب و غریبی می‌زنند! می‌گویند مسئله «جبهه شمال» را باید تئوریزه کرد.^{۵۱} آیا به این ترتیب سدی در سر راه «جبهه شمال» ایجاد

^{۴۹} نمی‌خواهیم بگوئیم صرف قبول حرکت یک‌دسته پارتیزانی در شمال یا هر جای دیگر، به معنی اعتقاد به «تئوری مبارزه مسلحانه» است. در آن شرایط با توجه به فضائی که نسبت به مصاحبه ساخته شده بود با پذیرش «گشودن جبهه شمال» از جانب ما، اتهامات رفقا نسبت به ما بهم ریخته بود. مثلاً رفیق (د) در یک بحث شفاهی مطرح می‌کرد تاکنون من با سازمان اختلاف استراتژیک داشتم ولی حال که سازمان گشودن جبهه شمال را پذیرفته است دیگر اختلاف استراتژیک در کار نیست. تنها می‌ماند یک اختلاف تاکتیکی: آنهم این است که من معتقدم همه امکانات ما باید در شمال متمرکز شود و کردستان باید تعطیل گردد، در حالیکه رفقا معتقدند در جنبش خلق کرد نیز باید شرکت کرد.

^{۵۰} در «گزارشی از رویدادها» می‌نویسند: این افراد در جلسه نشست جمعی خود را هیچگاه، در ظاهر، مخالف گشودن جبهه شمال نشان ندادند.

^{۵۱} پس از گذشت دو سال رفقا گویا اکنون به این امر واقف شده‌اند. خودشان می‌گویند، چهارچوبه و خطوط اساسی آن «وظیفه تاکتیکی» نوشته شد (پس از انشعاب) و «باید به جنبش اعلام گردد» و حتی ضرورت «بحث و بررسی» روی آنرا هم گویا دیگر لازم می‌دانند. این خود نشانه پیشرفت است ولی حیف که رفقا با دو سال تأخیر و تحت فشار رفقای هوادار و... به آن رسیده‌اند. (رجوع کنید به توضیح ۱ پاسخ به انحلال‌طلبان) البته هنوز هم اختلاف عمیقی بین درک ما از مبارزه ایدئولوژیک درونی برای تأمین وحدت ایدئولوژیک و «تئوریزه کردن» تاکتیک‌هایی که هر سازمان انقلابی باید اتخاذ کند وجود دارد و از این زاویه واقعاً پس از دو سال آنها هنوز هم به حرف ما نرسیده‌اند. وقتی ما، به علت برداشت‌های گوناگونی که از مسائل مختلف در سازمان وجود داشت، از ضرورت دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک حول یک طرح مشخصی که به سازمان ارائه کردیم سخن می‌گفتیم، آنها ما را به «سیاسی‌کار» بودن متهم می‌کردند، در حالیکه، تأکید می‌کردیم که مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان در رابطه با پراتیک مبارزاتی مفهوم پیدا می‌کند و غنا می‌یابد و سازمان باید در حین گسترش این مبارزه ایدئولوژیک در درون خود، بر اساس مصوبات نشست عمومی، پراتیک خویش را سازمان دهد. با اینحال ما متهم به «سیاسی‌کار» بودن شدید ولی تعطیل «جبهه شمال» و «تمرکز» در کردستان و غرق شدن در بحث‌های بی‌حاصل و فاقد چشم‌اندازهای مبارزاتی و آنهم در شرایط برکناری از پراتیک مبارزاتی از نظر رفقا گویا حرکتی منطبق بر «مشی» است و مثل اینکه جنگ انقلابی را باید با مبارزه ایدئولوژیک گسترش داد، در نتیجه نه آن‌زمان درکی مارکسیستی از مبارزه ایدئولوژیک داشتند و نه حال یک مبارزه

نمی‌کنند؟^{۵۲} و اصولاً «گشودن جبهه شمال» را زیر سؤال نمیبند؟ چرا! اگر به کنه این حرف دقت شود و در شرایط مشخص مورد بررسی قرار گیرد، معنای آن چیزی جز بزرگ سؤال بردن گشودن جبهه شمال نیست. (گ.ا.ر)

به این ترتیب «جبهه شمال» به وسیله‌ای برای کوبیدن مجدد معتقدین به دیدگاههای مصاحبه در نزد آن رفقا در آمد و البته اکنون یکی دیگر از رفقای مرکزیت هم با توجه به تمایلات یکسانش با رفقای منتقد مصاحبه، انتقاداتی را به مصاحبه وارد میدید.^{۵۳} دیگر جبهه مشترک بوجود آمد. حال مشکل تا حد زیادی حل شده بود. در این دوره روابط بین اعضای مرکزیت بیش از پیش تیره شده بود. اکنون این رفقا روی این روابط انگشت می‌گذاشتند، نگاه کنید چرا چنین شده است؟ این تیرگی روابط از تضاد بین دو دیدگاه - دیدگاه خط مصاحبه و دیدگاه خط رفیق مسعود - ناشی شده، ظاهراً دیگر همه مصالح چیده شده بود، زمان آن فرا رسیده بود که آن «اندیشه‌ای که از مدتی پیش برای برخی رفقای مرکزیت و رفقای سازمان بوجود آمده بود»، مادیت یابد: «مرکزیت موجود، توانائی هدایت سازمان را ندارد.» (گ.ا.ر) و باید تعویض گردد. جلسه شورایعالی فراخوانده شد تا دیگر کار را یکسره کنند.

ایدئولوژیک پرولتری را انجام می‌دادند.

^{۵۲}ما فقط این نمونه را ذکر کردیم و آگاهانه از برخورد به پاره‌ای مسائل که رفقا بعنوان گویا عدم اعتقاد ما به «گشودن جبهه شمال» و گویا دلیل بر کارشکنی‌های ما در این مورد در «گزارشی به رویدادها» مطرح ساخته‌اند، اجتناب می‌کنیم. و فکر می‌کنیم همین یک دلیل کافی باشد که هر کسی فقط با داشتن کمی منطق کمونیستی پی به اصل قضیه ببرد.

پاسخ به «موارد» دیگر تشریح مسائلی را ایجاب می‌کند که روشن‌گر مسئله‌ای نمی‌تواند باشد، در عین حال که باعث می‌شود از یک سری مسائل فرعی و غیرضروری درون تشکیلاتی سخن به میان آید. مثلاً در مورد اینکه چرا در جلسه رسمی مرکزیت به اقدام مسئول شهر مبنی بر اعزام فلان نیرو به تیم جنگل انتقاد شد. اصلاً نفس انتقاد چه بود؟ در اولین جلسه شورایعالی سازمان پس از مدتها بحث در مورد سازماندهی جدید تشکیلات بالاخره طرحی تشکیلاتی تصویب شد که حوزه فعالیت رفیق... در شاخه کردستان تعیین شده بود. وی علیرغم اینکه در تمامی این مدت در جلسات شورا شرکت داشت پس از پایان کار شورا تقاضای جلسه‌ای با رفقای مرکزیت نمود و در این جلسه مطرح کرد که به علت مسائلی که دارد، هیچ مسئولیتی در سازمان نمی‌پذیرد.

همه رفقای مرکزیت از این برخورد نوظهور متعجب گشتند و به رفیق تذکر دادند که چرا قبل از این‌همه بحث در شورا نظرش را مطرح نکرده است؟ آیا نتیجه بحث‌های شورایعالی در اعلام نظر او مؤثر بوده است؟ بهرحال رفقای مرکزیت بعلت موقعیت ویژه‌ای که با آن روبرو شده بودند، تصمیم گرفتند که رفیق (د) در قسمت شهر زیر نظر رفیق مسئول شهر شاخه شمال فعالیت کند تا با آموزش‌های لازمه مسائلش برطرف گردد و در نتیجه رفیق (د) می‌بایست یک دوره آموزش جدید را از سر بگذراند و مسئول این امر نیز از طرف مرکزیت رفیق (خ) تعیین شده بود اما متأسفانه رفیق (خ) این تصمیم مرکزیت را زیر پا گذاشته و رفیق (د) را در حوزه‌ای قرار داده بود که امکان تماس مستقیم و آموزش مداوم او منتفی می‌گشت. و جالب این است که رفیق (خ) این انتقاد را در جلسه بعدی مرکزیت پذیرفت، ولی چرا در «گزارش از رویدادها» این امر بعنوان یکی از دلایل سنگ اندازی ما تلقی شده معلوم نیست؛ شاید کمبود دلائل آنها را به ساختن دلائل جعلی واداشته است.^{۵۳} البته باز هم نظر این رفیق در مورد مصاحبه مثل آن رفقا نبود. اساس جبهه مشترک را همان تمایلات مشترک آنها بر سر «جبهه شمال» تشکیل می‌داد. بقول معروف رفیق مزبور اهل پراتیک بود. او حتی در نشست عمومی اصرار داشت بجای عبارت «گرایش عمومی»، عبارت «نظر عمومی» بعنوان جمع‌بندی در مورد «جبهه شمال» ارائه شود چرا که بیم آنرا داشت که صرف انرژی برای مبارزه ایدئولوژیک جهت رسیدن به نقطه نظرات واحد، باعث کند شدن کوشش‌های عملی در این رابطه گردد. بعداً هم او صراحتاً و شدیداً با به جریان افتادن مبارزه ایدئولوژیک در سازمان به مخالفت برخاست.

ولی اگر دلایل بیشماری (!) وجود داشت که نشان می‌داد معتقدین سرسخت دیدگاههای مصاحبه باید از عضویت مرکزیت عزل شوند؛ ولی یک چیز مانع کار بود: اساسنامه سازمان. در اساسنامه قید شده بود که اعضای مرکزیت فقط پس از یکسال از انتخاب شدن خود قابل تعویض‌اند. ولی الآن فقط سه ماه از آن تاریخ می‌گذشت. آنها برای حل این مشکل هر چه میدانستند کردند. از جمله پیشاپیش استعفای خود را از مرکزیت اعلام داشتند و سعی کردند دیگر رفقای مرکزیت را به استعفاء وادارند تا انتخابات جدیدی صورت گیرد و البته با فضائی که ساخته بودند و با توجه به محدودیت جمع، بسیار امیدوار بودند اعضای مرکزیت جدید همگی و یا اکثرشان از آنها خواهد بود. بهر حال مرکزیت تعویض شد و اینک فقط یک تن از آن مدافعین سرسخت مصاحبه در مرکزیت جدید بود. با این حال هیئات که تعویض، به قیمت گرانی برای آنها تمام شد. آنها مجبور شدند دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک فعال حول طرح مشخص را بعنوان ضروری‌ترین، اساسی‌ترین و عاجل‌ترین وظیفه سازمان در آن مقطع بپذیرند و فقط یکنفر توانست علناً بگوید-علیرغم آن همه تأکید بر اختلاف بین دو دیدگاه در سازمان، علیرغم آن همه تأکید بر لزوم تعویض مرکزیت بخاطر تیرگی روابط بین اعضای آن که از دو دیدگاه کاملاً مشخص (!) سرچشمه گرفته بود-مبارزه ایدئولوژیک ضروری نیست. (البته رفیق مزبور هم با این برخورد، عدم پایبندی خود را به اصول و دید شدیداً پراگماتیستی‌اش را آشکار کرد).

بهر حال شورا با اکثریت آراء، مبارزه ایدئولوژیک را حول طرح مشخصی که ما به شورا ارائه داده بودیم^{۵۴} بعنوان اساسی‌ترین، ضروری‌ترین و عاجل‌ترین وظیفه در مقابل مرکزیت گذاشت و حتی قید کرد این وظیفه از چنان باری برخوردار است که حتی به قیمت کُند شدن سایر فعالیت‌های سازمان باید انجام شود.

اختلاف بر سر گشودن «جبهه‌ای» در شمال قبل از انشعاب تا این حدود معلوم شده بود. با این توضیح که ما از چگونگی کار شکنی‌های خود بر سر راه این امر تا بعد از انشعاب خبر نداشتیم و پس از انشعاب از آن مطلع شدیم. این «اختلاف» سوم بین ما و رفقای منشعب هم، بعد از انشعاب به اصطلاح کاملاً مشخص (!) گردید: «یک عده می‌گفتند باید جبهه‌ای در شمال باز کنیم و عده‌ای دیگر با گشایش این جبهه مخالف بودند.» تعجب نکنید که چگونه رفقا توانستند مسئله را تا بدین حد تحریف کنند و در این مورد آشکارا دروغ بگویند. ولی کجای این سخن دروغ بود. مگر پراتیک، معیار حقیقت نیست...؟!

^{۵۴} این طرح در کلیت خود برای تعیین برنامه مبارزاتی سازمان پیشنهاد شده بود. (در جلد سوم به چاپ رسیده)

مبارزه ایدئولوژیک و دو برخورد با آن

امیدواریم تاکنون با بررسی مورد به مورد آن سه اختلافی که رفقای منشعب بر مبنای آن از چریکهای فدائی خلق جدا شده بودند نشان داده باشیم که چگونه رفقا از همان ابتدا با براه انداختن یک مبارزه ایدئولوژیک غیر پرولتری در سازمان، خواسته یا ناخواسته، زمینه‌های انشعاب را ریختند و بر این مبنای، خواسته یا ناخواسته، به انفعال علقه‌های مبارزاتی بین رفقای سازمان دامن زدند. شاید رفقا هنگامی که به این کار مشغول بودند از عواقب کار خود با خبر نبودند ولی بهرحال آن شیوه برخورد و آن ایده‌ها و تفکراتی که ضامن چنان شیوه برخوردی بود، حاصلی جز انشعاب بیار نمی‌آورد.

واقعیت این است که سرپای وجود رفقا از چنان تفکر تفرقه جویانه‌ای آکنده بود که هرگاه حتی در یک محیط رفیقانه به بحث با رفیقی می‌پرداختند، با بروز اولین اختلاف نظر فوری می‌گفتند در اینجا دو دیدگاه وجود دارد؛ بدون آنکه و اقعا با تعمق در آن اختلاف، این سخن را گفته باشند و بدون آنکه واقعاً بتوانند چنان دو دیدگاهی را نشان دهند. پس از صدور این حکم هم معلوم بود: دیدگاه پرولتری متعلق به آنها و دیدگاه غیر پرولتری از آن طرف مقابل می‌شد. حال یک طرف پرولتر و طرف مقابل خرده بورژوا... بود. رابطه رفیقانه بهم خورده بود.

واقعاً رفقا چراغ بدست دنبال اختلاف می‌گشتند، بدون آنکه اختلافات واقعی را تشخیص دهند و بدون آنکه حتی به فکرشان خطور کند که اختلاف را باید حل کرد و اصلاً وظیفه حل اختلاف را به عهده دارند و جالب این است که این بینش از تعیین مرزبندی نظری در سازمان را هم به لنین نسبت می‌دادند و دائماً با نقل جملاتی از لنین از قبیل «از خرد است که کلان بر میخیزد، اختلافات را نباید ماست مالی کرد، حزب با تصفیه خود استحکام می‌یابد» و غیره و غیره بینش تفرقه جویانه خود را که هیچ شباهتی به بینش، تفکر و آموزشهای لنین ندارد، موجه جلوه می‌دادند.

لنین بعنوان یک کمونیست کبیر نه تنها هرگز خواهان انشعاب و جدائی نبود، بلکه همواره با تمام

قوا برای متحد کردن سوسیال دموکراتها در یک تشکل انقلابی کوشش می‌کرد و حتی وقتی علیرغم تلاش او واقعیت وجود دو جریان (دو دیدگاه) در سوسیال دموکراسی خود را نشان می‌داد، اگر چه با جدیت به مرزبندی نظرات مختلف و برملا ساختن نظرات غلط می‌پرداخت، این کار را درست در خدمت فشرده ساختن هر چه بیشتر صفوف سوسیال دموکراتها انجام می‌داد و تا زمانیکه امکان فعالیت نظرات مختلف در یک چارچوب تشکیلاتی وجود داشت، آن امکان را از بین نمی‌برد. به پیش‌گفتاری که لنین برای «چه باید کرد» نوشته است توجه کنید:

او از خوانندگان بواسطه تأخیر در انتشار مقاله‌اش پوزش می‌طلبد و مینویسد: «یکی از علل این تأخیر کوششی بود که برای متحد ساختن کلیه سازمان‌های سوسیال دموکرات مقیم خارجه در ماه ژوئن ۱۹۰۱ بعمل آمده. طبعاً لازم بود در انتظار نتایج این کوشش باشیم زیرا در صورت کامیابی چه بسا لازم می‌آمد نظریات تشکیلاتی ایسکرا تا اندازه‌ای طور دیگر تشریح گردد و در صورت حصول یک چنین کامیابی ممکن بود سریعاً بوجود دو جریان در سوسیال دموکراسی روس خاتمه داده شود» و یا مینویسد: «سرانجام در خاتمه رساله امیدوارم مدلل سازم که ما آنچه از دستمان می‌آید انجام دادیم تا از گسیختگی قطعی با اکونومیست‌ها که معذک امر اجتناب پذیری گردید، جلوگیری نمائیم.» (تأکیدها از ماست).

بله لنین متحد ساختن کلیه سازمان‌های سوسیال دموکرات... را کامیابی می‌نامد. او آنچه از دستش برمی‌آید انجام می‌داد تا از گسیختگی قطعی با اکونومیست‌ها جلوگیری نماید ولی رفقای ما چه نگرشی داشتند؟ مسئله رفقای ما آن بود که «خرد» را به «کلان» تبدیل کنند. چقدر این بینش با بینش لنین فاصله داشت.

بسیار خوب، دیدگاههای مصاحبه انحرافی بود و کسانی هم که با دیدگاههای مصاحبه در مرکزیت، مجری «همه چیز غلط» در سازمان بودند اکنون کنار رفته بودند و اکثریت اعضای مرکزیت از رفقا تشکیل می‌شد. در ضمن مصاحبه هم دیگر مطرح نبود و شورایعالی برای تعیین برنامه مبارزاتی سازمان طرح مشخصی را تصویب کرده و انجام یک مبارزه ایدئولوژیک فعال را حول این طرح با کلمات تأکیدی اساسی‌ترین، ضروری‌ترین، مبرم‌ترین وظیفه که حتی به قیمت گند شدن سایر فعالیت‌های سازمانی باید انجام می‌شد به عهده مرکزیت گذاشته بود. آیا شورایعالی درست با بینش لنینی عمل نکرده بود؟ جایی که رفقا با تأکید بر وجود دو دیدگاه متضاد کار را به تعویض مرکزیت، قبل از وقت موعد کشانده بودند؟ آیا اصرار ما برای مشخص شدن مرز بندی‌های نظری در سازمان و حل اختلاف، بیمورد بود؟ یا ما برای کارشکنی در کار «جبهه شمال» تأکید بر مبارزه ایدئولوژیک داشتیم؟ چه می‌بایست می‌کردیم؟ ما درست با اتکاء به آموزش‌های لنین و درست از زاویه دید او - دید وحدت طلبانه - مؤگدا خواهان به جریان افتادن یک مبارزه ایدئولوژیک حول طرح فوق‌الذکر بودیم و امیدوار بودیم که از این طریق خواهیم توانست از گسیختگی قطعی جلوگیری نماییم و اگر هم به این کار موفق نمی‌شدیم حداقل مرزبندی‌های نظری طرفین مشخص می‌شد. ولی واقعیت این است که مسائل از این زاویه برای رفقا مطرح نبود و آنها اعتقادی به جریان مبارزه ایدئولوژیک در سازمان نداشتند.

رفقا به مراد خود رسیده بودند. سازمان، مرکزیت جدیدی انتخاب کرده بود و آن طور که در «گزارشی از رویدادها» مینویسند «اکثریت آن (به جز یک نفر) معتقدین به مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک بود...». ریش و قیچی در دست رفقا بود اما باز هم یک چیز گویا مانع کار شده بود بله... اما شورا باز هم، با برداشتهای گوناگون بین افراد، مبارزه ایدئولوژیک را بعنوان مبرم‌ترین و عاجل‌ترین وظیفه مرکزیت تعیین کرده و آن را در دستور کار قرار داد و تصمیم گرفت «حتی اگر کارها کند شود این مبارزه پیش برود». (گ.ا. ر) (تأکید از ماست).

اما... بلی اگر معتقدین به دیدگاههای مصاحبه دیگر در مرکزیت نبودند ولی هنوز سایه آنها ایشان را تعقیب کرده و راحتشان نمیگذاشت. بسیار بد شده بود، حتی سایه آنها هم مانع از آن می‌شد که ایشان «سازمان را به سازمانی سیاسی-نظامی تبدیل کنند». (نقل به معنی از گ.ا. ر) این بار وظیفه «انقلابی» رفقا می‌بایست روی مبارزه با این سایه متمرکز شود. آیا می‌شد به رفقای سازمان به اصطلاح ثابت کرد که پرداختن به مبارزه ایدئولوژیک، «سیاسی‌کاریست»؟ ولی اگر این را هم «ثابت» می‌کردند، به شورا چه جوابی داشتند بدهند؟! آنچه مسلم بود آشکارا نمی‌شد تصمیمات شورا را زیر پا گذاشت. بهر حال هسته تئوریک جدید طی نامه‌ای تصمیم شورا و طرح مصوبه آن را به اطلاع رفقای سازمان رساند. نامه ایکه هرگز بار آن تأکیدات را با خود حمل نمی‌کرد و انجام مبارزه ایدئولوژیک را، بخاطر وجود بعضی ابهامات، تئوریک و سیاسی قلمداد می‌کرد. ولی این را هم که نوشتند صرفاً برای رعایت جنبه رسمی قضیه بود و اتفاقاً رفقا از همان لحظه خروج از جلسه شورا آشکارا به مخالفت با تصمیم شورا پرداختند. از این به بعد، رفقا نوشتن را فراموش کرده بودند و دیگر هر چه می‌گفتند شفاهی بود. آنها وسیعاً در میان رفقای سازمان به تبلیغ عدم ضرورت مبارزه ایدئولوژیک می‌پرداختند. حال دیگر از هر گوشه‌ای این جملات به گوش میرسید: ببینید، بیرون چه خبر است و ما داریم مشغول چه کاری میشویم. مبارزه ایدئولوژیک!! برای چه مبارزه ایدئولوژیک بکنیم. ما که میخواهیم جبهه شمال باز کنیم. این هم نوعی سیاسی‌کاری است. بلی! الان دیگر مقاصد تشکیلاتی رفقا بر آورده شده بود.

اگر در گذشته بعلت حاکمیت دیدگاههای مصاحبه بر سازمان «همه چیز اساساً غلط» بود و سازمان هیچ چیز نداشت، نه برنامه‌ای و نه سیاستی؛ اگر در گذشته سیاستهای سازمانی آن قدر ناروشن بود که رفقا نمی‌دانستند سازمان برای چه در جنگ کردستان شرکت کرده است، الان که مرکزیت سازمان کاملاً در اختیار آنان قرار گرفته بود، وضع با سرعتِ برق آسائی تغییر یافته بود. الان دیگر همه چیز اساساً درست بود. «همه چیز روشن بود» و اگر می‌بایست برنامه و سیاستهای سازمانی روشن شود این بخاطر آن بود که «نیروی مقاوم اپورتونیستی هر گام جدی را به بهانه روشن نبودن سیاست و برنامه سازمان عملاً فلج می‌نماید» (گ.ا. ر). آری، رفقا با این نیت-و نه به دلیل اعتقاد به روشن نبودن سیاست و برنامه سازمان و ضرورت روشن نمودن آن-بکار مستقل^{۵۵} در این زمینه می‌پرداختند که هم ظاهراً به تصمیم شورا عمل کرده

^{۵۵} ظاهراً قرار بود مبارزه ایدئولوژیک فعالی در سازمان به جریان بیافتد و هسته تئوریک هم گویا طرح هائی داشت که امر مبارزه ایدئولوژیک را تسریع می‌نمود ولی عملاً مرکزیت به رفقای از بین خود مأموریت داد که مطلبی بنویسند و بعد روی آن رأی گیری شده و اقلیت و اکثریت سازمانی تعیین گردد. اتفاقاً هم این مطلب نوشته شد، ولی جز کلی‌گویی چیزی در آن نبود، می‌شد همه را پذیرفت بدون آنکه امر مشخصی پذیرفته شده باشد. به این ترتیب رفقا می‌توانستند از یک طرف این طور جلوه دهند که به تصمیم شورا وفادار بوده‌اند و از طرف دیگر با جلوگیری از رشد آگاهی اعضای سازمان می‌توانستند

باشند و هم دهان «نیروی مقاوم اپورتونیستی» را ببندند. دیگر جملات فوق الذکر فقط از زبان رفقای مرتبط با اکثریت اعضای مرکزیت شنیده نمی‌شد، بلکه عبارت «همه چیز روشن است» ورد زبان خود رفقا شده بود. می‌گفتند «همه چیز روشن است» و فقط برای تعدادی در سازمان ابهاماتی وجود دارد. به این ترتیب در این مقطع دو مرزبندی کامل و واقعاً مشخص نظری در سازمان بوجود آمده بود. رفقای که معتقد بودند برای حل اختلافات و تأمین وحدت و یکپارچگی سازمان حتماً باید به مبارزه ایدئولوژیک پرداخت و رفقای که هیچگونه ضرورتی برای انجام مبارزه ایدئولوژیک نمی‌دیدند. در ضمن در این دوره یک مرزبندی هم روشن بود. اصرار ما بر آن بود که رفقای هوادار در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی شرکت کنند و رفقا آشکارا با آن مخالفت می‌کردند. در این دوره ما نامه‌هایی چه خطاب به مرکزیت و چه خطاب به کل رفقای تشکیلاتی نوشته و در اختیار مرکزیت قرار دادیم تا از این طریق نظرات ما به درون جمع برود. ولی رفقا حتی از بردن آن نامه‌ها به میان اعضای خودداری کردند و فقط در یک مورد جوابی به یکی از نامه‌ها نوشتند.

حال با توجه به گویائی این نامه و برای آنکه خوانندگان هر چه بیشتر به مسائل مطروحه آشنا شده و در فضای آن مقطع سازمان قرار گیرند ما عیناً متن دو نمونه از آن نامه‌ها و پاسخ یکی از رفقای مرکزیت را به یکی از آنها در اینجا درج می‌کنیم:

نامه رفیق (ک) درباره مبارزه ایدئولوژیک

رفقا:

همانطور که اطلاع دارید، بعلت وضعیت ویژه‌ای که در تشکیلات ما بوجود آمده است، شورایعالی سازمان تصمیم گرفته است که مبارزه ایدئولوژیک (حول طرح مصوبه شورا) را بعنوان مبرم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه تشکیلاتی و بعنوان محور فعالیت تشکیلات قرار دهد تا در پروسه این مبارزه ایدئولوژیک دیدگاهها و نظرات سازمانی روشن گردد؛ تا سازمان بداند وظیفه‌اش در مقابل این جنبش عظیم توده‌ای که حدود چهار سال است در میهنمان جریان دارد چیست، تا سازمان توانائی دادن رهنمودهای مشخص برای پیشرفت امر مبارزه و ارتقاء آنرا کسب کند. بدون شک پذیرش مبارزه ایدئولوژیک بعنوان مبرم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه تشکیلاتی، عواقب و نتایج خاص خود را خواهد داشت، ولی با همه این تدابیر، شورایعالی سازمان با آگاهی تمام بر تمامی عواقب این امر، برای نجات حیات تشکیلات، ناچار به پذیرش این امر شد. حتی شورا اعلام کرد که مبارزه ایدئولوژیک آن چنان اهمیتی در این مقطع دارد که حتی به بهای شدن کارهای تشکیلاتی و پیشرفت کند برنامه‌های از قبل تعیین شده سازمان باید به آن پرداخت چه، شورا با تحلیلی که از وضعیت فعلی تشکیلات دارد، معتقد است که تنها زمانی سازمان ما می‌تواند وحدت خویش را حفظ کند و بعنوان یک سازمان پیشرو در حرکت مبارزاتی جامعه تأثیرگذار باشد

مانع از آن شوند که آنها متوجه گردند مسئله اصلی بر سر چیست.

که نظرات و سیاستهای سازمانی در پروسه این مبارزه ایدئولوژیک روشن گردد. در نتیجه اهمیت این امر به حدی است که واقعاً حیات تشکیلات ما به آینده آن مربوط می‌شود. پس وظیفه تک تک رفقای سازمان است که با این امر برخوردی جدی نموده و فعالانه در آن شرکت کنند تا در روند این مبارزه ایدئولوژیک - تشکیلاتی وحدت هر چه بیشتر بوجود آید. رفقای ما نباید بهیچوجه به این مصوبه شورا همانطوری برخورد کنند که در طول دو سال گذشته برخورد شده است و باید آگاه باشند که کار بجای باریکش رسیده است و واقعاً حیات تشکیلات مطرح است و نقشی که چریکهای فدائی خلق باید در تاریخ مبارزاتی توده‌های ما بازی کنند.

در این میان پاره‌ای دیدگاهها و برخوردها وجود دارد که باید مورد توجه قرار گرفته و با آن مبارزه شود. چه، اگر این دیدگاهها و برخوردها اصلاح نشود، در همین مبارزه ایدئولوژیکی که باید هر چه فعال‌تر جریان داشته باشد و به نتیجه برسد، تأثیرات نامطلوبی خواهد گذاشت.

همه ما میدانیم که در شرایط بحرانی و پر جنب و جوشی به سر می‌بریم. هر روز که می‌گذرد، توده‌های وسیعتری بر علیه رژیم برمی‌خیزند و روزی نیست که ما در سطح جامعه با اعتصابات، تظاهرات و شورش جدیدی مواجه نشویم. در حالیکه جنگ مسلحانه خلق کرد جریان دارد، قسمتهایی از خاک میهنمان در اشغال خارجی است و بیش از ۲ میلیون آواره جنگ هر روز با وضع بدتری به زندگی خود ادامه میدهند. در چنین شرایطی وظیفه شرکت فعال‌تر سازمان در مبارزات توده‌ها و اختصاص تمام نیروهای موجود در جهت شرکت آگاهانه و فعالانه در جنبشهای توده‌ای، امری است که باعث می‌شود پاره‌ای از رفقای ما از اینکه شورا تصمیم گرفته است مبارزه ایدئولوژیک را محور فعالیت سازمان قرار دهد دلگیر شده و آن شور و شوقی را که لازمه پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک است از خود نشان ندهند. در اینجا است که با جملاتی از این قبیل مواجه می‌شویم «ببینید بیرون چه خبر است و ما داریم چکار می‌کنیم»، یا به هر حال با چنین دیدگاهی که اوجگیری روز افزون جنبش توده‌ای و ضرورت شرکت فعالانه سازمان در آن را با مبارزه ایدئولوژیک مصوبه شورا متناقض میدانند و در نتیجه رنج می‌برند و نمی‌توانند فعالانه در این مبارزه ایدئولوژیک شرکت کنند، روبرو هستیم. در اینجا باید گفت اینکه جنبش توده‌ها وجود دارد و هر روز به شکلی خود را نشان میدهد یک طرف قضیه است و طرف دیگر قضیه، این است که سازمان چه نقشی می‌خواهد و می‌تواند در این جنبشها ایفاء کند. و این امر مگر نه این است که برای اینکه واقعاً روشن شود، به روشن شدن سیاستها و نظرات سازمان مربوط میگردد و باید پرسید واقعاً میخواهیم در این مبارزه شرکت کرده و آنها را به کجا بکشانیم؟ آیا برای سازمان روشن است؟ آیا این مسئله مهم نباید روشن گردد که ارتقای این مبارزات بچه مفهوم و وسایل اینکار چیست؟ آیا سازمان نباید به آن چنان توانایی و وحدتی دست یابد که دیدی روشن نسبت به مسائل داشته و برای هر مسئله

اجتماعی رهنمودی مشخص بدهد؟ و نه اینکه هر جا بحث به مسائل مشخص کشیده می‌شود، اختلافات اوج یابد و سازمان از دادن رهنمودهای مشخص ناتوان گردد و یا حتی رفقای ما چنین رهنمودهایی را نداشته باشند که بر سر آنها اختلافی بوجود آید. پس رفقا باید بدانند که صرف شرکت در مبارزه توده‌ها مطرح نیست، بلکه هدف از این شرکت و آن سیاستی که در این امر باید پیاده شود تا این مبارزات را ارتقاء دهد و آن جهتی که پیشاهنگ باید به این مبارزات دهد و وسایل اینکار مطرح است و دستیابی به این امر هم در توانایی ما در تحقق درست مبارزه ایدئولوژیک مصوبه شورا مربوط می‌شود.

و تازه در اینجا باید به یک نکته مهم اشاره کنم. نباید از مبارزه ایدئولوژیک اینچنین درک کرد که میرویم توی اطاق و مقداری کتاب میخوانیم و سپس نظری مینویسیم و پس از برخورد این نظرات با هم، سیاستهای سازمان روشن می‌شود. اتفاقاً آنچه به مبارزه ایدئولوژیک ما معنای بیشتری میدهد، حضور هر چه فعال‌تر ما در مبارزه توده‌ها و در زندگی آنهاست، هر چه بیشتر در زندگی و مبارزه توده‌ها شرکت داشته باشیم توانایی بیشتری برای درک پیچیدگی‌های مبارزاتی میهن مان خواهیم داشت.^{۵۶} در نتیجه رفقا نباید اجازه دهند مبارزه ایدئولوژیکی که برای روشن شدن سیاستهای سازمانی و وظایف مشخص سازمان در قبال وضع موجود برای تغییر آن برافه افتاده است، به مبارزه ایدئولوژیکی با خصوصیات «مبارزه در زندان» یکی شود. اکثر رفقای ما میدانند که مبارزه ایدئولوژیک در زندان بعلاوه شرایط مادی زندان، چه اشکالی پیدا می‌کند و گاهی چند ماه انرژی رفقا صرف روشن شدن این امر می‌گشت که مثلاً ماهیت یعنی چه؟ محتوی یعنی چه؟ و یا حتی مبتدلت‌تر از آن، بحث می‌رفت سر این امر که آیا در کمون‌های اولیه تضاد بین نیروهای مولد و مناسبات تولیدی وجود داشته است؟ آیا این تضاد به حدی از رشد میرسیده است که مناسبات جلوی رشد نیروها را بگیرد؟ و یا دهها مسئله دیگر، مسائلی که از مسائل مبارزاتی واقعاً جدا بوده و عملاً کمکی هم به حل مسائل مبارزاتی ما نمی‌کرد.

نه رفقا! ما نه چنین چیزی را لازم داریم و نه باید اجازه دهیم که مبارزه ایدئولوژیک به چنین مسیریایی کانالیزه گردد. مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان ما باید در رابطه مستقیم با زندگی و پراتیک مبارزاتی توده‌ها و تجربیات عملی جنبش و سازمان و در جهت حل معضلات واقعی سازمان حرکت کند. باید تا آنجا به مسائل پرداخت و آنها را روشن کرد که راهگشای مسائل جنبش باشد و من فکر می‌کنم شورایی عالی سازمان ما نیز با این دید به مسئله نگاه کرده است و وظیفه تک تک ما نیز این است که اجازه ندهیم که این

^{۵۶} در اینجا باید به مسئله هواداران اشاره کنم. که اگر این درک از مبارزه ایدئولوژیک درست باشد، پس نقش رفقای هوادار در این امر صدچندان می‌گردد و مسئله سازماندهی رفقای هوادار برای شرکت در این مبارزه و در نتیجه غنای بیشتر آن، به امری مهم تبدیل می‌گردد. باید بدون آنکه مسئله اختلافات درون تشکیلاتی انعکاسات ناسالمی در بیرون پیدا کند با هشیاری کامل رفقای هوادار را که یکی از مهمترین رابطه‌های سازمان با توده‌هاست، در این مبارزه شرکت داده و برای این مبارزه سازمان داد.

مبارزه از این مسیر خارج گردد و برای اینکه مبارزه ایدئولوژیک ما واقعاً به مسیر مورد نظر سازمان بیافتد، باید هر چه فعال‌تر در زندگی و مبارزه توده‌ها شرکت کرد و با انتقال تجربیاتی که در این زمینه بدست می‌آید به بقیه رفقای تشکیلات بکوشیم تا زمینه برخورد جدی و واقعی با مسائل مبارزاتی کشورمان بوجود آید. یکی دیگر از دیدگاههایی که به این امر، یعنی مبارزه ایدئولوژیک ضربه می‌زند این دید است که همه مسائل را روشن میدانند. این تفکر بدون توجه به واقعیت‌ها و بدون توجه به وضعیت بحرانی موجود ادعا دارد که همه چیز را گفته‌ایم و چیزی برای گفتن نداریم. این تفکر که به یک مفهوم، ریشه در واقعیت ندارد، نه تنها چیزی را روشن نمی‌کند بلکه به مبارزه ایدئولوژیک مصوبه شورا نیز ضربه خواهد زد. چرا که این امر را چیزی زائد میدانند که تنها باعث اتلاف انرژی انقلابی تشکیلات می‌گردد در حالیکه اگر به واقعیت‌ها نگاه کنیم و مشکلاتی را که در پروسه حرکت این دو سال گریبان تشکیلات را گرفته بود نگاه کنیم، می‌بینم که نه تنها این برخورد نادرست است بلکه شدیداً هم سطحی است. در برخورد با این تفکر باید پرسید جنبشهای شهری که هر روز به شکلی خود را نشان میدهد نشانگر چه امری است و سیاست سازمان ما در قبال این جنبش‌ها چه می‌باشد و چگونه باید در این جنبش‌ها شرکت کرد و آنها را در جهت شکل اصلی مبارزه کانالیزه کرد؟ باید از این تفکر پرسید، تحلیل و تبیین باز کردن جبهه دوم در شمال چیست؟ و به چه دلائلی این امر درست است و مبارزات توده‌ها در نقاط دیگر در رابطه با جبهه اول و حال دوم چیست؟ باید پرسید، اگر جبهه دوم باز شود، آیا ابهاماتی که در نقاط دیگر در مقابل سازمان وجود دارد، بر طرف می‌گردد و یا مسائل جدیدی نیز به آن اضافه می‌گردد، در صورتیکه واقعاً حرکت بر اساس یک تحلیل مارکسیستی انجام نشود؟ همه رفقا میدانند که هواداران شدیداً ما را تحت فشار گذاشته‌اند که چکار باید بکنیم و چگونه باید خودمان را سازمان دهیم و وظایف فوری ما چیست؟ و دهها سؤال دیگر که بدون شک در ذهن تک تک رفقای ما وجود دارد. اما در مقابل این دیدگاهها باید گفت که واقعیت این است که بعلت فقدان مبارزه ایدئولوژیک در درون تشکیلات و به علت عدم برخورد جدی با مسائل، تشکیلات ما به جایی رسیده است که خیلی از مسائل هم که تصور می‌شد روشن است مورد سؤال قرار گرفته است و صرف پذیرش جزوه رفیق مسعود احمدزاده نیز مسئله‌ای را حل نمی‌کند چه، مهم این است که با دیدگاههای رفیق مسعود احمدزاده به مسائل فعلی جنبش نگاه کنیم و راه حل مشکلات را پیدا کنیم وگرنه پذیرش جزوه رفیق مسعود بدون کوشش در جهت انطباق آن نظرات با شرایط فعلی و راهیابی عملی برای مسائل فعلی جنبش راه بجائی نخواهد برد. مثلاً هر کسی می‌تواند بگوید خوب مگر رفقای سال ۵۰ به سیاهکل نرفته و مگر ما معتقد نیستیم که دولت فعلی وابسته است، پس شرایط تغییر آن چنانی نکرده و باز هم باید به کوه‌های شمال رفت و مبارزه مسلحانه را همچون سال ۴۹ آغاز کرد. و اگر سؤال شود که آیا شرایط سال ۴۹ با شرایط سال ۶۰ یکی است؟ ما جواب دهیم، شرایط تغییر آنچنانی نکرده است. آری رفقا اگر قرار باشد با مسائل این چنین برخورد

کنیم، شاید بشود گفت که همه چیز روشن است، اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که حتی درباره مبارزه مسلحانه توده‌ای خلق قهرمان کرد نیز ما نتوانسته‌ایم برخوردی فعال نموده و قانونمندی‌های این جنگ، آینده آن و نقش پیشاهنگ واقعی را در آن روشن کنیم و تنها ما جهت‌گیری کلی داشته‌ایم و تازه اگر بخواهیم با مسئله از زاویه دیگری نیز برخورد کنیم، مگر نه این است که محافلی وجود دارند که ادعا می‌کنند معتقد به نظرات رفیق مسعود احمدزاده هستند، ولی رهنمودهای آنها برای شرایط فعلی مبارزاتی خلق ما چیست؟

رفقا! با ایمان به درستی نظرات و رهنمودهای بنیانگذاران سازمان خودمان باید بگویم که پاسخ مسائل فعلی و معضلات عملی جنبش ما در جزوه رفیق مسعود نیست، گرچه اگر تئوری مبارزه مسلحانه که به وسیله رفیق مسعود تبیین شده است نباشد، و اگر ما مسلح به آن نباشیم هم نمی‌توانیم پاسخ مسائل فعلی مان را داشته باشیم، پس وظیفه ادامه دهندگان راه آنهاست که با مسلح کردن خود به دیدگاههای آن رفقا و با شیوه آنها با مسائل امروز برخورد کنند و تحلیلی مشخص از شرایط مشخص ارائه داده و بن بست فعلی را از بین برده و حتی تئوریهای آن رفقا را غنا بخشند، وگرنه ادامه دهنده راه آنها نیز نخواهند بود.

این دیدگاه انعکاس دیگری نیز دارد، وقتی مطرح می‌شود ابهامات موجود تنها برای عده‌ای از رفقا بوجود آمده است، این نیز دقیقا همان نظر است که کمی جنبه شخصی‌اش بیشتر شده است، یعنی برای من همه چیز روشن است، ولی برای چندتائی از رفقای تشکیلات ابهاماتی بوجود آمده است که نتیجه‌اش آن می‌شود که این مبارزه ایدئولوژیک برای حل مسئله این رفقا می‌باشد و مثل اینکه شوره، نه برای حل مسئله تشکیلات، بلکه برای حل مسئله این رفقا بوده است که چنین طرحی را تصویب کرده است. نادرستی این ایده آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد. فقط باید از این دیدگاه خواست که اگر ابهاماتی فقط برای چند رفیق وجود دارد و نه برای شما و همه تشکیلات پس چرا تاکنون هیچ گامی در جهت روشن کردن معضلات عملی تشکیلات ما بر نداشته‌اید؟ مگر نمیدانید ناروشنی نظر سازمان در مورد مسئله ملی و حزب دموکرات و سازمان کومه‌له، چه تأثیری در حرکت رفقای کردستان دارد؟^{۵۷} پس چرا اگر همه چیز برای شما روشن است، تاکنون در این زمینه کوشش نکرده‌اید؟ و دهها سؤال دیگر که هر قسمت از تشکیلات برای پیشرفت کار خود، حل آنها را در مقابل خود دارد. < در برخورد با چنین دیدگاههایی، فکر می‌کنم

^{۵۷}ممکن است رفقا بگویند وقتی می‌گوئیم همه چیز روشن است، منظور مسئله ملی و حزب دموکرات و غیره نیست، بلکه جهت‌گیری سازمان در مورد مسایل استراتژیک و تاکتیکیهای مهم روشن است. که در این مورد هم باید به رفقا بگویم مگر حاصل نشست سازمان چیزی جز یک «گرایش عمومی» بود؟ گرایشی که هیچ مبنای تئوریک علمی نداشت، چگونه می‌توان از روشن بودن دیدگاهها و نظرات و برنامه مبارزاتی سازمان سخن گفت در حالیکه در اولین کنگره سازمان ما، تنها چیزی که روشن شد، یک «گرایش عمومی» بود؟ واقعیت این است که از نظر سازمانی، مسئله انطباق تئوری مبارزه مسلحانه در شرایط فعلی روشن نیست و همه رفقا باید برای حل این تضاد بکوشند و وقتی این مسئله را مطرح می‌کنیم، این بهیچوجه به مفهوم رد اساسنامه سازمان و یا تئوری مبارزه مسلحانه نیست.

بهترین شیوه برخورد این باشد که باید به این رفقا گفت، اگر همه چیز روشن است، و اگر همه چیز را گفته‌ایم و دیگر چیزی نداریم بگوئیم و یا اگر فقط برای عده‌ای از رفقا ابهاماتی وجود دارد، پس برای حل بحران تشکیلات همّت کنند و یکبار نظرات خود را کامل بنویسند و در اختیار تشکیلات قرار دهند. شاید واقعاً این دیدگاه درست باشد و دیگر نیازی به این مبارزه ایدئولوژیک با این ابعاد وجود نداشته باشد و مبارزه ایدئولوژیک شکل‌های دیگری باید بخود بگیرد. < در نتیجه رفقائی که دیدگاه فوق را قبول دارند، باید همه نظرات خود را بنویسند و همه چیز را روشن بگویند و نه فقط جهت‌گیری‌هایی را که آن قدر کلی باشد که مسئله‌ای را حل نکند تا همه چیز برای تشکیلات روشن شود. و اگر اینطور نیست، پس باید دیدگاه فوق را از بین ببرند. > < با ایمان به پیروزی راهمان > رفیق (ک) < ۱۳۶۰/۲/۲۸ > رفیق نویسنده این مقاله از چریک‌های فدائی خلق ایران است.

هر کسی با مطالعه نامه فوق پی به مرز بندی اختلاف نظر ما با رفقا در آن مقطع خواهد برد. اختلافی که برخلاف آن اختلافات سرهم‌بندی شده از طرف رفقا کاملاً، هم واضح و هم مشخص است. اینک نامه‌ای دیگر و جواب به آن را از طرف یکی از اعضای مرکزیت جدید مطالعه کنید:

رفقا:

رفقای مرکزیت تصمیم گرفتند که در کار مبارزاتی ایدئولوژیکی، هواداران را شرکت ندهند. بنظر من این سیاست نادرست است، زیرا اگر ما بخواهیم مبارزه ایدئولوژیکی را در رابطه با مبارزات واقعی توده‌ها و برای حل مسئله آنها سازمان بدهیم نه برای روشن شدن مفاهیم ناب تئوریک، آن وقت حتماً باید رفقای هوادار را در مبارزه ایدئولوژیکی شرکت بدهیم. بنظر من این تصمیم ناشی از عدم درک ما از نقش هواداران است. هواداران ناقل و کمک سازمان در اجرای سیاستهای سازمان و مادی کردن آن هایند: اگر ما بخواهیم در مبارزات توده‌ها شرکت کنیم و به آن آگاهی بدهیم و از آن درس بیاموزیم، آن وقت حتماً هم ما و هم هواداران، نه تنها باید سیاست و برنامه خود را به درستی بدانیم بلکه باید آنچه را هم که برای ما روشن نیست، بدانیم تا بتوانیم از پراتیک توده‌ها بیاموزیم. اگر این منطق را بپذیریم، آن وقت حتماً باید هواداران، که رابطه سازمان را با توده‌ها مادی می‌کنند، یعنی رابطه سازمانی و یا تشکیلاتی را با توده‌ها برقرار می‌کنند در جریان مسائل تئوریک قرار داشته باشند. مبارزه ایدئولوژیکی مخفی کاری نمی‌پذیرد و ما باید هر آنچه که برایمان روشن نیست را به صراحت به توده‌ها بگوئیم تا بتوانیم از نیروی آنها برای حل مسائل جنبش استفاده کنیم. آن چیزی که مخفی‌کاری می‌پذیرد مسائل تشکیلاتی است البته من معتقد نیستم که فعلاً اختلافات را به دیگران بگوئیم زیرا هنوز این اختلافات روشن نیست، ولی مسئله اختلاف با مسئله شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیکی دو چیز کاملاً متفاوت است.

با ایمان به پیروزی راهمان (ق) ۱۳۶۰/۲/۹ رفیق نویسنده این مقاله از: چریک‌های فدائی خلق ایران

نظری به نامه رفیق (ق):

رفیق (ق) در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۹ نامه‌ای خطاب به رفقا نوشت و مسئله‌ای را مطرح کرد. هر چند که بطور روشن و صریح مسئله عنوان نشده، ولی با این وجود می‌شود تا اندازه‌ای منظور نامه را فهمید. ولی برای این که بشود دقیقتر متوجه منظور رفیق گردید بهتر است توضیح بیشتر در مورد نظر خود بدهد. همچنین طرح عملی خود را نیز مطرح نماید که: چگونه مبارزه ایدئولوژیک را بین هواداران ببریم؟ به هر صورت از نامه رفیق چه می‌فهمیم؟ در قسمت اول نامه، رفیق مطرح می‌کند که چون «... هواداران که رابطه سازمان را با توده‌ها مادّی می‌کنند، یعنی رابطه سازمانی و تشکیلاتی را با توده‌ها برقرار می‌کنند، باید در جریان مسائل تئوریک قرار داشته باشند...» این حرف بطور کلی می‌تواند درست باشد و می‌توان گفت هواداران علاوه بر در جریان قرار گرفتن مسائل تئوریک باید در جریان بعضی از مسائل سازمان نیز باشند، ولی آنچه بلافاصله مطرح می‌شود، در چگونه جریان و رابطه‌ای قرار گرفتن می‌باشد. فکر می‌کنم منظور نامه رفیق نیز به این چگونه رابطه است و گرنه به صرف گفتن اینکه ما باید در رابطه باشیم و آنها در جریان قرار بگیرند دیگر احتیاجی به نوشتن نامه نبود. وقتی رفیق مطرح می‌کند «مبارزه ایدئولوژیک، مخفی کاری نمی‌پذیرد» این به چه معنی است؟ آیا این معنی را نمیدهد که: باید ایده‌های مختلف در داخل تشکیلات را در سطح بیرون بین هواداران مطرح کرد؟ چرا که رفیق بلافاصله بعد از این جمله، این مسئله را مطرح می‌کند که «ما باید هر آنچه که برایمان روشن نیست را به صراحت به توده‌ها بگوئیم» و این جز مطرح کردن اختلافات و مبارزه بین ایده‌ها برای هواداران، معنی دیگری نمیدهد. اصولاً معنی مبارزه ایدئولوژیک جز مطرح کردن نظرات مختلف برای هم، جز مطرح کردن ایده‌های گوناگون در درون تشکیلات معنی دیگری نمیدهد. اگر منظور رفیق این است که هواداران به جمع آوری فاکت یا نظر در مورد مسائل جامعه، از جمله وضع نیروهای سرکوب رژیم، یا وضعیت اقتصادی - اجتماعی یا رابطه نیروهای مترقی با توده‌ها و... بپردازند و ندانند این جمع آوری در چه رابطه‌ای است، محتوای این رابطه چیست و از چه دیدگاهی است، آن وقت آنها تنها مأمور اجرای جمع آوری فاکت و نظر میگردند و گفتن اینکه ما این‌ها را برای مبارزه ایدئولوژیک میخواهیم، چیزی را برای آنها حلّ نمی‌کند و نمی‌توانیم بگوئیم آنها در کوران مبارزه ایدئولوژیک تشکیلات قرار گرفته‌اند. چرا که آنها نمیدانند در کلیت این سازمان، در مبارزه ایدئولوژیک، چه عناصری درگیر مبارزه یا تبادل ایده‌ها و ترکیب هستند. مثل اینکه در داخل تشکیلات خودمان بگوئیم یک کمیته بنشیند مبارزه ایدئولوژیک بکند و دیگر اعضا فقط حق دارند برای این کمیته یک سری فاکت جمع آوری کنند و دیگر برخوردی به نظرات گفته شده از این کمیته نمایند یا در جریان جدل ایده‌های این کمیته نباشند و فقط بعد از اتمام، نتیجه به آنها اعلام می‌شود. دیگر این نوع برخورد را نمی‌شود مبارزه ایدئولوژیک در درون تشکیلات نام نهاد. اگر منظور رفیق، این نوع رابطه باشد، ما دائماً داریم با هواداران این کار را می‌کنیم و اگر لازم باشد، می‌شود سازمان یافته‌تر آن را

انجام داد. وقتی رفقای هوادار از مناطق روستائی گزارش میدهند، وقتی رفقای هوادار از کارخانه، تظاهرات و درگیریهای سطح شهر، از مسائل اقتصادی و یا از وضعیت ارتش و پاسداران... گزارش میدهند، در واقع آن را به تشکیلات میدهند تا رفقای تشکیلات ضمن در جریان قرار گرفتن نظرات رفقای هوادار، با خواندن این گزارشات، به تصحیح یا تکمیل این نظرات و ایده‌های خود بپردازند و از این طریق بهتر بتوانند ایده‌های درست خود را در مقابل ایده‌های نادرست قرار دهند. همانطور که گفته شد، اینکار انجام میگیرد و اگر منظور این باشد این دیگر معنی «هواداران باید در مبارزه ایدئولوژیک باشند» را نمیدهد. وقتی صحبت مبارزه ایدئولوژیک می‌شود، یعنی مبارزه نظری علیه نظری دیگر، مبارزه ایده‌هایی علیه ایده‌های دیگر. بنابراین آوردن فلان فاکت و فلان نظر، شرکت دادن هواداران در مبارزه ایدئولوژیک نیست. وقتی شرکت در مبارزه ایدئولوژیک معنی میدهد که در میان گذاشتن اختلافات بین هواداران مطرح باشد. بنابراین قسمت دوم حرف رفیق که مطرح می‌کند فعلاً منظوم این نیست که اختلافات گفته شود، با حرف قسمت بالایش که میگوید مبارزه ایدئولوژیک مخفی کاری نمیپذیرد، یک معنی دارد. یعنی اینکه مبارزه ایدئولوژیک علنی شود، یعنی: اختلافات گفته شود. بنابراین، گفتن اینکه «ولی اختلافات با مسئله شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیکی دو چیز کاملاً متفاوت است» (تأکید از من است) نادرست بوده جز اینکه بطور روشنی منظور شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیک توضیح داده شود.

با ایمان به پیروزی راهمان (چ) ^{۵۸} ۱۳۶۰/۲/۱۳

* * *

کسانی که درکشان از شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیک تا بدان حد محدود بود که آن را به معنی تهیه گزارش از طرف رفقای هوادار می‌فهمیدند، معلوم بود که در مقابل طرح صریح و واضح مسئله بگویند مسئله بطور صریح و روشن مطرح نشده و گویا درست به همین دلیل است که خود بالاخره موافقت یا مخالفت خود را با شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیک و «در چگونه جریان و رابطه‌ای قرار گرفتن» آنها را بطور روشن و صریح ابراز نمی‌کنند. در اینجا می‌بینیم رفیق مرکزیت ظاهراً با این درک که شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیک به معنی طرح اختلافات درون تشکیلاتی در بین آنهاست، تلویحاً با این مسئله مخالفت می‌کند. آیا این رفقا زمانیکه در سازمان بودند اختلافات درونی را در میان هواداران مطرح نکردند؟^{۵۹} اگر کردند، این بدان معنی نیست که عدم موافقتشان با شرکت هواداران در مبارزه ایدئولوژیک دلیل دیگری داشته است؟ دلیلی که تمام آن کسانی که به حقانیت خود ایمان ندارند، همواره برای خود می‌تراشند؟!

^{۵۸} این توضیح از ماست: رفیق (چ) در آن زمان از اعضای مرکزیت بود که در جریان انشعاب به آرخا پیوست. ^{۵۹} از مدتها قبل از انشعاب زمزمه هائی مبنی بر اینکه در بین چریکهای فدائی خلق انشعابی رخ داده یا در حال وقوع است شنیده می‌شد. ما بعداً متوجه شدیم که رفقا، از مدتها پیش، اختلافات درونی را یکجانبه با رفقای هوادار مطرح می‌کرده و اندیشه انشعاب را بوجود آورده بودند.

ریزه‌کاری‌هایی (!) در مورد انشعاب

رفقای منشعب گویا خود نیز پی برده بودند که با عنوان آن سه اختلاف کذائی نمی‌توانند انشعاب را توجیه نمایند و به همین دلیل برای محکم کاری و برای اینکه نشان دهند انشعاب گویا واقعاً اجتناب‌ناپذیر بود، دلایل دیگری را برای کار خود عنوان می‌کنند که به قول خودشان از زمره «ریزه‌کاریهای فراوان دیگر» است. در گزارشی از رویدادها با عنوان «ریزه‌کاری‌های فراوان» رفقا می‌خواهند ثابت کنند که ما در کار مرکزیت جدید کار شکنی می‌کردیم و «آن ریزه‌کاری‌ها» را هم در این رابطه مطرح می‌کنند: فلان رفیق از مسئولیت خبرنگار امتناع کرد، فلان رفیق از رفتن به کردستان سرباز زد، فلانی فلان کار را کرد و...

ما وارد شدن به این نوع بحثها و برخورد به آن ریزه‌کاریها را غیر لازم میدانیم و پیشاپیش با قبول این فرض که تمام آن مسائل مطروحه و مسائل دیگری که در آن «ریزه‌کاریهای فراوان دیگر» ممکن بود بگویند همگی درست و به همان شکلی است که رفقا مینویسند. می‌گوئیم بسیار خوب مرکزیت یک سازمان کمونیستی وقتی رفقائی به حق یا ناحق، بجا یا نابجا با سیاستها و عملکردهای مرکزیت مخالفت می‌کنند و یا حتی علم طغیان در مقابل مرکزیت برمی‌افرازند، راه حل چیست؟ رفقائی که اکثریت اعضای مرکزیت را تشکیل می‌دادند و ادعا داشتند درک درستی از مفهوم سانترالیسم دموکراتیک در دست دارند چه می‌بایست می‌کردند؟ آیا اصول مارکسیسم و تجربیات گرانقدر جنبش کمونیستی جهانی هیچ رهنمود و تجربه‌ای در این مورد عرضه نکرده است؟ رفقائی که گویا «بر خلاف ما» مفهوم و اهمیّت انتقاد و انتقاد از خود را میدانستند، نمی‌توانستند و نمی‌بایست آن رفقای به اصطلاح خاطی را در درجه اول به یک جلسه انتقادی فراخوانند و مسائل را مورد بررسی قرار دهند؟ نمی‌بایست حق مسلم دموکراتیک رفقا را در سازمان رعایت کنند و به ایشان اجازه دهند در مقابل اتهامات مرکزیت از خود دفاع کنند و بعد مگر در اساسنامه سازمان چگونگی شیوه برخورد به رفقای خاطی قید نشده بود؟ رفقا در رابطه با آن «ریزه‌کاری‌ها» مسئله‌ای را هم عنوان کرده‌اند که اتفاقاً برای خودشان نه تنها ریزه‌کاری نیست بلکه یکی از تکیه گاههای مهم‌شان برای

توجیه انشعاب غیر اصولی شان می‌باشد: مسئله شاخه تهران.

شاخه تهران و مسائل مربوط به آن

همانطور که پیش از این نشان دادیم اختلافات واقعی ما با رفقا هر بار در رابطه با مسائل مبارزاتی جامعه مشخص شده و حدت می‌یافت. بار اول در رابطه با پاسخ به یکی از مهمترین معضلات جنبش یعنی تعیین ماهیت طبقاتی رژیم و تعیین خط مشی مبارزاتی، اختلافات رو شده و مرزبندی‌های مشخصی بوجود آمد. بار دوم در رابطه با حرکت یک دسته پارتیزانی در شمال (گشایش جبهه شمال) که علیرغم توافق هر دوی ما با اصل موضوع، اختلاف دیدها به صورت کاملاً مشخص در آمده و خود را در رابطه با به جریان انداختن یا نینداختن یک مبارزه ایدئولوژیک فعال بر سر این موضع و تعیین برنامه مبارزاتی سازمان نشان داده و به تشدید اختلافات فی ما بین انجامید. این بار هم تشدید نهائی اختلافات بین ما و رفقا که انشعابی را به دنبال خود آورد، درست در رابطه با پاسخ به یکی از مسائل مهم مبارزاتی جامعه پیش آمده و خود را آشکار ساخت. در شرایطی که در میان ما صحبت بر سر این بود که آیا گشودن «جبهه شمال» تنها یک وظیفه مبارزاتی است یا همه وظایف مبارزاتی سازمان، در صحن جامعه تحولات تاریخی بوقوع می‌پیوست، همان تحولاتی که به وقایع ۳۰ خرداد سال ۶۰ منجر گشت. وقایعی که از مدتها پیش به صورت اعتراضات وسیع و تظاهرات و درگیریها در اینجا و آنجا به وقوع می‌پیوست؛ و اینبار در سطحی وسیعتر با مزدوران رژیم شدت یافته بود؛ و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی علاوه بر اوباشان و چاقوکشان و چماقداران اجیر شده خود، از سپاه پاسداران و کمیته‌چی‌های مزدورش نیز در سرکوبی این موج اعتراضات به شدیدترین شکلی استفاده می‌نمود و کشتار وحشیانه و کاملاً عریان را براه انداخته بود تا بتواند هر چه بیشتر فضای رعب و وحشت را در جامعه حکمفرما نماید؛ و برای رسیدن به این هدف از هیچ جنایتی ابا نمی‌کرد. مسلم بود در چنین اوضاعی برای آن دسته از رفقای که تنها وظیفه مبارزاتی خود را «گشودن جبهه شمال» تلقی نمی‌کردند، ضرورت برخورد به آن مسائل، ضرورت موضعگیری صریح در مقابل آن و ضرورت شرکت فعال در مبارزات تاریخی این دوره از مبارزات خلق، با اهمیت هر چه تمامتر

مطرح بود. آن خانواده‌های هواداری که ما بعثت از دست دادن خانه‌های تیمی خود در آن زمان در آن جاها به سر می‌بردیم، هرگز فراموش نخواهند کرد که ما در آن روزها در چه تب و تاب و تابی به سر می‌بردیم و با چه احساس مسئولیتی برای پاسخگوئی به آن معضلات تلاش می‌کردیم. چگونه سعی می‌کردیم موضع انقلابی سازمان را در رابطه با مسائل فوق که از پیش هم معلوم و مشخص بود به جامعه اعلام کنیم؛ چگونه کوشش می‌کردیم رفقای عضو و هوادار ساکن تهران را برای ایفای نقش هر چه فعال‌تر در این مبارزات سازماندهی کنیم. ولی رفقا چه می‌کردند؟ آنها در مرکزیت سازمان قرار گرفته بودند و می‌بایست نقش اعضاء و هواداران سازمان را در رابطه با این مبارزات معلوم کنند و تکلیف آنها را روشن سازند. آنها خود در تهران حضور داشتند، ولی گویی هیچ چیز را نمیدیدند و گویی چیزی را نمی‌شنیدند و در مقابل اصرار ما برای اتخاذ موضع، با بی‌اعتنائی و تبختر روشنفکرانه می‌گفتند اینها مبارزات زودگذری است و ما نمی‌توانیم نیروی خود را برای چنین مبارزاتی صرف کنیم (در حالیکه در واقعیت امر، نیروئی که می‌بایست و می‌شد بکار گرفته شود، بطور خودبخودی صرف شده بود یعنی رفقای عضو و هواداران پرشور سازمان بطور وسیع و دلیرانه در این درگیریها شرکت داشتند و در رادیکالیزه کردن آن مبارزات نقش کاملاً مؤثری ایفا نمودند) و وقتی اصرارمان زیاد می‌شد گویی که واقعاً ما مدافع کار آرام سیاسی بودیم (رفقا آن قدر در میان خود ما را «سیاسی‌کار» نامیده بودند که انگار خودشان هم باورشان شده بود) می‌گفتند این هم روی دیگری از سیاسی‌کاری است، خرده بورژوا در مقابل یک شور و هیجان زودگذر به غلیان آمده و برای ما از اهمیت مبارزات روستا صحبت می‌کردند و این که رفیق مسعود گفته است روستا پایگاه استراتژیک است و یا مطرح می‌کردند اصلاً این مبارزات، مبارزات توده‌ها علیه حاکمیت نیست بلکه مبارزه بین دو جناح حاکمیت است، مبارزه بنی صدر با خمینی است. ولی بالاخره تحت فشار ما و رفقای هوادار که با اصرار خواهان اتخاذ موضع از طرف سازمان بودیم؛ رفقا اعلامیه‌ای نوشتند (اعلامیه شماره ۶۳ تاریخ ۶۰/۳/۱۵) با محتوای کلی که به توضیح واضحات، آن هم بشکل کاملاً سطحی، پرداخته بود و حتی یک رهنمود - حتی به صورت کلی - هم برای پیشبرد مبارزات مردم عرضه نکرده بود.

ما خود اعلامیه‌ای نوشته بودیم که در آن رهنمودهای مشخصی ارائه داده شده بود.

این اعلامیه را در اختیار مرکزیت قرار داده بودیم که با تصویب آن در جامعه پخش کنیم.

رفقا گفتند با متن اعلامیه موافقیم ولی بخاطر آنکه نیرو و سازماندهی لازم را برای پیاده کردن آن رهنمودها در دست نداریم آن اعلامیه بدون رهنمود چاپ شود. ولی در حقیقت اعلامیه بدون رهنمود مشخص مفهوم و ارزش خود را از دست می‌داد. لذا ما خود اعلامیه فوق‌الذکر را با امضای چفخا - شاخه تهران منتشر ساختیم. دلیل‌مان هم این بود که حداقل در سطح تهران با توجه به نیروی رفقای عضو و هوادار، سازماندهی داشته و می‌توانستیم آن را گسترش هم ببخشیم. این اعلامیه اگر چه قبلاً در همان روزهایی، که هر یک، باری از مسائل مبارزاتی را با خود حمل می‌کرد نوشته شده بود، پس از ۳۰ خرداد منتشر گردید و دیگر خیلی دیر شده بود.

آیا ما با نوشتن اعلامیه با امضای چفخا - شاخه تهران بعمل غیر تشکیلاتی دست زده بودیم؟ بهیچوجه، اولاً همانطور که گفتیم رفقای مرکزیت با محتوای آن اعلامیه مخالفت نکرده بودند و صرفاً نداشتن نیرو و سازماندهی لازم را دلیل مخالفت خود با انتشار آن اعلامیه ذکر کرده بودند و ثانیاً شاخه تهران همانند شاخه‌های دیگر سازمان این اجازه را داشت که خود مستقلاً اعلامیه صادر کند و فعالیت‌های خود را سازمان

دهد و اتفاقاً آن موضوع را قبلاً همین مرکزیت جدید تصریح کرده بود و مشخصاً اجازه صدور اعلامیه به شاخه تهران را داده بود.

ولی... همانطور که پیش از این گفتیم اکنون یک مسئله مبارزاتی مهم مطرح شده بود؛ مبارزه‌ای که در واقعیت جریان داشت و تمام طبقات و اقشار جامعه سرنوشت خود را در آن میدیدند و به نتیجه این مبارزه میاندیشیدند. لاجرم هم ما و هم رفقا برخورد خاص خود را با این مبارزه داشتیم. مرزبندی‌ها کاملاً روشن بود. رفقا این مبارزات را زودگذر و بی‌اهمیت شمرده^{۶۰} و برخورد فعالانه نسبت به آن و شرکت در این مبارزات را لازم نمی‌شمردند. ما که می‌گفتیم اهمیت و بار این مبارزه با مبارزاتی که در طی دو سال اخیر شاهدشان بودیم بسیار فراتر است باید و حتماً ضروری است فعالانه در آن شرکت کنیم؛ چه اگر حتی این مبارزات زودگذر باشند باز هم وظیفه شرکت در آن را داریم. این دو مرزبندی مشخص مسلماً دو برخورد عملی متفاوتی را می‌طلبد و حقیقتاً در سازمان ما دو نوع برخورد با آن شد.

در این زمان برای تسریع در کار و برای اینکه بهانه‌گیریه‌های مرکزیت مانع از صدور به موقع اعلامیه نگردد، تصمیم گرفته بودیم به کار انتشار اعلامیه با امضای چفخا - شاخه تهران ادامه دهیم و اعلامیه‌ای پس از تصمیم اخیر خود منتشر ساختیم مربوط به شهادت رفیق اسمر آذری (یکی از هواداران فعال تبریز). در این رابطه رفقا به ما گفتند شما حق نداشتید بعنوان چریکهای فدائی خلق ایران - شاخه تهران برای یک رفیق هوادار تبریز اعلامیه صادر کنید و گفتند اگر اعلامیه مینویسید باید به امضای چفخا باشد^{۶۱}. ولی دیگر بهانه خوبی دست رفقا افتاده بود. آنها که گویا متخصص مخدوش کردن مرزها شده بودند اکنون در مورد اعلامیه قبلی (اعلامیه‌ای که در رابطه با آن مسائل مبارزاتی صادر کرده بودیم - شماره ۱ - در همه جا یعنی نه فقط در درون سازمان بلکه در بین رفقای هوادار این طور جلوه دادند که صدور آن اعلامیه کار غیرتشکیلاتی بوده و برای اثبات حرف خود و یا به عبارت دیگر به جهت محکم‌کاری روی اعلامیه مربوط به رفیق اسمر آذری تکیه می‌کردند.^{۶۲}

اگر به مطلبی که در گزارشی از رویدادها در این مورد نوشته شده دقت کنیم می‌بینیم رفقا انکار نمی‌کنند که نوشتن اعلامیه با امضای شاخه تهران جزء وظایف این شاخه بوده است بلکه می‌گویند «اعلامیه‌های دیگری انتشار یافت که هیچ تناسبی با وظایف شاخه تهران نداشت مثل اعلامیه‌ای که برای یکی از رفقای هوادار شهید ساکن تبریز داده شد» و آنجا هم که مینویسند: «اعلامیه‌ای نوشته شد تا در رابطه با حوادث

^{۶۰} در جزوه مازندران «گوشه‌هایی از سرکوب رژیم» که مقدمه‌اش توسط رفقا نوشته شده، این نظر کاملاً منعکس شده، بعد از

انشعاب ما نقدی بر آن مقاله نوشتیم که امیدواریم در آینده آنرا منتشر سازیم.

^{۶۱} پس از آن اعلامیه‌هایی از طرف سازمان منتشر شد که همگی با امضای چریکهای فدائی خلق بوده و همه را هم ما نوشته بودیم - البته با اجازه و تصویب مرکزیت - از جمله اعلامیه مربوط به شهادت رفیق بهزاد مسیحا و اعلامیه مربوط به مادر انقلابی، شهید روح انگیز دهقانی.

^{۶۲} رفقا واقعاً در مخدوش کردن مرزها متخصص شده بودند، در آستانه انشعاب شایع کردند که اعلامیه شماره ۱ دید قیامی دارد، موضوعی که ما بعد از انشعاب هم نفهمیدیم چرا؟ کجا؟ حالا دیگر مسئله این نبود که آیا می‌بایست یا نمی‌بایست در آن مبارزات با رهنمودهای مشخص شرکت کنیم. بلکه مسئله این بود که آن اعلامیه با دید اعتقاد به قیام نوشته شده بود (اعتقاد به پیروزی انقلاب از طریق قیام) و نه با دید اعتقاد به جنگ توده‌ای طولانی.

در ضمن به این ترتیب اینطور جلوه‌گر می‌شد که گویا اکثریت رفقای مرکزیت با محتوای آن اعلامیه مخالفت کرده بودند و گویا ما علیرغم این مسئله، آن اعلامیه را با امضای چفخا - شاخه تهران منتشر کرده‌ایم.

اخیر جامعه انتشار یابد، اکثریت مرکزیت این اعلامیه را رد کردند.» (تأکیدها از ماست). گرچه علت رد کردنشان را توضیح نمیدهند و عمداً مسئله را ناروشن باقی میگذارند ولی بهرحال این را هم نمیگویند که انتشار اعلامیه از طرف شاخه تهران جزو وظایف آن نبوده است.^{۶۳} در هر صورت رفقا که از خیلی وقت پیش، بدون اطلاع ما مسائل درون تشکیلاتی را با رفقای هوادار در میان میگذاشتند و از خیلی وقت پیش در عین حال که با شرکت هواداران در یک مبارزه ایدئولوژیک سالم مخالفت می نمودند، بطور یکجانبه اختلافات را به رفقای هوادار می گفتند، اینک بهانه خوبی بدست آورده بودند و دیگر علناً از ضرورت انشعاب صحبت کردند.

* * *

بلی، رفقای مرکزیت گویا از «ریزه کاریهای فراوان» به تنگ آمده بودند، ولی مگر رفقا نمی دانستند که طبق اساسنامه، بالاترین ارگان سازمانی در غیاب کنگره، شورایعالی سازمان است. چرا نخواستند برای حل این مسائل به شورا مراجعه کنند؟ آیا به فکرشان خطور نکرده و اگر نکرد پس چرا دعوت اکثریت اعضای شورایعالی را برای تشکیل جلسه فوق العاده شورا جهت بررسی مسائلی از همان نوع رد کردند. آیا به راستی خود را در عنوان آن «ریزه کاریهای فراوان» محق میدانستند؟ پس چرا از تشکیل جلسه رسمی شورا امتناع ورزیدند و در مقابل اصرار ما برای تشکیل جلسه فوق العاده و رسمی شورا کلماتی از این قبیل که سازمان سیاسی - نظامی شورا لازم ندارد، شورا بیخود می کند، شورا پورا مالیده، بر زبان راندند و... رفقا پس از ذکر آن ریزه کاریهای فراوان مینویسند «اکثریت رفقای سازمان ما به این نتیجه رسیدند که این افراد فرصت طلبانی هستند که میکوشند به هر نحوی شده مانع پیشرفت پراتیک انقلابی سازمان ما گردند». (گ.ا.ر)

ولی آیا رفقا این نتیجه مشعشانه خود را با رفقای به اصطلاح خاطی در میان گذاشتند؟ نخیر «بهبیچوجه»! همینکه خود به چنان نتیجه ای رسیده بودند کافی بود «به همین جهت سرانجام تصمیم گرفته شد آن دمل چرکین پاره شود، سوزانده شود تا شاید علیرغم تمام درد و رنجی که این عمل به همراه خود دارد پیکر ناتوان سازمان ما رو به بهبود و سلامت برود». (گ.ا.ر) اکنون رفقای به اصطلاح خاطی، دمل چرکین نامیده شده، و خیلی راحت پاره و سوزانده شدند، بله، ما دیگر «تصفیه»! شده بودیم...

ما از رفقای مرکزیت بسیار ممنون می شدیم، اگر حداقل، حضوراً جرائم ما را بر می شمردند و حکم «تصفیه مان» را حضوراً به ما اعلام می کردند، ولی ما در بحبوحه تلاش برای برگزاری جلسه شورا بودیم که ناگهان از طریق رفقای هوادار حکم «تصفیه» به دستمان رسید و متوجه شدیم در یک زمان واحد هم ما و هم رفقا با انرژی تمام و با تلاشی خستگی ناپذیر دو کار تدارکاتی متفاوتی می کرده ایم. ایشان در تدارک انشعاب بودند و ما در تدارک برگزاری جلسه شورایعالی.

به همین سادگی رفقا انشعاب کردند. اگر چه گفتند، انشعابی در کار نیست و مرکزیت جدید افرادی را از سازمان تصفیه کرده است. (البته ایشان در گفتن این سخن، زیاد غیر محق نیستند چه رفقا در حقیقت

^{۶۳} این برخورد در عین حال که بوضوح نشانه یک برخورد اپورتونیستی است نشانگر ادعان تلویحی رفقا به این امر است که شاخه تهران کاری خارج از وظیفه تشکیلاتی خود انجام نداده.

انشعاب نکردند و نام واقعی حرکت ایشان کودتای تشکیلاتی است. فقط گناه رفقا این است که نمی‌فهمند تصفیه با تکیه بر موازین و اصول تشکیلاتی معنی میدهد و نه با زیر پا گذاشتن این موازین و اصول و هنوز درک نمی‌کنند، بالاخره، کلمات بار خاص خود را دارند. به آن حرکت نمی‌گویند تصفیه کردیم، می‌گویند کودتا کردیم. بهر حال مرکزیت با این عمل غیر تشکیلاتی رسمیت خود را از دست داد و خود را بی‌اعتبار کرد!

اگر به «گزارش از رویدادها» توجه کنید، می‌بینید علیرغم همه آن «ریزه‌کاریهای فراوان» هرگز صحبتی از نقش شورایی عالی سازمان در میان نیست. صحبتی از این مسئله که اکثریت اعضای شورایی عالی سازمان، طی نامه‌ای رسمی مرکزیت را به جلسه‌ای برای بررسی مسائلی از جمله چند موضوع مشخص فرا خواندند به میان نمی‌آید. از این صحبت نمی‌شود که وقتی آن‌ها این دعوت را نپذیرفتند، اکثریت شورایی عالی سازمان دو رفیق را به نمایندگی از خود برای گفتگو با یکی از رفقای مرکزیت تعیین کرد و باز مرکزیت از ملاقات با آن دو رفیق امتناع ورزید...^{۶۴}

بله اینها ریزه‌کاری نیست که از آن به تفصیل سخن بگویند. پرداختن به این مسائل باعث آن می‌شود که به عیان و با وضوح هر تمام‌تر معلوم شود که رفقا چگونه اساسنامه سازمانی را مردود شمردند و چگونه فقط با زیر پا گذاشتن موازین تشکیلاتی، انشعابی را به سازمان ما تحمیل نمودند.

^{۶۴} زمانیکه اکثریت شورایی عالی سازمان متوجه شد که رفقا انگار در صدد جمع‌آوری امکانات برای خویش و جذب عناصر بطور غیر موجه بسوی خود می‌باشند، و با توجه به بعضی حرکات اکثریت مرکزیت که در آن اشکال میدید، و با توجه به اینکه اکثریت مرکزیت از ارائه گزارش ماهانه به شورایی عالی سرباز زده بود، تقاضای تشکیل جلسه فوق العاده نمود (البته طبق اساسنامه سازمان اکثریت شورایی عالی سازمان چنین حقی را داشت). در دعوت نامه اکثریت شورایی عالی سازمان چنین قید شده بود که دستور جلسه فوق العاده عبارت از:

۱. علت عدم پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک
۲. عدم پیشرفت کار برای جبهه شمال
۳. عدم ارائه گزارشهای ماهانه مرکزیت به شورا، از آغاز کار مرکزیت تاکنون
۴. بررسی کار خبرنامه

به این دعوت توجهی نکردند، بعداً موعد جلسه رسمی شورایی عالی فرا رسید، ما مصرّاً خواستار تشکیل این جلسه شدیم ولی رفقا دیگر کار را تمام شده میدانستند. گفتند سازمان سیاسی - نظامی شورا ندارد، شورا پورا مالیده و... وقتی اکثریت شورایی عالی سازمان خود را با چنین وضعی مواجه دید دو نفر از رفقای عضو شورا را که رابطه کاملاً حسنه‌ای با رفقا داشتند مأمور کرد که به نمایندگی از طرف اکثریت اعضای شورا با رفقا به بحث بنشینند ولی با کمال تعجب باز رفقا از ملاقات با آن دو رفیق امتناع کردند. بالاخره چند تن از رفقا بطور غیر رسمی و هر یک فرداً تقاضای ملاقات با یکی از اعضای مرکزیت که در حقیقت رهبر اصلی انشعاب بود، نمودند.

این بار تقاضا پذیرفته شد. ولی متأسفانه دیگر کار از کار گذشته بود.

عصیان خرده بورژوائی و پیگیری پرولتری

در روزهای پر تلاطم بعد از ۳۰ خرداد، در کشاکش مبارزه حادّ بین خلق و ضدّ خلق، در روزهایی که خلق احساس می‌کرد سلطه اهریمنی دیکتاتوری بورژوازی وابسته هر چه وسیعتر مستولی میگردد، در شرایطی که در اثر هجوم وحشیانه سگان زنجیری امپریالیسم، خلق موقتاً عقب نشسته ولی هرگز از صحنه خارج نشده و چشم انتظار آن نیروی انقلابی بود که انرژی بیکران آنان را جهت مقابله با این سگان زنجیری سازمان دهد، در شرایطی که همه پی میبردند چریکهای فدائی خلق در ارزیابی ماهیت طبقاتی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی به خطا نرفته، آنارشویست نبوده و حقانیت را گفته بودند، در شرایطی که اپورتونیست‌ها و ورشکستگی تئوریهای خود را به نمایش می‌گذاشتند، در شرایطی که چریکهای فدائی خلق می‌بایست، و در پرتو تئوری و تحلیلهای انقلابی خویش از جامعه می‌توانستند، نقش بارزی در این دوره ایفا کنند، ما (کسانی که مشترکاً جریان چریکهای فدائی خلق را از نو بوجود آورده بودیم) مشغول چه کاری بودیم؟ اگر رفقا آن مبارزات را زودگذر و بی‌اهمیت نامیده و ضرورت شرکت در آن را نمیدیدند، ما که اینطور فکر نمی‌کردیم. تمام وجودمان را خشم انقلابی فرا گرفته بود. ما نمی‌توانستیم بسان اپورتونیست‌ها به اصطلاح صبر پیشه سازیم، اجازه بدهیم ضدّ خلق بهر شکل که دلش می‌خواهد و هر چه وحشیانه‌تر خلق را مورد هجوم قرار دهد. نمی‌توانستیم در جریان مبارزه بین خلق و ضدّ خلق نظاره‌گر باشیم و آنگاه که سلطه سرنیزه وسیعتر از پیش همه جا را فرا گرفت، از ترس صحنه مبارزه را ترک گوئیم و چنین خود را در قالب تئوریهای به اصطلاح مارکسیستی بریزیم که حال دیگر نمی‌شود مبارزه مسلحانه کرد، خلق آمادگی ندارد، ابتدا باید با کار آرام سیاسی توده‌ها را آگاه کرد و وقتی همه آگاه شدند... بله آنگاه که در پرتو مبارزات جانبازان مسلح، مردم به خیابان‌ها ریختند، وارد می‌شویم و خود را از زمره آن مبارزین جان بر کف قلمداد می‌کنیم و در آن آنگاه سابقه «درخشان» مبارزاتی هم برای خود دست و پا خواهیم کرد. نه! ما از سلاله پر

افتخار چریکهای فدائی خلق بودیم... ما در شرایط سختی قرار گرفته بودیم، دستمان خالی بود.^{۶۵} اکنون یکبار دیگر به صفر رسیده بودیم و می‌بایست دوباره از صفر آغاز می‌کردیم. اگر چه این صفر از آن صفر که قبلاً با غلبه اپورتونیسیم در سازمان در سال ۵۷ بوجود آمده بود، به پشتوانه تجارب گذشته و درسهای حاصل از آن، در پله بالاتری قرار داشت. هم ما و هم آن رفقا در این اوضاع و احوال اکثر کارمان اجرای قرار با رفقای هوادار و توضیح مسئله انشعاب شده بود.

در اینجا هم رفقا موقعیت ممتازی داشتند. ما می‌بایست در شرایطی که هنوز خود نیز جمع‌بندی کاملی از چگونگی انشعاب در دست نداشتیم به شرح چگونگی انشعاب بی‌مسما می‌پرداختیم. ولی کار رفقا راحت بود. از میان آن به اصطلاح سه اختلاف و «ریزه‌کاریهای فراوان» اکنون یک چیز را برجسته می‌کردند؛ اینک امکانات سازمان برای «گشایش جبهه شمال» در دست آنان بود. بنابراین در جواب رفقای هوادار که چرا انشعاب شده مسئله را اینطور مطرح می‌کردند: ما معتقد به گشایش جبهه شمال هستیم و آن دیگران با این مسئله مخالفند. آنها سیاسی‌کار شده‌اند. و در مقابل تعجب هواداران و یا سؤالات بعدی آنان، آن اختلافات بی‌مسما همراه با «ریزه‌کاریهای فراوان» را مطرح می‌کردند ولی رفقای هوادار که دیگر به حد کافی از آن اختلافات گیج شده و از آن سر در نمی‌آوردند، به مسئله «جبهه شمال» می‌چسبیدند. هر جا ما به رفقای هوادار می‌رسیدیم، سؤالشان این بود: شما یا آنها، کدامیک می‌خواهید جبهه شمال باز کنید؟ می‌گفتیم ما امکانات لازم برای اینکار را نداریم، اگر چه گشایش «جبهه شمال» مورد تأیید ماست. ولی اغلب رفقای هوادار معنی نداشتن امکان را نمی‌فهمیدند و باز می‌پرسیدند بالاخره «جبهه شمال» را باز می‌کنید یا نه... «پراتیک معیار حقیقت شده بود».

مگر نه این بود که رفقا عملاً هواداران را برای نام‌نویسی در «جبهه شمال» کاندید می‌کردند، مگر نه اینکه عملاً با کمک هواداران آخرین تدارکات «جبهه شمال» ریخته می‌شد، مگر پراتیک، معیار حقیقت نیست؟ بفرمائید! آنها عملاً مشغول پراتیک جبهه شمال هستند ولی شما بدون در دست داشتن چنین «پراتیکی» فقط می‌گوئید «بازگشائی جبهه شمال» مورد تأیید ماست، ولی نه با دیدی که آنها دارند؛ و تماماً می‌خواهید ثابت کنید که انشعاب محکوم است.

به این ترتیب اکثر رفقای هوادار بدنبال انشعاب‌گران روانه شدند. بخصوص اغلب رفقای کردستان که مسئول‌شان مسئله انشعاب را یک‌جانبه و با شیوه‌های مزورانه و ریاکارانه با آنان مطرح کرد. طرح مسئله ابتدا با نزدیکترین هواداران، ابتدا هم آواز کردن آنها با خود، سپس از طریق این هواداران مسئله را در بین نزدیکترین افراد آن هواداران بردن... البته مسئله هم ابتدا به صورت تصفیه دو یا حداکثر چهار نفر مطرح شد، گرچه گفته نشد کودتا ولی تصفیه خود بیان صریح اما اپورتونیستی همان منظور است. با این حال متأسفانه کسی از آنها نپرسید که بر اساس چه ضوابطی تصفیه صورت گرفته، بخصوص آن هوادارانی که گوئی تفکر و تعمق را فراموش کرده بودند و با برخوردی غیر مسئولانه آب به آسیاب انشعاب‌گران

^{۶۵} علی‌رغم دست خالی بودن، بلافاصله پس از انشعاب چند طرح عملیاتی ریختیم که در یک مورد به انفجار بنیاد شهید منطقه نارمک موفق شدیم. بعداً در تهران، بندرعباس، اصفهان و شهرکرد و در کردستان عملیات مسلحانه ما گسترش یافت. مخصوصاً در کردستان تعداد عملیات مسلحانه‌ای که بعد از انشعاب و تحت شرایط یاد شده انجام دادیم، بسیار بیشتر از تعداد عملیات قبل از انشعاب می‌باشد.

ریختند.^{۶۶} اما اکثر آنها چون موضع مسئولین‌شان را نسبت به ما نداشتند همه جا می‌گفتند در سازمان انشعاب شده.

بدین نحو در سازمان ما انشعابی رخ داد؛ جائیکه هیچکس انتظارش را نداشت و حتی خود ما هم تصورش را نمی‌کردیم. ما که خود در مورد انشعابات بی‌مسئای جریان‌های مختلف سیاسی صحبت می‌کردیم و دلایل بی‌مقدار آنها را در توضیح انشعاباتشان برمی‌شمردیم و مثلاً در «سخنی با رفقا» گفته بودیم: «آنچه که در جنبش کنونی چشمگیر است جدائی تشکیلاتی گروه‌ها و سازمان‌ها از یکدیگر است. اما می‌توان این را نشان داد که این جدائی تشکیلاتی از یک مرزبندی دقیق دیدگاهی ناشی نمی‌شود. به یک معنی می‌توان گفت این جدائی در سطح وسیعی از جنبش کمونیستی نتیجه‌ای از بحران روابط است. و حال آنکه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، بنیادهای بسیار یکسانی بین گروه‌های مزبور وجود دارد. ابتدا روابط تیره می‌شود و به دهها دلیل تشکیلاتی، دسته‌های درون سازمان‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند؛ بعد در پی پیدا کردن لفافه نظری آن بر می‌آیند.» آیا اکنون در سازمان ما هم، چنان داستانی تکرار شده بود؟ با توجه به ناروشنایی‌هایی که در رابطه با این انشعاب برای بسیاری از هواداران و نیروهای سیاسی دیگر مطرح بوده گاه به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند. بعضی‌ها تصور می‌کنند انشعاب به دلیل از بین رفتن علقه‌های رفیقانه بین ما و رفقا و تیرگی روابط در درون سازمان بوجود آمده ولی همانطور که ما با تشریح کلیه مسائل قبل از انشعاب نشان دادیم، این برداشت بهیچوجه منطبق بر واقعیت نیست.

^{۶۶} اگر چه بی‌تجربگی و نا آگاهی این رفقا باعث اتخاذ چنان موضعی از طرف آنان شد ولی این بهیچوجه از بار انتقادی که در این رابطه به رفقا وارد است نمی‌کاهد. این رفقا برخورد شایسته یک هوادار چریک فدائی خلق را که همواره با احساس بار عظیم مسئولیت انقلابی بر دوش، مواظب هر حرکت و هر اقدام عملی خود و سازمانش می‌باشد از خود نشان ندادند، در درستی یا نادرستی موضعگیری خود تعمق نمودند، به عواقب کار خود نیاندیشیدند و بدون آنکه واقعاً مطمئن شوند ما مخالف گشودن جبهه شمال هستیم، جانب رفقای را گرفتند که ما را عناصر مخرب می‌نامیدند. آنها حتی بدون اینکه در صدد برآیند نظرات ما را نسبت به مسئله «جبهه شمال» و خود نفس انشعاب دریابند، سازمان را ترک گفتند و رفقای خود را با باری از مشکلات تنها گذاشتند.

گاهی رفقای از این دست که اینک انشعاب را محکوم می‌نمایند عنوان می‌کنند که اگر هم ما بی‌تجربه و ناآگاه بوده باشیم باز انتقادش به خود سازمان برمیگردد. اگرچه این سخن رفقا چندان دور از واقعیت نیست ولی رفقا با این عنوان، عاجزانه به تیره خویش می‌پردازند و بجای یک انتقاد از خود کمونیستی به ورطه لیبرالیسم در می‌غلطند. آنها فراموش می‌کنند که در مکتب چریک‌های فدائی خلق اولین چیزی که آموخته بودند این بود که «شرط صداقت انقلابی، برخورد جدی با مسائل است.» آنها فراموش می‌کنند که واقعاً آنقدر هم ناآگاه و بی‌تجربه نبودند. آنها کسانی بودند که در شرایط محاصره چریک‌های فدائی خلق از طرف اپورتونیستها و در شرایطی که وسعت و قدرت سازمان چریک‌های فدائی خلق از طرف یک رهبر اپورتونیست و سازشکار وسیله نابودی راه چریک‌های فدائی خلق قرار گرفته بود و شرایط بگونه‌ای بود که هوادار چریک‌های فدائی خلق شدن احتیاج به آگاهی کمونیستی، به شناخت نسبی اپورتونیسم، به شجاعت سیاسی و... داشت با برخورداری از این خصال راه خود را از میان تمام پیچ و خمهای سردرگم برگزیده و به هواداری از چریک‌های فدائی خلق برخاسته بودند. نه! قبل از اینکه سرچشمه اتخاذ چنان موضعی از طرف این رفقا عدم آگاهی یا بی‌تجربگی بوده باشد ناشی از لیبرالیسم آنها بود، لیبرالیسمی که هنوز دست از سر آنها برنداشته و آنها را وادار می‌کند خود را موجودات معصومی بپندارند که گویا از دست انحرافات گریخته و به تشکیلات جدید امید بستند. پس آن رفقای هواداری که همچنان با سازمان ماندند و بخصوص آنهایی که در روزهای سخت با زحمات بیدریغ خود یاور سازمان شدند و با صرف انرژی انقلابی، سازمان را از چنان رشدی برخوردار کرده‌اند که به وضعیت کنونی رسیده، چگونه بودند؟

بهبود! آنچه در سازمان ما رخ داد تکرار داستان فوق نیست. اگر روابط بین رفقا تیره شده این دقیقاً بخاطر وجود دیدگاه‌های واقعاً متفاوت سیاسی - ایدئولوژیک در سازمان بود، ولی اگر این دیدگاه‌های متفاوت به چنان صورتی مرزبندی نگشت که براحتی قابل تشخیص باشد، این ناشی از نارس بودن خود انشعاب بود بدون آنکه بخواهیم آن خطای اولیه خود را (افتادن در دام بحث‌های آن چنانی بر سر «مصاحبه») نادیده بگیریم.

خواننده ملاحظه نمود که چگونه از میان همه آن مسائل مخلوط و درهم و برهم و مخدوش شده همواره دو دیدگاه و دو طرز برخورد با مسائل خود را آشکار می‌کرد و خود را در نحوه برخورد طرفین نسبت به امر مبارزه ایدئولوژیک درونی نشان می‌داد، خود را در برخورد به اشکالات و مشکلات سازمانی نشان می‌داد. دیدگاهی که وقتی با مشکلات و نارسائی‌ها مواجه شد متانت انقلابی را از دست داد و با مطلق‌نگری مفرطی بر هر چیز سازمان خط بطلان کشید و با بی‌ارزش قلمداد کردن عملکردهای انقلابی سازمان دائماً تکرار کرد ما هیچ‌کار نکرده‌ایم و دیدگاهی که در مقابل مشکلات و نارسائی‌های سازمان به‌رحال به جستجوی راه حل می‌گشت، از هویت و موجودیت چریک‌های فدائی خلق دفاع می‌کرد و مبلغ این اندیشه بود که «ما بهبودی نماند تا تأثیری را که وجودمان چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی بر روی کل جنبش و بر روی سایر سازمان‌ها داشته است، دست‌کم بگیریم. ما بهبودی حق نداریم فعالیت خستگی‌ناپذیری را که چریک‌های فدائی خلق و هواداران پرشور و دلیر آنها در طی این مدت برای ارتقاء سطح مبارزات توده‌ها کردند نادیده بگیریم».^{۶۷} در اینجا مبارزه بین دو دیدگاه جریان داشت، پیگیری پرولتری در مقابل عصیان خرده بورژوازی قرار گرفته بود. دو دیدگاه در مقابل هم صف آرایی کرده بودند. دیدگاه کسانی که معضلات جاری جنبش را از یاد می‌بردند و اگر هم توجهی به آن داشتند، می‌کوشیدند تا تنها با تکرار اصولی که رفیق مسعود در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بیان کرده مسائل را از پیش روشن و حل شده قلمداد نمایند و به این ترتیب خلاقیت و طراوت تئوری مبارزه مسلحانه را از آن می‌گرفتند. بهمین جهت هم نمی‌توانستند اهمیت والای تحلیلهای سازمانی را در بسط تئوری مبارزه مسلحانه درک کنند. و دیدگاه کسانی که می‌گفتند «مهم این است که با دیدگاه‌های رفیق مسعود به مسائل فعلی جنبش نگاه کنیم و راه حل مشکلات را پیدا کنیم» و بر مواضع و تحلیلهای سازمان پا می‌فشرده. در اینجا روابط تیره شده بود چرا که دگماتیسم به مبارزه با مارکسیسم خلاق پرداخته بود.

روابط تیره شده بود چرا که کسانی بر اصول و راه‌های اصولی مبارزه پا می‌فشرده و کسانی از راه‌های غیر اصولی می‌رفتند و سر انجام هم با زیر پا گذاشتن اصول و موازین تشکیلاتی انشعابی را بوجود آوردند. در اینجا تیرگی روابط به جدائی نیانجامیده بلکه جدائی دیدگاهها به تیرگی روابط منجر گشت.^{۶۸} می‌شد و واقعاً امکان پذیر بود ما و رفقا در یک چارچوب تشکیلاتی، مبارزه مشترکی را ادامه دهیم و بگذاریم وقتی آن دو دیدگاه اساساً و ماهیتاً متفاوت، خود را در رابطه با مسائل مبارزاتی جامعه بطور همه جانبه نشان داد و امکان رسیدن به یک دیدگاه واحد ناممکن بود، آن موقع از هم جدا شویم. امکان‌پذیر بود اجازه دهیم اختلافات، سیر طبیعی خود را از سر بگذارند تا بر همگان معلوم شود ما چه می‌گوئیم

^{۶۷} رجوع شود به «شرایط کنونی و وظایف ما».

^{۶۸} اگر چه ما علیرغم جدائی دیدگاهها و تیرگی روابط بسیار کوشیدیم وحدت سازمانی را حفظ کنیم، ولی کسانی که هر نظر متفاوتی را بوجود دو دیدگاه متضاد منتسب می‌کردند، تصمیم خود را برای انشعاب گرفته بودند.

و رفقا چه می‌گویند. ما مدافع چه خطی هستیم و رفقا مدافع چه خطی و ماهیت این دو خط متفاوت چیست. ولی متأسفانه همانطور که گفته شد رفقا با عصیان خرده بورژوازی خود این امکان را از بین بردند و البته ما هم نتوانستیم آن را مهار کنیم.

انشعاب، ضربه شدیدی به چریکهای فدائی خلق و تئوری رهنمون آنها - تئوری مبارزه مسلحانه - وارد ساخت. در شرایطی که می‌بایست و امکان پذیر بود که پرچم چریکهای فدائی خلق بر روی تئوری‌ها و عملکردهای ورشکسته اپورتونیست‌های مدافع کار آرام سیاسی به اهتزاز در آید و بر همه به وضوح عیان گردد که چریکهای فدائی خلق واقعی چه کسانی هستند، در شرایطی که می‌بایست و امکان پذیر بود که در پروسه‌ای نوین تابلوی جعلی «اقلیت» و «اکثریت» زنگ زده گردد؛ انشعاب باعث آن شد که ذهن جنش بیش از پیش نسبت به ادامه دهندگان راستین راه چریکهای فدائی خلق، مخدوش شود. حالا دیگر مشکلی بر مشکلات اضافه شده بود: چفخا (آرخا) چه کسانی هستند؟ هویتشان چیست؟ و اپورتونیست‌ها شادی کنان از سرنوشت «خط مشی چریکی» صحبت می‌کردند.^{۶۹} آنانی که هیچوقت پراتیک انقلابی در رابطه با تئوریهای ورشکسته‌شان نداشته‌اند که برای اثبات خود بر آن تکیه کنند، صرفاً با توسل به چنین مسائلی می‌توانند به اصطلاح حقانیتی برای خود دست و پا نمایند.

آیا این انشعاب اجتناب ناپذیر بود؟ گر چه قبلاً به این سؤال تلویحاً پاسخ دادیم، با صراحت هم می‌گوئیم بهیچوجه! و در همین جا است که ما باید بر خطاهای خود تأکید کنیم. درست است که رفقا به عواقب کار خود نیاندیشیدند و با احساس مسئولیت کمونیستی برخورد نکردند؛ درست است که مسئولیت هر ضربه‌ای که انشعاب وارد کرده است به گردن آنهاست ولی همانطور که ضمن توضیح مسائل نشان دادیم آنها تحت شرایط مشخصی کار را به انشعاب کشاندند. شرایطی که نقش ما هم در تحققش دخیل بوده است. ما اگر هشیاری و تجربه لازم را می‌داشتیم، اگر می‌توانستیم بطور کاملاً دقیق شیوه برخورد مناسبی را اتخاذ کنیم و از همه مهمتر اگر می‌توانستیم بجای مشغول کردن خود به آن مسائل، نیروهای سازمان را در جهت رشد پراتیک سازمانی بکار گیریم، آنان اجازه پیشروی نمی‌یافتند و مسلماً می‌توانستیم مانع از آن شویم که انشعابی به سازمان تحمیل شود. بطور مشخص انتقادات زیر به ما وارد است:

۱. با هشیاری و جدیت به آن به اصطلاح مبارزه ایدئولوژیک بر سر مصاحبه برخورد نکردیم و در دام طراحان آن بحث افتادیم،

۲. نتوانستیم مصرانه و با اتخاذ شیوه‌های مختلف رفقا را مجبور کنیم که بجای آنچه که می‌گویند غلط است، آنچه را که فکر می‌کنند درست است بنشانند.

^{۶۹} نفوذ اپورتونیسم در هر سازمان کمونیستی امری طبیعی است ولی اینکه سازشکاران رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق) پس از ضربه‌های سال ۵۵ با نام سازمان ما فعالیت کردند، این از خاصیت «تئوری مبارزه مسلحانه» نبود بلکه از رفتار اپورتونیستی آنانی ناشی شد که در عین حال که به تئوری، فرهنگ و سنتهای چریکهای فدائی خلق پشت پا زدند ولی بخاطر استفاده از اعتبار و اتوریته چریکهای فدائی خلق در جامعه، تشکل خود را به آن اسم نامیدند. جدائی ارتش رها بیخش هم همانطور که نشان دادیم گناهش به گردن «تئوری مبارزه مسلحانه» نیست. و اینکه بعداً هم چه پراکندگی‌هایی بوجود آمده دیگر بهیچوجه مربوط به چریکهای فدائی خلق و «تئوری مبارزه مسلحانه» نمی‌شود.

۳. مهمترین و اساسی‌ترین انتقاد به ما و کلاً به تمام سازمان آن است که نتوانستیم به شعارهای خود عمل کنیم. البتّه تلاش‌های پراکنده صورت گرفت و نتایج مثبتی هم در همان حدّ بوجود آمد ولی بهر صورت تلاش آگاهانه‌ای بکار نبردیم (رجوع کنید به شرایط کنونی و ظایف ما).

بعد از انشعاب

ما تا حدودی در باره وضع خودمان بعد از انشعاب صحبت کردیم و در صورت لزوم، بیشتر و دقیقتر از آن می‌توانیم آن وضع را توضیح دهیم، بخصوص همانطور که گفتیم ما مبارزه گسترده‌ای را در رابطه با بعضی نظرگاهها و برخوردهای اشتباه تشکیلاتی از سر گذارنده و به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتیم. ولی در مورد رفقای (آرخا)، پس از انشعاب، رفقا با کمک هواداران پرشور، دسته پارتیزانی در جنگلهای شمال راه انداخته و چند عملیات مسلحانه انجام دادند ولی متأسفانه رفقا بجای استفاده از این عملیات در جهت ارتقاء آگاهی خلق، به مخدوش ساختن ذهن مردم نسبت به آن انشعاب بی‌مسما پرداخته و علیه چریکهای فدائی خلق، تبلیغات نمودند. اعلامیه عملیات مسلحانه منتشر می‌شد و در عین حال که از مردم می‌خواستند به دفتر ارتش خلق مراجعه نموده و در آن نام نویسی کنند، هر بار به گونه‌ای به تحقیر چریکهای فدائی خلق می‌پرداختند. یکبار ما را در کنار «اقلیت» و «اکثریت» قرار داده و هشدار می‌دادند که مردم آنها را با «گروه اشرف دهقانی» عوضی نگیرند. (اینک رفقا نام جدیدی برای تشکل خود انتخاب کرده بودند: چریکهای فدائی خلق (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) و مانند آن دیگران چریکهای فدائی خلق را «گروه اشرف» می‌نامیدند. یکبار از ما بعنوان عناصر مخرب اسم می‌بردند که گویا از سازمان خودمان تصفیه‌مان کرده‌اند. اینها در حقیقت چاشنی آن چشم انداز کاذب بود و به این وسیله می‌خواستند رفقای هوادار را کاملاً مجاب کنند که گویا حاصل انشعاب، به اصطلاح گشایش جبهه دوم بوده است. ولی این سیاست نتیجه عکس داد. رفقای هوادار خواهان پراتیک انقلابی بودند و نمی‌خواستند همانند رهبران خویش از آن برای به اصطلاح کوبیدن چریکهای فدائی خلق استفاده شود و به همین جهت شدیداً با چنان موضعگیری‌هایی علیه چریکهای فدائی خلق به مخالفت برخاستند و رهبران چفخا (آرخا) را از ادامه آن سیاست باز داشتند تا جائی که آنها مجبور شدند در تکثیر مجدد اعلامیه‌های خود عبارت «گروه اشرف» ... را حذف کنند و توضیح دهند «زیر نویس این اعلامیه را برای جلوگیری از برداشتهای نادرست حذف

کردیم» (رجوع شود به بیانیه‌های عملیات جنگل).

آری در این مورد رفقا از خود انتقاد نکردند و نمی‌توانستند هم بکنند. چرا که با اینکار آن چشم انداز کاذب از بین می‌رفت، در حالیکه آنها اساساً تبلیغات خود را درباره انشعاب بر مبنای «تصفیه عناصر مخرب» و به اصطلاح گشایش جبهه دوم گذاشته بودند. ولی واقعیت آن است که «جبهه‌ای» در کار نبود، حتی به حرکت رفقا بعنوان حرکت یک دسته پارتیزانی در جنگل انتقاداتی وارد بود. مثلاً آنها به بسیج نیروهای شهر اعتنائی نداشتند. از منطقه، شناسائی کامل در دست نبود و از امکانات موجود در آنجا مطلع نبودند. نسبت به توده‌های منطقه حوزه فعالیت مبارزاتی خود کاملاً بی‌اعتناء بودند و... ولی در عین حال این را هم باید دانست که بندرت بتوان در شرایط دشوار، عملیاتی انجام داد که پس از انجام، کمتر از این قابل انتقاد باشد و رفقا به هر حال کار بسیار خوبی ارائه دادند. ولی آنچه در اینجا اساسی است و تا جائیکه به استراتژی مبارزاتی رفقای ارتش رهایی‌بخش مربوط می‌شود و باعث بن بست این مبارزه شده است، فقدان چشم انداز استراتژیک برای این عملیات است و این همان چیزی است که ما از آنها می‌خواستیم بر سر آن به مبارزه ایدئولوژیک بپردازند. رفقا دید استراتژیک ویژه‌ای از مبارزه در جنگل ارائه می‌دادند و چشم انداز کاذبی بوجود آورده بودند. در دید استراتژیک آنها ابداً ورود سایر نیروها به صحنه مبارزه مسلحانه به حساب نمی‌آمد و گمان می‌کردند اگر بتوانند هر تکه‌ای از این سازمان را به آن سمت بکشانند، با چنان سرعتی رشد خواهند کرد که این رشد، جای خالی هرگونه تحلیل تئوریک و دید استراتژیک را پر خواهد کرد (همانند وضعیت استثنائاً میمونی که مثلاً کومه‌له در کردستان از آن برخوردار است). ولی واقعیات نشان داده که فقدان دید استراتژیک از عملیات مسلحانه، یعنی عجز از یافتن مقام تاکتیکی هر عمل یا هر سری عملیات نظامی در رابطه با مجموعه مبارزات و چشم اندازهای مبارزاتی سازمان و همچنین در رابطه با مبارزات کل نیروهای موجود در جامعه و چشم انداز مبارزات ضد امپریالیستی خلق، باعث به بن بست کشیده شدن عملیات مسلحانه‌ای می‌شود که حتی از نظر تاکتیکی نیز بسیار خوب پیش بینی شده است.

بهر حال نفس عملیات مسلحانه رفقا قابل تقدیر بود ولی آیا واقعاً اگر انشعابی صورت نمی‌گرفت چنان عملیاتی انجام نمی‌پذیرفت؟ ما کوشیدیم با ترسیم تصویر واقعی از وضع سازمان قبل از انشعاب، حقایق را روشن سازیم. هر کسی با در نظر گرفتن آن وضع و دیدی که ما در رابطه با مسئله «جبهه شمال» داشتیم، می‌تواند با قاطعیت جواب دهد بله، نه تنها چنان عملیاتی صورت می‌گرفت بلکه تداوم آن تضمین هم بود.

بله، می‌شد انشعابی صورت نگیرد و چنان عملیاتی وسیعتر از آن هم انجام پذیرد. ولی دیگر در آن موقع وضع طور دیگری می‌شد. در آن موقع این عملیات در خدمت اثبات هر چه بیشتر حقانیت «تئوری مبارزه مسلحانه» و در خدمت رشد سازمانی معتقدین به این تئوری قرار می‌گرفت. ولی رفقا آن عملیات انقلابی را با خرواری از سریشم به انشعاب بی‌مسما و غیر اصولی چسباندند و هنوز هم به این وسیله عدم حقانیت خود و آن انشعاب را توجیه می‌کنند و هنوز هم از آن دید انحرافی در مورد «جبهه شمال» علیرغم اینکه پراتیک، نادرستی‌اش را ثابت کرده دست برنداشته و تشکیلات خود را عمدتاً با رؤیای «جبهه شمال» سر پا نگهداشته‌اند.

در باره بیانیه «آغاز وحدت»

در ۱۱ اسفند سال ۶۱، در سالروز شهادت جمعی از رفقای چریک از جمله دو تن از بنیانگذاران سازمان «چریکهای فدائی خلق»، رفیق کبیر مسعود احمدزاده و رفیق کبیر عباس مفتاحی، بیانیه وحدتی مشترکاً از طرف ما و رفقا منتشر شد.

در این بیانیه همانطور که در متن آن آمده، بر ضرورت وحدت مجدد دو سازمان تأکید شده و یاد آوری گردید، که «دو سازمان پس از انشعابی که حدود یکسال و نیم پیش باعث جدائی‌شان گشت، امروز برای تقویت صفوف مبارزاتی طبقه کارگر و انجام بهتر مسئولیتی که انقلاب ضد امپریالیستی خلق‌های ایران بر عهده آنها گذاشته است، دست به چنین اقدامی می‌زنند.»

با توجه به موضع و تحلیل ما در مورد انشعاب، اتخاذ چنان موضعی از طرف ما کاملاً بجا و منطقی بود. ما وقتی انشعاب را محکوم می‌کنیم، مسلماً خواهان وحدت با رفقا بوده و طبیعی است که در جهت آن تلاش نمائیم و واقعاً هم وقتی متوجه شدیم زرمه‌هائی از وحدت دوباره در بین بعضی از اعضا و هواداران آنان وجود دارد، پیشقدم شده و طی نامه رسمی استقبال خود را از امر وحدت با آنان اعلام داشتیم و ضمن تأکید بر به جریان انداختن یک مبارزه ایدئولوژیک فعال بین طرفین، جهت روشن شدن مرزبندی‌ها و آنگاه تأمین وحدت اصولی بر این اساس، جزوات درونی خود را در اختیار رفقا قرار دادیم. متن نامه ارسالی به رفقای (آر‌خا) چنین بود:

رفقا با دروهای انقلابی

رشد جنبش خلق و موقعیت حساس جنبش کمونیستی در این جنبش و احساس این خطر که بار دیگر کمونیستها نتوانند به رسالت تاریخی خود در قبال جنبش عمل نمایند، هر کمونیست صادقی را به تفکر وامیدارد و مسئله اعتلا بخشیدن به جنبش کمونیستی و

پایان دادن به تفرقه و پراکندگی موجود را در مقابل وی می‌نهد و مسئله دستیابی به وحدت اصولی را بعنوان ضرورتی اجتناب ناپذیر مطرح می‌سازد. این ضرورت حتی اگر آگاهانه درک نشده است ولی به صورتهای مختلف از جمله فعالیت در جهت روشن ساختن مرزبندی‌های ایدئولوژیکی بین نیروهای کمونیستی برای رسیدن به وحدت خود را نشان می‌دهد.

در متن چنین موقعیت اجتماعی بود که از چندی پیش مسئله وحدت دوباره بین سازمان‌های ما و شما مطرح شد و شوری در بین رفقای که جز به رسالت فدائی و استحکام سازمانی چریکهای فدائی خلق نمی‌اندیشند، ایجاد کرد. ولی مسئله وحدت همانند هر مسئله اجتماعی دیگر مَهْر طبقاتی خورده است و از اینرو در رابطه با این مسئله نیز مواضع مختلف اتخاذ شد.^{۷۰}

ما با این اعتقاد که کمونیست‌ها همواره باید در جهت وحدت اصولی بکوشند و از آنجا که در رابطه با شما با توجه به اینکه شما نیز خود را معتقد به اصول تئوری مبارزه مسلحانه مندرجه در کتاب رفیق کبیر مسعود احمدزاده می‌دانید، از این مسئله استقبال کردیم. از نظر ما اقدام در این جهت پاسخ آگاهانه دادن به ضرورتی است که مسئولیت آن را جنبش خلق بر دوش ما می‌گذارد و هر نوع کوتاهی و بی‌توجهی نسبت به آن اثرات خود را در جامعه بجا گذاشته و در تاریخ ثبت خواهد شد. ما بهیچوجه خواهان وحدت غیر اصولی نیستیم ولی در رابطه با رسیدن به وحدت اصولی مصممیم به مسئله مطروحه برخورد جدی نمائیم. با توجه به جریان حاد مبارزه طبقاتی در جامعه که برخورد فعال نظری و عملی را می‌طلبد بهترین زمینه برای مرزبندی‌های ایدئولوژیک بین طرفین بیش از پیش بوجود آمده است. مشخص شدن مرزبندی‌های ایدئولوژیک خود قدمی در جهت رسیدن به وحدت است و این همه مستلزم جریان یک مبارزه ایدئولوژیک فعال می‌باشد.

ما اعتقاد داریم مبارزه ایدئولوژیک فعال و سالم، خصوصاً در شرایط کنونی که جنبش کمونیستی ایران در نهایت تشمت و پراکندگی به سر می‌برد و اکثر سازمان‌های کمونیستی را بحران ایدئولوژیکی فرا گرفته است، می‌تواند گامهای مؤثری در جهت انسجام کمونیستها باشد، گرچه سازمان ما در پرتو تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک از این قبیل بحران‌ها ندارد ولی از سوئی برای این که بتوانیم بهتر مبارزه توده‌ها را به جلو سوق دهیم و از سوئی دیگر برای این که به این پراکندگی خاتمه بخشیم و راه رشد کمونیست‌های

^{۷۰} ما ضمن ارج نهادن به برخورد بعضی از رفقای شما در این مورد، به رفقای که از عنوان کردن مسائل درونی، آنهم بصورت کاملاً تحریفی حتی به یک روستائی ساده در کردستان خودداری نمی‌کنند و یا به برخوردهای نادرست بعد از انشعاب کماکان ادامه داده و عملاً نشان میدهند که از این انشعاب غیراصولی و تأثیرات مخربش درس نگرفته‌اند یادآوری می‌کنیم که: رفقا اگر دشمنان و مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه با سمپاشی علیه دیگران رشد می‌کنند، رشد هواداران تئوری مبارزه مسلحانه فقط در صداقت و صمیمیت انقلابی آنهاست و افترا زنی و شایعه پراکنی در مورد هر نیروئی برای آنها زیان‌بار است. چریک فدائی برای اثبات حقانیت خویش به هیچیک از اینها نیازی ندارد چرا که حقانیت با اوست.

واقعی را هموار سازیم، مصممیم با برخورد فعال با مسائل توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیکی در اطراف این مسائل، پراتیک سازمانی خود و توده‌ها را صیقل دهیم. ما فکر می‌کنیم در آشفته بازار ایدئولوژیک حاکم بر جنبش کمونیستی تنها فدائی می‌تواند یکبار دیگر همانند گذشتگان به رسالتی که پرولتاریا بدوش آن گذاشته است عمل نموده و خط سرخ بنیانگذاران سازمان را پررنگتر از گذشته بنماید. و یکبار دیگر سازمان ما بعنوان محور سازمان‌های کمونیستی و یا حتی محور سازمان‌های انقلابی قد برافرازد. اهمیت خاتمه دادن به این پراکندگی‌ها و رسیدن به وحدت وی یا لااقل در مسیر وحدت گام برداشتن هر روز بیشتر از گذشته احساس می‌شود. اگر یکبار دیگر مبارزات توده‌ها این حقیقت مسلم را که «بدون رهبری پرولتاریا انقلاب ضد امپریالیستی به پیروزی نمی‌رسد» را ثابت نموده است، چرا کمونیست‌های واقعی در جهت آن قدم بر ندارند.

وظیفه کمونیست‌های صادق، مخصوصا در شرایط کنونی این است که با تمام توش و توان خود و بدور از تعصبات گروهی و سازمانی به این ضرورت تاریخی پاسخ مثبت بدهند و گامهای اولیه را در این راه بردارند. انقلاب نیازمند فداکاری، هوشیاری، کاردانی، پیگیری و در یک کلام پاسخ دادن سریع به ضرورتهای تاریخی است. اگر امروز ما به دلائلی - هر چند این دلائل مشکلات عظیم باشد - به این ضرورت‌ها پاسخ ندهیم فردای نه چندان دور آیندگان قضاوت خوبی در باره ما نخواهند کرد. البته این امر بدیهی است که برای رسیدن به یک هدف مشکلات بسیاری وجود دارد ولی این نیز بدیهی است که هنر انقلابیون در حلّ به موقع این مشکلات است. تنها در پرتو آگاهی راستین که از نظر ما کمونیست‌ها همانا مارکسیسم - لنینیسم خلاق است قادر خواهیم شد قانونمندی خاصّ برای حلّ آن مشکل را دریابیم و با پیگیری در جهت حلّ آن بکوشیم. از این نظر ما فکر می‌کنیم که با برخورد جدی با مسائل ایدئولوژیک، مسائلی که در شرایط کنونی بیشتر از هر زمان دیگر می‌تواند صیقل بخش پراتیک انقلابی ما باشد، می‌توانیم یکی از گامهای مطمئن برای رسیدن به آرمان‌های والای پرولتاریا که از جمله آن وحدت کمونیست‌های راستین است را برداریم. تنها از این طریق است که کمونیست‌ها می‌توانند پایه‌های اصولی همکاری، هماهنگی و سپس وحدت را بریزند. بدون توجه به این امر مهم، رابطه سازمان‌های کمونیستی از استحکام لازمه برخوردار نخواهد بود.

رفقا! با توجه به مسائل فوق ما مصممیم جزوهای درونی خود را در اختیار شما قرار دهیم و امیدواریم شما با برخورد فعال با این جزو‌ها به نوبه خود قدمهای ارزنده‌ای در جهت وحدت بردارید. در حال حاضر ما جزوه «طرح برنامه» را بعنوان بحث درونی ارائه می‌دهیم و بار دیگر تأکید می‌کنیم و از شما می‌خواهیم که حتما با آن فعالانه برخورد نمائید.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است هر چه فشرده‌تر باد صفوف چریکهای فدائی خلق ایران با ایمان به پیروزی

با توجه به موافقت رفقا با امر وحدت و صدور بیانیه مشترک، بنظر می‌رسید رفقا دیگر مواضع قبلی خود را در مورد جدائی سال ۶۰ کنار گذاشته و انشعاب را محکوم می‌نمایند. اگر چه این احتمال هم می‌رفت که رهبری ارتش رهائی بخش صرفاً بخاطر تخفیف بحران‌های درونی خود و جلب رضایت آن رفقائی که در بین آنها شدیداً دارای موضع وحدت طلبی بودند، با این امر موافقت کرده است، ولی بهر حال صدور بیانیه وحدت از یک طرف به ایجاد هر چه بیشتر فضای رفیقانه بین طرفین منجر گشته و موجب تقویت روحیه وحدت طلبی می‌شد و از طرف دیگر عاملی بود که می‌توانست موجب آن شود که واقعاً «پروسه‌ای از برخوردهای نظری و همکاریهای عملی را برای رسیدن به وحدت» آغاز کنیم و در ضمن اعتقاد یا عدم اعتقاد هر یک از ما به امر وحدت در این پروسه مشخص‌تر می‌گردید. هنوز مدت زیادی از آغاز این پروسه نگذشته بود که بخشی از اعضاء و هواداران چفخا (آرخا) از آنان جدا شدند و بنا به خواست خود و توافق ما در ارتباط با سازمان قرار گرفتند (در حقیقت این رفقا به سازمان نیوستند و در تشکیلات دموکراتیک سازمان با شروطی چند که خود تا حدودی در اول جزوه «گزارش به جنبش انقلابی» نوشته‌اند، قرار گرفتند). جدائی اخیر و مسائلی که آن رفقا مطرح می‌کردند گمان دوم ما را مبنی بر اینکه رهبری چفخا (آرخا) صرفاً بخاطر تخفیف تضادهای درونی سازمان خود و جلب رضایت اعضاء و هواداران موافق وحدت شده، شدت بخشید.^{۷۱}

با اینحال ما مجدداً به رفقای چفخا (آرخا) یاد آور شدیم که جدائی بخشی از اعضاء و هواداران شان نمی‌تواند هیچگونه خللی در امر وحدت بین دو سازمان ایجاد نماید و خواهان آن شدیم که برخورد فعال در این رابطه بکنند. رفقا از ما خواستند که مسئله را دو ماه به تعویق اندازیم. دو ماه گذشت خبری نشد و باز رفقا در جواب اصرار ما روی این موضوع، گفتند که با توجه به بعضی مشکلات اخیراً پیش آمده، مجبورند باز هم پروسه برخورد فعال را به عقب بیاورند و حدود یک یا یکماه و نیم دیگر فرصت خواستند و البته باز هم پس از گذشت این مدت خبری نشد.

اینک پس از گذشت حدود یکسال از صدور بیانیه وحدت، در شرایطی که کوچکترین قدمی برای تحقق این امر از طرف رهبری ارتش رهائی بخش برداشته نشد و هر بار کوششهای ما را هم کأن لم یکن می‌سازند، مسلم می‌شود که رفقا اعتقادی به امر وحدت بین دو سازمان ندارند، که خواهان «برخوردهای فعال و پیگیرانه تمامی اعضاء و هواداران دو جریان» در این رابطه نیستند و نه خواست و نه اعتقادی به «انسجام هر چه بیشتر صفوف چریکهای فدائی خلق» دارند. البته این ادعای بی‌سندی هم نیست.

اگر در سراسر بیانیه وحدت از ضرورت گریز ناپذیر وحدت نیروهای معتقد به مبارزه مسلحانه صحبت می‌کنند و مؤکداً می‌گویند «برای کوشش پیگیرانه هر چه بیشتر در راه این اهداف (منظور اهداف بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق) و پیشبرد عمیق‌تر آنها و گسترش وسیع‌تر مبارزه مسلحانه، اتحاد دو

^{۷۱} ما متوجه شدیم بعضی از اعضاء و هواداران و رهبری چفخا - آرخا مخالفت شدیدی با امر وحدت دو سازمان دارند و در حقیقت نویسنده «گزارش به جنبش انقلابی» (قبلاً در مورد وی و فرجامی که پیدا نمود صحبت کرده‌ایم، رجوع شود به پاورقی شماره ۴۲) هم دقیقاً با استفاده از این تضاد توانسته بود رفقائی را که واقعاً خواهان وحدت با ما بودند، بدنبال خود بکشد. وی بر امر وحدت با ما تکیه کرده و روی موج سوار شد، البته برای اینکه بعداً به قعر در غلطد.

سازمان ضرورت می‌یابد»، اگر باز می‌گویند «وحدت نیروهای پرولتری معتقد به مبارزه مسلحانه اجتناب ناپذیر است» و «باید با آگاهی بر این امر در این راه با گامهای سنجیده پیش رفت»، در جزوه پاسخ به انحلال‌طلبان معلوم می‌شود همه این کارها و نزدیکی اعضاء و هواداران شان با ما، کرنش در مقابل چریکهای فدائی خلق است. در این جزوه آنها به اعضاء و هواداران جدا شده از تشکیلات شان که خواسته بودند «پروسه وحدت اصولی» را با ما دنبال کنند می‌گویند شما در برابر جریان «خط مصاحبه»، کرنش می‌نمائید.

آیا ما محقّ نیستیم به اینها بگوئیم، اگر دنبال کردن «پروسه وحدت اصولی» با ما کرنش در مقابل ماست، بنابراین خود شما هم با نوشتن چنان مطالبی در «بیانیه وحدت» و اصلاً با صدور خود بیانیه در برابر ما کرنش کرده‌اید و البته با توجه به بُعد مسئله و اهمیت آن در رابطه با شما و با در نظر گرفتن این سیستم منطقی‌تان باید گفت آن کرنش صرف هم نبوده، معجونی از کرنش همراه با استغاثه بوده است. رفقا! آن تأکیدها بر ضرورت وحدت با ما چه شد؟ آن اجتناب ناپذیر خواندن وحدت نیروهای پرولتری معتقد به مبارزه مسلحانه کجا رفت؟ حداقل مطالب جزوه «پاسخ به انحلال‌طلبان» را طوری می‌نوشتید که اینقدر آشکارا متناقض با «بیانیه وحدت» در نیاید: ولی گویا تنها فایده «بیانیه وحدت» برای رفقا این بوده که بیش از پیش و کماکان مرزها را مخدوش سازند و از آن جا [که] از انشعاب دو سازمان صحبت شده، در جزوه «پاسخ به انحلال‌طلبان» بنویسند «نزدیک به دو سال از جریان انشعاب می‌گذرد» و در صفحه بعد بگویند آنها «انشعاب‌گری کرده‌اند» و «رفقای منشعب» هستند و باز در همین صفحات به اصطلاح استدلال کنند که ما تصفیه شده‌ایم و ایشان ما را از تشکیلات بیرون کرده‌اند...

اگر آنها در مقابل حرف درست «گزارش به جنبش انقلابی» در مورد بی‌هویتی سیاسی شان (البته در این قسمت هم با عنوان اینکه گویا در آن جا هویت سیاسی ما دُفاکتو اعلام شده آن حرف را تحریف کرده‌اند) می‌گویند جلّ الخالق! ما باید در مقابل سخنان نادرست و بی‌سر و ته رفقا بگوئیم جلّ الخالق! عجباً از مخلوقی که یه هیچ اصولی پای‌بند نیست و براحتی آنچه را که حتی خود دیروز به عنوان اعتقادات راستینش بیان کرده امروز اعتقادات دروغین خوانده و آنها را زیر پا می‌گذارد! آیا اینها براستی به امر وحدت با ما اعتقاد دارند؟!

تصفیه یا انشعاب؟!

در خاتمه به این مسئله پردازیم که رفقا چه اصراری داشته و دارند که به واقعیت انشعابی که رخ داده، نام تصفیه بگذارند. ما دیدیم که رفقا تشکل خود را بعد از انشعاب چریکهای فدائی خلق (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) نامیدند، و حتی به مردم گفتند که آنها را با چریکهای فدائی خلق یا بزعم دشمن و اپورتونیست‌ها و رفقا، با «گروه اشرف» اشتباه نگیرند. این سخن بخودی خود گویاست که اساساً گذشته قبل از انشعاب مورد قبول رفقا نبوده و آنها خود را ادامه دهنده خط چریکهای فدائی خلق نمی‌دانند، و اگر بیاد بیاوریم که رفقا اصولاً گذشته سازمان را انحرافی خوانده و معتقد بودند دیدگاههای شهید جزنی بر سازمان حاکمیت داشته و سازمان از «تئوری مبارزه مسلحانه» عدول کرده بود و انشعاب خود را هم بر این اساس توجیه می‌نمایند، می‌توانیم دریابیم آن سخنان چقدر منطقی است. ولی بلافاصله باید اضافه کنیم نتیجه آن، منطقاً باید اذعان رفقا به انشعاب از چریکهای فدائی خلق باشد. با اینحال باز می‌بینیم که آنها اصرار عجیبی دارند که بگویند، انشعابی در کار نبوده و رفقا فقط عناصر چندی را از سازمان «تصفیه» کرده‌اند. واضح است که معنی سخنان فوق نیز باید این باشد که آنها همان چریکهای فدائی خلق هستند و اگر هم نام خود را عوض کرده‌اند بهر حال توجیهی برای آن در دست دارند.^{۷۲}

^{۷۲} یکی از آن توجیهات این است که گویا رفقا به این وسیله میخواستند «مرزبندی خود را با دیگر جریاناتی که بهر حال تحت این عناوین فعالیت می‌کنند روشن ساخته و توده‌ها و هواداران را سردرگم نکرده باشند» (عجبا با این نامگذاری نه توده‌ها، نه هواداران، نه خود و نه کل جنبش را سر در گم نکرده‌اند!!). باید از رفقا پرسیده شود مگر نمیگویند غیر از اینکه عناصر چندی را از سازمان «چریکهای فدائی خلق» «تصفیه» کرده‌اند، اتفاق دیگری نیافتاده، مگر تصفیه چند عنصر از یک سازمان چه اهمیتی دارد که آنها مجبور شده‌اند پسوند ارتش رهاییبخش خلقهای ایران را بنام سازمان بیافزایند. راستی این عناصر باید دارای خصیصه عجیبی بوده باشند که وقتی «تصفیه» شدند، موجب تغییر نام آن سازمان گشتند. و واقعاً هم گویا آنها خصیصه عجیبی دارند (خصیصه‌ای که اعتقاد راسخ و ایمان مستحکم شان به «تئوری مبارزه مسلحانه» به آنها بخشیده) که

واقعاً این تناقض گوئی‌ها برای چیست؟ اگر کمی هشیاری بخرج دهیم، می‌توانیم ارتباط کاملاً مشخص و دقیق این امر را با مسئله هویت جریان چفخا (آرخا) دریابیم. از خود می‌پرسیم چفخا (آرخا) دارای چه هویت سیاسی است؟ در جزوه «گزارش به جنبش انقلابی-۱» مطالبی آمده که اتفاقاً بهترین قسمت آن را تشکیل می‌دهد، به این ترتیب:

«تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران با اعلام اعتقاد به <تئوری مبارزه مسلحانه> از سال ۴۹ شروع به حرکت نمود و در سال ۵۸ ما با انتشار جزوات و نشریات [و] کتابهایی اعلام کردیم که موضع ما این است که همان راه را ادامه می‌دهیم و درک خود را از این دیدگاه، (درست یا غلط) رسماً به جنبش ارائه دادیم. بنابراین هویت سیاسی چریکهای فدائی خلق ایران با درک خاصی از <تئوری مبارزه مسلحانه> مشخص می‌شود و در سطح جنبش همه آنها را با این موضع می‌شناسند. در سال ۶۰ ما از این تشکیلات جدا شدیم و این گذشته را انحرافی دانستیم و بنام چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) شروع به حرکت نمودیم. آیا تا زمانیکه رسماً مواضع جدید خود را اعلام نکرده‌ایم و روشن نکرده‌ایم که این اسم حامل چه برنامه‌ای است، و خط و مرز خود را با چریکهای فدائی که تاکنون وجود داشته‌اند، و کلاً رابطه خود را با گذشته خویش روشن نکرده‌ایم؟ می‌توانیم ادعا کنیم که هویت ما روشن است؟ به نظر ما نه.»

رفقای ارتش رهایی بخش در جواب این مسئله در جزوه «پاسخ به انحلال‌طلبان» نوشتند: «درباره برنامه تاکتیکی سازمان باید بگوئیم که یکی از موارد مهم مورد اختلاف ما با رفقای منشعب^{۷۳} (چریکهای فدائی خلق) بوده...» در ضمن، در عین حال که در پاسخ این سوال «موضع فعلی تشکیلات در کجاست؟» جواب می‌دهند «در کوه قاف» (اگر واقعاً در کوه قاف نیست چرا آن را نشان نمی‌دهید؟)، می‌گویند فقدان مدارک و اسناد دلیل بر بی‌هویتی نمی‌شود (چرا نمی‌شود، «موضع فعلی تشکیلات»، «مشی (استراتژی و تاکتیک) عملکرد و مواضع سیاسی» باید هم بطور مشخص و هم به صورت سند ارائه شود تا هویت سیاسی یک جریان معلوم شود (و باز در صدد اثبات هویتی برای خود بر آمده و سخنان خنده داری بر زبان می‌رانند و می‌نویسند «رفقای منشعب (چفخا - خط مصاحبه) در اعلامیه‌ای تحت عنوان (باز هم شایعه) ما را <کودتا گر> خوانده‌اند که معنای قابل فهم آن این است که ما با استفاده از اهرمهای قوی تشکیلاتی دست به <کودتا> زده و رفقا را از تشکیلات بیرون کرده‌ایم...»^{۷۴}

هر وقت از سازمان خودشان «اخراج» یا «تصفیه» میشوند و نام سازمانشان مورد استفاده دیگران قرار می‌گیرد، آن سازمانها را دچار چنان تشقت درونی می‌کردند که یکجا «اقلیت» و «اکثریت» پدید می‌آید و یکجا گروهی از اعضاء و هوادارانشان «منفردا از تشکیلات» می‌روند و... رفقا با چه کسانی می‌خواستند مرزبندی خود را روشن کنند، خودشان که چریکهای فدائی خلق بودند و قبلاً هم درست بخاطر مرزبندی با سازمان اپورتونیستها (غاصبین نام سازمان)، ما آگاهانه واژه «سازمان» را از عنوان خود حذف کرده و نام اولیه سازمان یعنی «چریکهای فدائی خلق» را مورد استفاده قرار داده بودیم؟! آن دیگر جریاناتی (نه چند تن عنصر «تصفیه شده») که بهر حال تحت این عناوین فعالیت می‌نمودند، چه کسانی هستند!!^{۷۳} این اولین بار است که از ما بعنوان رفقای منشعب اسم می‌برند (گویا هر واژه‌ای تقلیدبردار است). ولی آخر ما خودمان هم نفهمیدیم که بالاخره تصفیه شده‌ایم یا انشعب کرده‌ایم. براستی ایجاد این همه سردرگمی در جنبش برای چیست؟ قصد آن است که کدام مسئله اصلی پوشیده بماند؟!^{۷۴} نخیر! «معنای قابل فهم آن این است» که شما در موقعیتهای تشکیلاتی‌ای که شایسته‌اش نبودید، به ناحق قرار گرفته و یا

آیا براستی ارائه چنین دلایلی برای اثبات هویت یک جریان سیاسی قانع کننده است؟ آنها به قول خود پسوند (ارتش رهائی بخش) را به نام سازمان افزودند تا مضمون و جهت حرکت خود را نشان دهند. یعنی معلوم سازد که مضمون و جهت حرکت آنها چیزی غیر از مضمون و جهت حرکت چریکهای فدائی خلق باشد. با اینحال اصرار در این است که همه بپذیرند که آنها از چریکهای فدائی خلق انشعاب نکرده‌اند و تلقی شان این باشد که ایشان ادامه همان خط گذشته بود[ه] و مضمون و جهت حرکت چریکهای فدائی خلق را دارند، راستی چرا؟ به جملات زیر توجه کنید:

«ما از همان ابتدای شکلگیری مجدد خود در خرداد سال ۷۵۸^{۷۵} اعلام کردیم که این دولت یک دولت وابسته به امپریالیسم است و برای این ادعای خود دلایلی داشتیم، عملکردهای سه، چهار ساله این رژیم نشان داد که ما اشتباه نمی‌کردیم و...» «ببینید تا وقتی که یک سازمان اهداف روشنی را رو در روی خود نداشته باشد و بر اساس این اهداف برنامه روشن و خط مشخصی را در پیش نگیرد، دچار نوسانات و انحرافات زیادی خواهد شد و عملاً دورتر از نوک بینی خود را نخواهد دید... بهرحال در این مورد نیز سازمان ما هیچگاه دچار توهم نشد و سپاه پاسداران و ارتش را در یک صف و جزء نیروهای سر کوبگر رژیم ارزیابی نمود.»

«ما از همان ابتدا در چندین اعلامیه تحت عنوان - مرگ بر امپریالیسم امریکا، مرگ بر فریبکاران - و در جزوه‌های مختلف این موضع را اتخاذ کردیم، که این حرکت یک حرکت نمایی برای به انحراف کشاندن مبارزات ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان جامعه ما است و آن را محکوم نمودیم و... فکر می‌کنیم واقعیات تمام نظریات ما را در این مورد تأیید کرده است.» (تأکیدها از ماست)

اینجا جملاتی است که رفقای ارتش رهائی بخش در «فصلی در گلسرخ شماره ۷» نوشته‌اند. گویا رفقا خود هم بخوبی می‌دانند، نه آن به اصطلاح اختلاف در باره برنامه تاکتیکی و نه آن موضع فعلی تشکیلات در کوه قاف، و نه آن مستمسک قرار دادن کلمه کودتا در اعلامیه‌ی «باز هم شایعه» دلیل بر هویت چفخا (آرخا) نمی‌شود. و رفقا مجبورند به هر حال هویتی برای خود دست و پا کنند. اینجاست که می‌بینند هیچ هویتی بهتر از هویت چریکهای فدائی خلق وجود ندارد و گویا به راحتی هم می‌توانند آن را بخود نسبت دهند!

بله اگر چه مضمون و جهت حرکت چفخا (آرخا) چیزی غیر از مضمون و جهت حرکت چریکهای فدائی خلق (همان گروه اشرف دهقانی) است، با اینحال همه باید اینطور تلقی کنند که آنها همان چریکهای فدائی خلق هستند که از همان ابتدای شکل‌گیری مجدد خود در خرداد ماه ۵۸ اعلام کردند که این دولت یک دولت وابسته به امپریالیسم است و اگر دلایل این ادعای خود را هم نمی‌توانند توضیح دهند، خواننده خود باید این را بر آنان ببخشد. آخر مضمون و جهت حرکت ایشان کاملاً متفاوت از مضمون و جهت حرکت

در آن تثبیت شدید و حالا دیگر خدا را بنده نبودید. اصول و موازین تشکیلاتی را زیر پا گذاشتید و انشعابی را به سازمان «چریکهای فدائی خلق» تحمیل نمودید.

^{۷۵} توجه کنید: در خرداد ماه ۵۸! اینها کسانی می‌گویند که ضدیت با «مصاحبه» آنها را به «افشاگری» علیه مصاحبه واداشته بود. آنها در خرداد ماه ۵۸ در جزوه «مصاحبه» اعلام کرده‌اند که این دولت وابسته به امپریالیسم است. عملکردهای سه، چهار ساله این رژیم هم نشان داده که اشتباهی در کار نبوده. با اینحال مبانی نظری انشعاب ایشان هم اختلاف با «مصاحبه» است، مصاحبه‌ای که «روح بیژن جزنی در آن زنده شده»!

چریکهای فدائی خلق می‌باشد. (حقیقتاً باید قبول کرد که با مضمون و جهت حرکت چفخا (آرخا) نمی‌شود آن ادعا را ثابت کرد).

آنها همان چریکهای فدائی خلق هستند که بخاطر آنکه اهداف روشنی رو در روی خود داشته‌اند و بر اساس این اهداف، برنامه روشن و خط مشی را در پیش گرفته بودند، دچار نوسانات و انحرافات زیادی نشدند. آنها همان گروه اشرف دهقانی (!) بودند و مثل سازمان هائی نبودند که دورتر از نوک بینی خود را نبینند، سازمان آنها هیچگاه دچار توهم نشد و سپاه پاسداران و ارتش را در یک صف و جزء نیروهای سرکوبگر رژیم ارزیابی نمود. آنها همان چریکهای فدائی خلق هستند که از همان ابتدا در چندمین اعلامیه تحت عنوان «مرگ بر امپریالیسم امریکا، مرگ بر فریبکاران» و در جزوه‌های مختلف این موضع را اتخاذ کردند که این حرکت، یک حرکت نمایشی برای به انحراف کشاندن مبارزات ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان جامعه ماست و آن را محکوم نمودند.

همان چریکهای فدائی خلق که واقعیات، تمام نظرات آنان را در این مورد تأیید کرده است. آیا اکنون روشن است که چرا رفقا اصرار دارند بگویند انشعاب نکرده‌اند؟! و روشن است که چرا در عین حال که مضمون و جهت حرکت به اصطلاح انحرافی چریکهای فدائی خلق را دلیل بر جدائی خود می‌شمارند می‌گویند همان چریکهای فدائی خلق هستند که فقط تنی چند را «تصفیه» نموده‌اند؟!

بله! آن دلیل برای انشعاب (انحرافی خواندن مضمون و جهت حرکت چریکهای فدائی خلق) بدرد توجیه عدم حقانیت آن جدائی غیر اصولی می‌خورد و این «تصفیه» (سازمان «چریکهای فدائی خلق» عملاً این رفقا را تصفیه نمود - نقل از پاسخ به انحلال‌طلبان) بکار آن می‌آید که از سابقه درخشان چریکهای فدائی خلق، همان گروه اشرف دهقانی، در جنبش بهره‌مند گردند و همه می‌دانند که این روش آشنا هم همان روش اپورتونیستی مدافعین کار آرام سیاسی رخنه کرده در سازمان ما در سال ۵۷ می‌باشد که در عین حال که تمام گذشته سازمان را نفی می‌کردند (و می‌کنند) هر جا پای افتخار بوجود چریکهای فدائی خلق در جامعه پیش می‌آید آن را بخود منتسب می‌کردند (و می‌کنند).

در ضمن، رفقا در کتاب فوق‌الذکر پس از یاد آوری آن مواضع انقلابی چریکهای فدائی خلق، مکرراً تأکید می‌کنند که هم اکنون هم بر آن مواضع پای می‌فشارند و به این ترتیب باز هم سعی می‌کنند مرزها را مخدوش سازند. ولی رفقا مطمئن باشند که به این ترتیب هم راه خلاصی از تناقضی که در آن گرفتار آمده‌اند را ندارند. آنها نمی‌توانند بر آن مواضع پای بفشارند چرا که آن مواضع، مواضع «خط مصاحبه» است، مواضع گروه اشرف دهقانی است، مواضع چریکهای فدائی خلق ایران است که مضمون و جهت حرکتش مغایر با مضمون و جهت حرکت چریکهای فدائی خلق ایران - ارتش رهائی بخش خلقهای ایران می‌باشد. مواضع سازمانی است که خط مصاحبه در آن حاکمیت داشته، مصاحبه‌ای که «روح بیژن جزنی در آن زنده شده بود»، و اتفاقاً رفقا باید و وظیفه دارند دیدگاه جزنیستی تک‌تک اعلامیه‌ها، تحلیلها و مواضع اعلام شده سازمان را در گذشته نشان دهند و «افشاگری» کنند.

رفقا! یک بام و دو هوا که نمی‌شود، ما بار دیگر و مصرّاً از شما می‌خواهیم حرف خود را بزنید. تحلیلهای خود را به جامعه ارائه دهید، و اگر واقعاً بر آن مواضع پای می‌فشارید با تحلیلهای خود، آن را نشان دهید و نگوئید «برای این ادعای خود دلایلی داشتیم». این دلایل کدام است؟ تا کی می‌خواهید پشت کتاب رفیق مسعود و یا تحلیلها و مواضع چریکهای فدائی خلق ایران بعد از قیام چهره خود را بپوشانید.

اگر فکری به حال خود نمی‌کنید، حداقل نسبت به آن رفقای مبارزی که علی‌رغم آن بحران‌های طبیعتاً موجود در سازمان شما و علی‌رغم آن مسائل اعصاب خُرد کن در بین شما، همچنان در صددند صداقت انقلابی را با آگاهی انقلابی توأم سازند، احساس مسئولیت بکنید و بی‌جهت انرژی آنان را تلف ننمائید. بیائید صراحتاً نظراتتان را در مورد مسایل مختلف جنبش بنویسید تا چنان رفقای شما را بهتر بشناسند. هیچ راه خلاصی از وضعی که شما در آن قرار گرفته‌اید وجود ندارد، اینقدر تلاش برای حفظ یک عنوان برای چیست؟ آیا اذعان ندارید که گذشت آن زمانی که تصور می‌کردید واقعاً ارتش رهائی بخش خلق‌های ایران هستید و گذشت آن زمانی که دفتری برای نام نویسی در این ارتش خلق باز کرده بودید؟! شما با حفظ این عنوان و توجیحات تئوریکی که برای آن مجبورید بتراشید در عمل مانع بسط «تئوری مبارزه مسلحانه» می‌شوید. یا باید نظرات جدیدتان را به جنبش اعلام کنید تا اختلاف اساسی بین تفکر شما و تفکر چریک‌های فدائی خلق نشان داده شود و یا اگر تضادهای درونی‌تان توان اینکار را از شما گرفته، پس بیائید به یک اقدام انقلابی دست بزنید، جریان ارتش رهائی بخش را اساساً منحل اعلام نمائید. بدین ترتیب شما می‌توانید در یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک علنی، در رابطه با مسائل مبارزاتی جامعه، با ما قرار بگیرید. آنگاه یا نظرات چریک‌های فدائی خلق را خواهید پذیرفت و به ما خواهید پیوست و یا جایگاه خود را در یکی از سازمان‌های مدافع کار آرام سیاسی خواهید یافت.

شما بالاخره باید یکی از راه‌های پیشنهادی ما را برای این منظور بپذیرید و یا خود، راه حلّ اصولی دیگری ارائه دهید و اگر در حفظ عنوان چفخا - آرخا اصرار دارید، پس حداقل تکلیف جنبش را روشن کنید. نظرات واقعی خود را در اختیار جنبش قرار دهید تا شبهه یکسان بودن این تفکر با تفکر چریک‌های فدائی خلق از بین برود و با روشن شدن نظرات و مواضع‌تان امکان یک مبارزه ایدئولوژیک بوجود آید. در این بستر وضعیت شما در جنبش هر چه بیشتر مشخص می‌شود.

مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش
 هر چه فشرده‌تر باد صفوف چریک‌های فدائی خلق ایران
 نابود باد نفوذ موزیانه اپورتونیسم در صفوف چریک‌های فدائی خلق ایران
 در اهتزاز باد پرچم خونین چریک‌های فدائی خلق ایران

با ایمان به پیروزی راهمان
 چریک‌های فدائی خلق ایران

۱۰/۱۰/۱۳۶۲